وصلی الله تعالی علی سیدنا محمد وعلی آله وصحبه اجمعین و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

هٰذا بصائر للناس

بصیرت اول۔ قال الله تعالی اَلَآ اِنَّ اَوْلِيَآءَ اللهِ لَاخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَاهُمْ يَحْزَنُوْنَ اَلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَكَانُوْا يَتَّقُوْنَ لَهُمُ الْبُشْرٰى فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَفِي الْاٰخِرَةِ لَاتَبْدِيْلَ لِكَلِمَاتِ اللهِ ذٰلِكَ هُوَالْفَوْزُ الْعَظِيْمُ۔ وفی صحیح البخاری عن ابی ھریرۃ رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تبارك وتعالی قال مَنْ عَادٰى لِيْ وَلِيًّا فَقَدْ اٰذَنْتُهٗ بِالْحَرْبِ وَمَا تَقَرَّبَ اِلَيَّ عَبْدِيْ بِشَيْءٍ اَحَبَّ اِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَمَا يَزَالُ عَبْدِيْ يَتَقَرَّبُ اِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتّٰى اُحِبَّهٗ فَاِذَا اَحْبَبْتُهٗ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِيْ يَسْمَعُ بِهٖ وَبَصَرَهُ الَّذِيْ يُبْصِرُ بِهٖ وَيَدَهُ الَّتِيْ يَبْطِشُ بِهَا وَرِجْلَهُ الَّتِيْ يَمْشِيْ بِهَا وَاِنْ سَاَلَنِيْ لَاُعْطِيَنَّهٗ وَلَئِنِ اسْتَعَاذَنِيْ لَاُعِيْذَنَّهٗ۔

بصیرت دوم۔ باید دانست که کشف اہل السرا است درست است ولیکن در بعض اوقات حقیقة الامر را بطریق اجمال رمزی یا بمثابت تمثیل ودر بعض اوقات بتشبیہ ودر بعض اوقات بغیر حجاب۔ ومتتبعان کلام صوفیہ ناچار اند از دانستن اجمال وبند غوص نظر از مخالفتے که قائل را در میان کلام مجمل وکلام مفصل مے باشد ونیز دانستنی است که حقائق اجمالیه که بر اہل السرا وقوف از تعبیر آن کوتاہ است این طائفه لفظے از کتاب وسنت که بحسب فن اشاره واعتبار بر آن حمل توان کرد میگیرند وآنرا [illegible] اجمالیه فالتفسیر بر قلب ایشان میگرداند سخن را بآن مربوط میسازند وآن معارف غامضه را در پردۂ آن لفظ اسیر مانند۔ مترجم را لازم که از خصوصیت این لفظ اغماض کنند ومطمح نظر خود ہمان حقیقت اجمالیه ومعرفت غامضه سازند چنانکه

در صورت رَأَيْتُ أَمْسَكْتُ يَدِي عنى اعتراض انقلاب اظفار و ذنب بحسد وجهی ندارد. و یا متشابهات کلام ایشان را از محکمات کلام شان تاویل کنند و یا بعالم السر الولایة واگذارند معذور دارند چرا که این قوم را عذرهائے بسیار عارض میشوند گاه در غلبهٔ حال عبارات ایشان بمرادات ایشان مساعدت نمی کنند و گاه اطلاع باصطلاح ایشان میسر نمی آید و گاه در معلومات بنابر غلط وهم و خیال خطا واقع میشود و در این خطا مثل خطاء اجتهادی معذور اند بلکه یک درجه صواب یابند۔

بصیرت سوم۔ بدانکه بعد از هر هزار سال از هجرت نبویه علی صاحبها الف الف صلوة و سلام و تحیة فتح دوره دیگر شده است که بعض اعتبارات اجمال فیوض متقدمه است و بعض اعتبارات تفصیل فیوض سابقه۔ و حضرت شیخ مجدد قدس سره از خواص این دوره اند بسا معارف منتظره این دوره از زبان شیخ بطریق رمز و ایما سر زده و بسیارے از علوم غیر متعارفه که در قرون اولی مشهوده انبیاء با تحیر شیوع داشته و بعد قرون ثلثه در پرده کمون رفته از جناب ایشان بظهور پیوسته بجهت خصوصیت طینت مطهره حضرت ایشان که از بقیهٔ طینت مقدسه حضرت رسالت مآب بوده و شیخ قطب ارشاد این دور است و بدست وے بسیارے از گمراهان بادیه طبیعت و بدعت خلاص شدند تعظیم حضرت شیخ مجدد تعظیم حضرت مدور ادوار و مکون کائنات است و شکر نعمت حضرت شیخ شکر نعمت منعم او ست تعالی و تقدس۔

بصیرت چهارم۔ اگر میسر شود مجلدات ثلثه مکاتیب حضرت ایشان را قدس الله سره الاقدس مطالعه باید نمود که این از برائے رفع توهمات فاسده و ازاله خیالات باطله اقرب‌ترین طرق است۔

بصیرت پنجم۔ خواجه محمد هاشم جامع مجلد ثالث مکتوبات شریف در خطبه از حضرت امام ربانی نقل مے فرمایند که "دوش ندا در دادند و ظاهر ساختند که این همه علوم که نوشته بل هر چه در گفتگوے تو آمده همه مقبول و مرضی است" و اشارت بنوشته‌هائے من کرده فرمودند "این همه ما گفته ایم و بیان ما است" و در آن وقت آن علوم را بنظر من داشتند و من هر یک یک اجمالا و تفصیلا نظر میکردم سیما علومیکه وقتے مرا در نهایت تردد بود و همه را در آن حکم داخل یافتم۔

بصیرت ششم۔ جمله عدد مکاتیب حصه اول چهل است منجمله از انها بست مکتوب اولین عرضه داشتها است به پیر بزرگوار حضرت خواجه محمد الباقی قدس سره۔ و مکتوب بست و یکم بنام شیخ محمد مکی۔ و مکتوب بست و دوم بنام شیخ عبد المجید۔ و مکتوب بست و سوم بنام شیخ عبد الرحیم المشهور بخانخانان۔ و مکتوب بست و چهارم بنام محمد قلیج خان۔ و مکتوب بست و پنجم بنام خواجه جهان۔ و مکتوب بست و ششم و سی و سیوم و سی و چهارم و سی و پنجم و سی و ششم بنام حاجی محمد لاهوری۔ و مکتوب بست و هفتم و بست و هشتم بنام خواجه عک۔ و مکتوب بست و نهم و سی ام بنام شیخ نظام تهانیسری و مکتوب سی و یکم بنام شیخ صوفی و مکتوب سی و دوم بنام میرزا حسام الدین احمد و مکتوب سی و هفتم و سی و هشتم و سی و نهم و چهلم بنام شیخ محمد چتری صدور یافته ؛

خاکسار نور احمد عفی عنه پسروری ثم امرتسری چوک فرید مسجد شیخ بڈها مرحوم

صحف مطهرة فيها كتب قيمة

به امداد فیض یزدانی و فضل رحمانی

حصۂ اول از

دفتر اول

از

مکتوبات

حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی

در مطبع مجددی امرتسر در سنه ۱۳۲۲ ماه محرم مطبوع گردید

بامدادِ یزدانی و فضلِ رحمانی

بسم الله الرحمن الرحیم

حق حق

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ اَضْعَافَ مَا حَمِدَهٗ جَمِیْعُ خَلْقِهٖ كَمَا یُحِبُّ رَبُّنَا وَیَرْضٰی
وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَرْسَلَهٗ رَحْمَةً لِّلْعٰلَمِیْنَ كُلَّمَا ذَكَرَهُ الذَّاكِرُوْنَ وَكُلَّمَا غَفَلَ
عَنْ ذِكْرِهِ الْغَافِلُوْنَ كَمَا یَنْبَغِیْ لَهٗ وَیَحْرٰی وَعَلٰی آلِهٖ وَاَصْحَابِهِ الْبَرَرَةِ التُّقٰی النُّقٰی ۔
اَمَّا بَعْدُ نمودہ می آید کہ این دفتر اوّل است از مکتوباتِ قدسی آیاتِ حضرت غوث المحققین
قطبِ العارفین برهانِ الولایةِ المحمدیّة حجّةِ الشریعةِ المصطفویّة شیخ الاسلام
والمسلمین شیخنا وامامنا الشیخ احمد الفاروقی النقشبندی سلّمه اللّٰه سبحانه وابقاه
این حقیر قلیل البضاعة کمترین خاک نشینانِ آن مقدّس درگاه یار محمّد الجدید البدخشی
الطالقانی جمع نموده در تحریر آورده رجا آنکه نفعے ازان بطالبانِ حق جلّ وعلا برسد۔

وَالْمَسْئُوْلُ مِنَ اللّٰهِ سُبْحَانَهٗ
الْعِصْمَةُ وَالتَّوْفِیْقُ ،

مکتوب اوّل

در بیان احوالی که مناسبت باسم الظاهر دارند و ظهور قسم خاص از توحید و بیان عروجات که بر فوق محدّد واقع شده است و انکشاف درجات بهشت و ظهور مراتب بعضی از اهل الله به پیر بزرگوار خود نوشته اند و هو الشیخ الکامل المکمّل الواصل الی درجات الولایة الهادی الی طریق اندراج النهایة فی البدایة مؤید الدین الرضی شیخنا و امامنا الشیخ محمد الباقی النقشبندی الاحراری قدس الله تعالی سره الاقدس و بلّغه الله سبحانه الی اقصی ما یتمناه

عرضداشت۔ کترین بندگان احمد بدرده عرض میرساند حسب الامر الشریف گستاخی مینماید و احوال پریشان را معروض میدارد که در اثنای راه آنقدر تجلی اسم الظاهر متجلی گشت که در جمیع اشیا بتجلی خاص علیحده علیحده ظاهر گشت علی الخصوص در کسوت نسا بلکه در اجزای ایشان جدا جدا و آنقدر منقاد این طائفه گشتم که چه عرض نمایم و درین انقیاد مضطر بودم بظهوریکه درین کسوت بوده در هیچ نبوده خصوصیات لطائف و محسّنات عجائب که درین لباس مینموده از هیچ مظهری ظاهر نمیشده بیش ایشان تمام گداخته آب شده میرفتم و همچنین در هر طعامی و شرابی و کسوتی جدا جدا متجلی شد لطافتی و حسنی که در طعام لذیذ پر تکلف بود در ماورای آن نبود و در آب شیرین تا آب غیر شیرین همین تفاوت بود بلکه در هر لذیذ و شیرین یک خصوصیت کمال علی تفاوت الدرجات جدا جدا بود و خصوصیات این تجلی را بتحریر بعرض نمیتواند رسانید اگر در ملازمت علیه می بود شاید معروض میداشت اثنا در اثنای این تجلیات آرزوی رفیق اعلی داشتم و بایشان مهما امکن ملتفت نمیشدم اما مغلوب بودم چاره نداشتم و درین اثنا معلوم شد که این تجلی بآن نسبت تنزیهی جنگ ندارد و باطن همچنان گرفتار آن نسبت است بظاهر اصلا ملتفت نیست و ظاهر را که از آن نسبت خالی

ومتقبل بود باین تجلی مشرف ساخته اند والحق همچنان یافتم که باطن اسلام را تبلیغ بقدر قابلیت و از جمیع معلومات و ظهورات معرض است و ظاهر که رشتوجه کثرت و ثنیه بود باین تجلیات مستسعد گشته است بعد از چند گاه این تجلیات رو بخفا آوردند و همان نسبت حیرت و نادانی بحال خود ماند و صارت تلك التجلیات کان لم یکن شیئا مذکورا بعد از ان یک فنای خاص رو داد و همانا که آن تعین علمی که بعد از عود تعین پیدا شده بود درین فنا گم شد و اثری از مظنات آنا نماند. درین وقت آثار اسلام و علامات انهدام معالم شرک خفی بظهور آمدن گرفتند و همچنین دید قصور اعمال و تهمت داشتن نیات و خواطر بالجمله بعضی امارات عبودیت و نیستی ازان بازنما گشته اند حق سبحانه و تعالی به برکت توجه حضرت ایشان بحقیقت بندگی رسانند و عروجات بر فوق محدد بسیار واقع میشود مرتبه اول که عروج واقع شد بعد از طی مسافت چون بر فوق محدد رسید و از خلعه ازانجا بما تحت مشهود گشت و ران اثنا بخاطر آمد که مقامات بعضی مردم را درانجا مشاهده نمایم چون متوجه شدم مقامات آنها در نظر آمد و آن اشخاص را نیز دران محال دید علی تفاوت درجاتهم مکانا و مکانة و شوقا و ذوقا مرتبه دوم باز عروج واقع شد مقامات مشایخ عظام و ائمه اهل بیت و خلفاء راشدین و مقام خاصه حضرت رسالت پناه صلی الله تعالی علیه و علیهم وسلم و بارک و همچنین مقامات سایر انبیاء و رسل علی التفاوت و مقامات ملائکه ملأ اعلی فوق محدد مشهود گشت و فوق محدد آن مقدار عروج واقع شد که از مرکز خاک تا محدد یا اندکی کمتر ازین و تا مقام حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس منتهی شد و فوق آن مقام چندی از مشایخ بودند بلکه در همان مقام با فوقیت قلیله مثل شیخ معروف کرخی و شیخ ابو سعید خراز و باقی مشایخ بعضی درین آن مقام مقامات داشتند و بعضی در همان مقام بودند اما در تحت مثل شیخ علاء الدوله و شیخ نجم الدین کبری و فوق آن مقام ائمه اهل بیت بودند و فوق آن خلفای راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین

و مقامات سائر انبیاء علی نبینا و علیهم الصلوٰة والسلام یک طرف علیحده از مقام آن سرور بود. و همچنین مقامات ملائکه عالین صلوات الله و سلامه علی نبینا و علیهم اجمعین در طرف دیگر جدا ازان مقام بود امّا مقام آن سرور را از جمیع مقامات فوقیت و سروری بود والله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها و هرگاه میخواهم بعنایت الله سبحانه عروج واقع میشود و در بعضی اوقات بخواست هم واقع میشود و چیزی دیگر هم دیده می‌شود و بر بعضی عروجات آثار هم مترتب می‌شود و اکثر چیزها فراموش می‌شود و هر چند میخواهم که بعضی حالات را بنویسم که در وقت عرضداشت کردن بیاد آید میسر نمی‌شود زیرا که در نظر محقر می در آید جائے آن دارد که ازان استغفار کرده شود چه جائے آنکه بنویسد در اثناء املاء عریضه هم بعضی چیزها بیاد بود تا آخر دفائر کرد که نوشته شود زیاده گستاخی ننمود حال ملا قاسم علی بهتر است غلبهٔ استهلاک و استغراق است و از جمیع مقامات جذبه بفوق قدم نهاده و صفات را که اول از اصل می دید حالا با وجود آن صفات را از خود جدا می بیند و خود را خالی محض می یابد بلکه نورے که صفات قائم با وست نیز از خود جدا می بیند و خود را ازان نور در طرف دیگر مے یابد و احوال یاران دیگر هم روز بروز در بهی است در عرضداشت دیگر انشاء الله العزیز بتفصیل عرضداشت خواهد کرد.

مکتوب ۲ دوم

در بیان حصول ترقیات و مقامات بعنایات خداوندی جل سلطانه نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند قدس سره

عرضداشت کمترین بندگان احمد بنده عرض میرساند امر باستخاره متصل ماه مبارک رمضان مولانا شاه محمد رسانید آن فقیر فرجه دید که تا ماه رمضان خود را عتبه بوسی مشرف نتواند ساخت بضرورت بر بعضی آن خود را تسلی داد و از عنایات خداوندی جل و علا که به برکت توجهات علیه حضرت ایشان

عـ قوله عتبه ...

علی التواتر والتوالی فائض وواردا اند چه عرض نماید۔ شعر

من آن خاکم که ابر نوبهاری　　کند از لطف بر من قطره باری
اگر بر روید از تن صد زبانم　　چو سبزه شکر لطفش کے توانم

هر چند اظهار این قسم احوال موہم جرأت وگستاخی است ومشعر افتخار ومباهات است۔ شعر

مے چون شد مرا بر داشت از خاک　　سزد گر بگذرانم سر ز افلاک

ابتداء عالم صحو وبقا از اواخر ماه ربیع الآخر است وتا حال به بقائے خاص در هر یک مدتی مشرف
میسازند ابتدا از تجلی ذاتی حضرت شیخ محی الدین است قدس سره در صحومی آرند باز بسکر می برند
ودر تنزول وعروج علوم غریبه ومعارف عجیبه افاضه میفرمایند وباحسان وشهود خاص در هر مرتبه که مناسب
بقائے آن مقام است مشرف میسازند تا بتاریخ ششم ماه مبارک رمضان ببقائے مشرف
ساختند واحسانے بیشتر شد که چه عرض نماید میداند که نهایت استعداد تا آنجا بود وو صلے که مناسب
حال بود هم اینجا میسر گشت وجهت جذبه اکنون تمام شد وشروع در سیر فی الله که مناسب مقام جذبه است
واقع شد هر چند فنا اتم باشد بقا بر مترتب بران اکمل خواهد بود وهر چند بقا اکمل باشد صحو بیشتر خواهد بود
وهر چند صحو بیشتر باشد افاضه علوم موافق شریعت غرّای افتد چه کمال صحو انبیا را بود علیهم الصلوٰة
والسلام ومعارفیکه از ایشان سر بر زده اند شرائع است وعقائدیکه در ذات وصفات بیان
فرموده اند ومخالفت ظاهر آن از بقیه سکر است الحال معارفے که باین کینه
فائض اند اکثر تفصیل معارف شرعیه است وبیان آنها وعلم استدلالی
کشفی وضروری مے گردد ومجمل مفصل مے شود۔ ع

گر بگویم شرح این بے حد شود

میترسم مبادا منجر بگستاخی شود۔ مصراع۔ بنده باید که حد خود داند۔

مکتوب ۳ سوم

دربیان محبوس شدن یاران بمقام مخصوص وگذشتن بعضی ازان ورسیدن بمقامات تجلی ذاتی نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت آنکه یارانیکه اینجا اند وهمچنین یارانِ آنجائی هرکدام بمقامے محبوس اند طریق برآوردن آنها ازان مقامات متعسر ست آن قدر قدرت که مناسب آن مقام است درخود نمی یابد حق سبحانهٗ به برکتِ توجهات علیه حضرت ایشان ترقی بخشد یک کس از خویشان این کمینه ازان مقام گذشت وبمقدمهٔ تجلیاتِ ذاتی رسید حالش بسیار خوب است قدم برقدم حقیر دارد ودرباره دیگران هم امیدوار است ودیگر بعضی از یارانِ آنجائی بطریق مقربین مناسبت ندارند موافق حال آنها طریقِ ابرار است فی الجمله یقینے که حاصل کرده اند هم غنیمت است بهمان طریق امر باید فرمود ع "هرکسے را بهرکارے ساختند" در تفصیل اسامی آنها جرأت نه نمود که از ایشان مخفی نخواهد بود وزیاده گستاخی نه نمود در روزِ تحریر عرضداشت میر سید شاه حسین درمشغولی خود چنان دیدند که گویا بدروازهٔ کلان رسیده است میگویند که دروازهٔ حیرت است درونِ او که نظر میکنم حضرت ایشان را ترا مے بینم هرچند سعی میکنم که خود را درون اندازم پاے من یاری نمیکند۔

مکتوب ۴ چهارم

دربیان فضائل شهر عظیم القدر شهرِ رمضان وبیان حقیقت محمدی علیه وعلی آله الصلوة والسلام نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند۔ عرضه داشت احقر الخدمه آنکه مدتے است که از راهِ مفاوضهٔ شریفه از احوالِ خدمهٔ آن عتبهٔ علیه اطلاعے ندارد ونگران میباشد قدوم ماهِ مبارک

رمضان مبارک باشد این ماه را با قرآن مجید که حاوی جمیع کمالات ذاتی و شیونی است د
داخل دایرهٔ اصل است که هیچ ظلیتی باو راه نیافته است و قابلیت اولی ظل اوست مناسبت
تمام است و بآن مناسبت نزول آن درین ماه واقع شده شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن
مصداق این سخن است و بآن مناسبت این ماه نیز جامع جمیع خیرات و برکات است هر برکتی و خیر
که در تمام سال بهر کس میرسد از بحر راه که می آید قطره ایست از دریای بی نهایت برکات این شهر
عظیم القدر جمعیت این ماه سبب جمعیت تمام سال است و تفرقهٔ این ماه سبب تفرقهٔ تمام سال
فطوبی لمن مضی علیه هذا الشهر المبارک و رضی عنه فویل لمن سخط علیه فمنع من البرکات
و حرم من الخیرات و ایضا سنت ختم قرآن درین ماه بواسطهٔ آن تواند بود که تا جمیع کمالات
اصلی و برکات ظلی میسر شود فمن جمع بینهما یرجی ان لا یحرم من برکاته و لا یمنع من خیراته
برکاتیکه بایام این شهر وابسته اند دیگر اند و خیراتیکه بلیالی آن متعلق اند دیگر و از جهت این سر
تواند بود که حکم باولویت تعجیل افطار و تاخیر تسحر بوده باشد تا امتیاز تمام بین اجزاء الوقتین حاصل آید
قابلیت اولی که بالا مذکور شد و حقیقت محمدی عبارت از آن است علی مظهرها الصلوات والتسلیمات
نه قابلیت ذات است مر اتصاف جمیع صفات را کما حکم بعض بلکه قابلیت ذات است عز سلطانه
مر اعتبار علم را که متعلق شود بجمیع کمالات ذاتی و شیونی که حاصل حقیقت قرآن مجید است و قابلیت
اتصاف که مناسب خانهٔ صفات است و برزخ است میان ذات جل شانه و صفات او حقائق
انبیاء دیگر است علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات همین قابلیت بملاحظهٔ اعتبار
که مندرج اند در وی حقائق متعدده گشته قابلیتی که حقیقت محمدی است علیه الصلوة والتحیة
اگرچه ظلیت دارد اما رنگ صفات باو ممتزج گشته است و هیچ حائلی در میان نیامده و حقائق
جماعهٔ محمدی المشرب قابلیات ذات است عز شانه مر اعتبار علم را که متعلق شود به بعض آن کمالات

و آن قابلیتِ محمدیہ برزخ است میانِ ذاتِ جلّ سلطانہٗ و میانِ این قابلیاتِ متعدّدہ وحکمِ آن بعض بواسطۂ آنست کہ او را در خانۂ صفات قدمگاہ است و بس و نہایتِ عروجِ آن خانہ تا بآن قابلیت است لاجرم آن را بآن سرور نسبت کردہ علیہ الصلٰوۃ والسلام والتحیۃ و چون این قابلیتِ اتصاف ہرگز مرتفع نمیشود آن بعض نیز حکم کردہ بآنکہ حقیقتِ محمدی ہمیشہ حائل است والّا قابلیتِ محمدیہ را علیٰ مظہرہا الصلٰوۃ والتحیۃ کہ مجرد اعتبار است در ذاتِ جلّ شانہٗ ارتفاع از نظر ممکن است بلکہ واقع است و قابلیتِ اتصاف اگرچہ نیز اعتبار است امّا بواسطۂ برزخیت رنگِ صفات گرفتہ کہ در خارج موجود اند بوجودِ زائد و ارتفاع او از امکان برآمدہ لاجرم حکم میکنند بوجودِ آن حائل دائما امثالِ این علوم کہ منشأ آن جامعیتِ اصالت و ظلّیت است بسیار وارد میشوند اکثر آنہا در پرچہاء کاغذ نوشتہ می شود تمقامِ قطبیت منشأ دقائقِ علوم مقامِ ظلّی است و مرتبۂ فردیت واسطۂ ورودِ معارفِ دائرۂ اصل امتیاز میانِ ظلّ و اصل بے اجتماعِ این دو دولت میسر نیست لہذا بعضے از مشائخ قابلیتِ اولی را کہ تعیّنِ اوّل مے گویند زائد بر ذات نمیدانند و تجلّی ذاتی تشہود آن قابلیت را مے انگارند والحقّ ما حققتُ والامر ما اوضحتُ واللہ سبحانہٗ یحقّ الحقّ وھو یھدی السبیل ٭ رسالہ کہ بتسوید آن مامور شدہ بود باتمامِ آن موفق نمے شود وہمان مسوّدہا افتادہ اند تا حکمتِ الٰہی جلّ سلطانہٗ درین توقف چہ بودہ باشد زیادہ گستاخی از ادب دور است

مکتوب ۵ پنجم

در سفارش خواجه برهان الدین که یکی از مخلصان بود و با بیان بعضی احوال او نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت احقر الخدمه آنکه رساله در بیان طریقت حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم نوشته ارسال داشته است بنظر مبارک خواهد در آمد هنوز مسوده است خواجه برهان بسرعت راهی شدند فرصت بیاض آن نشد محتمل که بعضی علوم دیگر هم بآن ملحق شوند روزے رساله سلسلة الاحرار بنظر در آمد دران اثنا بخاطر فاتر رسید که بایشان عرضداشت بکنم تا خود چیزے در باب بعضی علوم آن رساله نویسند یا بفقیر امر کنند تا چیزے دران باب نویسد این خاطر خیلے قوی گشت تحصیل آن بعضے از علوم این مسوده فائض گشتند و فی الجمله معذرت بعضی علوم آن رساله در ضمن آن مبین گشت اگر همین مسوده را تکمله آن رساله سازند گنجایش دارد و اگر بعضے علوم مناسبه را ازان انتخاب نموده بآن رساله ملحق سازند هم وجهی دارد زیادت جرأت از ادب دور است خواجه برهان درین مدت کار خوب کردند و از سیر سیوم که مناسب مقام جذبه است نیز نصیبے یافتند خاطر بواسطه مهم مدد معاش صوبه مالوه مشوش وقت میشد در ملازمت رسیده اند هر چه امر خواهند فرمود مبارک خواهد بود

مکتوب ششم

در بیان حصول جذبه و سلوک و تربیت یافتن بهر دو صفت جمال و جلال و بیان فنا و بقا و ما یتعلق بذلک و بیان فوقیت نسبت نقشبندیه نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت کمترین بندگان احمد آنکه مرشد علی الاطلاق جل شانه به برکت توجه عالی بهر دو طریق جذبه و سلوک

تربیت فرسود و بہر دو صفت جمال و جلال مربیٰ ساخت حالا جمال عینِ جلال است و جلال
عینِ جمال در بعضی حواشی رسالہ قدسیہ این عبارت را از مفہوم صریح خود منحرف ساختہ بر مفہوم
موہوم خود حمل کردہ است و عبارت محمول بر ظاہر خود است قابلِ انحراف و تاویل نیست
و علامتِ این تربیت متحقق شدن نسبت محبتِ ذاتی پیش از تحقق آن امکان ندارد و محبتِ
ذاتیہ علامتِ فناست و فنا عبارت از نسیان ماسوا است پس تا زمانیکہ علوم تمام از ساحت
سینہ رفتہ نشود و بجہلِ مطلق متحقق نشود از فنا بہرہ ندارد و این حیرت و جہل دائمی است امکا
زوال ندارد نہ آنست کہ گاہے حاصل شود و گاہے زائل گردد غایتہ ما فی الباب پیش از بقا
جہالتِ محض است و بعد از بقا جہالت و علم باہم جمع اند در عینِ نادانی بہ شعور است و در عینِ
حیرت بحضور کہ این موطنِ حق الیقین است کہ علم و عین حجابِ یکدیگر نیستند و علمی کہ پیش
از چنین جہالت حاصل شود از حیزِ اعتبار خارج است با وجود آن اگر علم است در خود است
و اگر شہود است ہم در خود و اگر معرفت است یا حیرت نیز در خود است تا زمانیکہ نظر در بیرون است
بی حاصل است اگرچہ در خود ہم نظر و اشتہ باشد نظر از بیرون بالکل منقطع میباید کرد شود حضرت
خواجہ بزرگ قدس اللہ سرہ میفرمایند کہ اہل اللہ بعد از فنا و بقا ہرچہ مے بینند در خود می بینند
و ہرچہ مے شناسند در خود مے شناسند و حیرت ایشان در وجود خود است از اینجا ہم صریحاً
مفہوم مے شود کہ شہود و معرفت و حیرت در نفس است و بس در بیرون ہیچکدام اینہا نیست
تا زمانیکہ یکے ازین ثلثہ در بیرون است اگرچہ در خود ہم دارد از فنا بہرہ ندارد فکیف البقا
نہایت مرتبہ در فنا و بقا این است و این فنا مطلق است و مطلق فنا عام است و بقا باندازہ
فنا است لہٰذا بعضے اہل اللہ بعد از تحقق بفنا و بقا در بیرون نیز شہود دارند اما نسبت این
عزیزان فوق ہمہ نسبتہا است ے "نہ ہر کہ آئینہ دارد سکندری داند ؛ نہ ہر کہ سر بتراشد قلندری داند"
حضرت نقشبند

هرگاه اکابر این سلسله بعد از قرون بسیار یکے یا دوئی را باین نسبت مشرف سازند از سلاسل دیگر چه گوید این نسبت حضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی است قدس سره و متمم و مکمل آن حضرت خواجهٔ خواجها است اعنی حضرت خواجه بهاءالدین المعروف به نقشبند قدس سره و از خلفاء ایشان حضرت خواجه علاءالدین باین دولت مشرف شده بودند این کار دولت کنون تا کرا دهند

عجب کاریست اول هر بلا و مصیبت که واقع میشد باعث سرور و فرحت میشد و هل من مزید میگفت و هر چه از تنعم و تنوع کم میشد خوش می آمد و این قسم را آرزو میکرد حالا که بعالم اسباب فرود آوردند و نظر بر عجز و افتقار خود افتاد اگر اندک ضربے لاحق میشود در اول وهله نوعی از حزن رسیده هر چند بسرعت زائل میشود و هیچ نمے ماند و همچنین اگر دعاے کرد از براے دفع بلا و مصیبت مقصود از وے رفع آن بود بلکه امتثال امر ادعونی بود حالا مقصود از دعا رفع بلیه و مصائب است و خوف و حزنیکه زائل شده بودند باز رجوع کردند و معلوم شد که آن از سکر بود در صحو هر چه عوام الناس راهست این راهست از عجز و افتقار و خوف و حزن و غم و شادی در ابتداءِ هم که مقصود از دعا رفع بلا نبود دل را این معنے خوش نمی آمد لیکن حال غالب بود و بخاطر میگذشت که دعاء انبیاء از این قبیل نبود که حصول مراد بخواهند حالا که بآن حالت مشرف ساختند و حقیقت کار را واضح گردانیدند معلوم شد که دعاها انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات از سر عجز و افتقار و خوف و حزن بود نه بمجرد امتثال امر بعضے امور که رو میدهد بجناب مرگاه گاه بعرض آن گستاخی مے نماید

مکتوب هفتم

در بیان بعضی از احوال غریبهٔ خود با بعضے استفسارهائے ضروری نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند

عرضداشت کمترین بندگان احمد آنکه مقامیکه فوق محدد بود در روح خود در الطریق عروج از آنجا

می یافت و آن مقام بحضرت خواجهٔ بزرگ قدس الله سره الاقدس اختصاص داشت
بعد از زمانے بدن عنصری خود را نیز در ہمان مقام یافت و دران وقت چنان متخیل
گشت که این عالم بتمام از عنصریات و فلکیات بته فرو رفت و نام و نشان از ان
نماند و چون دران مقام نبودند الا بعضے از اولیاء کبار این زمان که تمام عالم را بخود در جائے
و مقامے شریک می یابد حیرت دست میدهد که با وجود بیگانگی تمام خود را با ایشان می بیند
الغرض حالتیکه گاه گاه دست میداد که دران نه خود میماند و نه عالم بنظر چیزے می آمد و علم
حالا آن حالت مستمره است و وجود خلقت عالم از دید و دانش بر آمده بعد از ان در ہمان مقام
یک کوشک عالی ظاهر شد که زینها نهاده اند انجا بر آمد و آن مقام ہم در رنگ عالم بتدریج
فرو رفت و ساعة فساعة خود را متصاعد مے یافت اتفاقاً نماز شکر وضو بگذارد که مقامے
بس عالی نمایان شده و اکابر اربعه نقشبندیه را قدس الله اسرارهم دران مقام دید و مشائخ
دیگر ہم مثل سید الطائفه وغیره در انجا بودند و بعضے دیگر از مشائخ بالائے آن مقام استند
اما قوائم آنرا گرفته نشسته اند و بعضے پایان علی تفاوت درجاتهم و خود را بسیار دور از ان
مقام یافت بلکه مناسبت ہم ندید ازین واقعه اضطراب تمام پیدا شد نزدیک بود که
دیوانه شده بر آید و از فرط اندوه و غصه قالب تهی کند چندگاه برین نهج گذشت آخر بتوجهات
علیه حضرت ایشان خود را مناسب آن مقام دید اول سر خود را محاذی آن مقام یافت
بتدریج رفت و بالائے آن مقام نشست بعد از توجه چنان مخطور شد که آن مقام
مقام تکمیل تام است که بعد از تمامی سلوک بآن مقام میرسند مجذوب سلوک تمام ناکرده
از ان مقام بهره نیست و نیز دران وقت چنان متخیل گشت که وصول باین مقام
از نتائج آن واقعه است که در ملازمت حضرت ایشان دیده بود و بعرض رسانیده که

حضرت امیر کرم الله تعالیٰ وجهه میفرمایند که آمده ام تا ترا علم سمٰوات تعلیم کنم الخ و چون نیک
متوجه شد این مقام را مخصوص بحضرت امیر در میان سائر خلفاء راشدین رضی الله تعالےٰ
عنهم اجمعین یافت والله سبحانه اعلم دیگر چنان ظاهر میشود که اخلاق سیئه ساعت
فساعت می بر آیند بعضے در رنگ رشته از وجود می بر آیند و گاہے در رنگ دود بیرون
مے آیند در بعضے اوقات متخیل میشود که تمام بر آمده اند در ثانی الحال چیزے دیگر باز ظاہر
میشود و مے بر آید ثانیاً معروض میگرداند که توجه از برائے دفع بعض امراض و شدائد آیا مشروط
بآنست که اول مرضی حق سبحانه دانسته شود که دران توجه ہست یا نه یا مشروط نیست آنچه
ظاہر از عبارت رشحات است که از حضرت خواجه قدس الله تعالیٰ سره الاقدس نقل میکند
مفهوم میشود که نیست درین باب بهر چه حکم فرمایند با آنکه خوش نمی آید توجه کردن ثالثاً
بعرض میرساند که بعد از تحقق حضور مر طالبان را آیا از ذکر باز داشتن و امر بنگاہداشت حضور
کردن لازم است یا نه و دیگر کدام مرتبه حضور است که دران ذکر نگویند لیکن بعضے ہستند
که از اول تا آخر ذکر گفته اند و اصلا از ذکر ممنوع نشده اند و کار نزدیک بنهایت رسانیده اند
حقیقت کار چیست بهر چه امر فرمایند رابعاً معروض آنکه حضرت خواجه در فقرات میفرمایند
آخر بذکر امر میکنند که بعضے مقاصد ہستند که بے آن میسر نمے شوند تعیین آن مقاصد فرمایند
خامساً بعرض اقدس میرساند که بعضے طالبان اظهار طلب تعلیم طریقه میکنند لیکن در لقمه
احتیاط نمیتوانند کرد با وجود بے احتیاطی حضور و نحو استغراق پیدا میکنند و اگر تاکید در لقمه
کرده میشود از سستی طلب ترک کلی میکنند درین باب چه حکم است و بعضی دیگر ہستند
که مجرد اتصال باین سلسله شریفه بطریق اراده میخواهند بی آنکه طلب تعلیم ذکر کنند این قسم اتصال ہم مجوز ہست
یا نه و اگر مجوز ہست طریق آن چیست زیادت گستاخی بے ادبی تمام است ۴

مکتوب ہشتم

دربیان احوالیکه به بقاو صحو تعلّق دارند نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت کمترین بندگان احمد آنکه ازان زمان که بصحو آورده اند و بقا بخشیده اند علوم غریبه و معارف نادره غیر متعارفه بتواتر و توالی فائض و وارد اند اکثر آنها به بیان قوم و اصطلاح متداول شان موافقت ندارند هرچه از مسئله وحدت وجود و توابع آن گفته اند در اوائل بآن حال مشرف ساخته اند و شهود وحدت در کثرت میسّر شد ازان مقام بدرجات بالا بردند و انواع علوم درین ضمن افاده فرمودند اما مصداق آن مقامات و معارف از کلام قوم صریحا یافته نمی شود اشارات و رموز اجمالیه در کلام شریف بعضی از بزرگان اینها هست لیکن گواه عدل بر صحت آنها موافقت ظاهر شریعت و اجماع علماء اهل سنت است و در هیچ چیز مخالفت بظاهر شریعت غرّا ندارند و هیچ موافقت بحکما و صول معقوله آنها ندارند بلکه از علماء اسلام جماعه که مخالفت باهل سنت دارند باصول آنها نیز موافق نیست استطاعت مع الفعل منکشف شده است پیش از فعل قدرتے ندارد قدرت بمقارنت فعل می بخشند و تکلیف بر سلامت اسباب و اعضا مید هند کما قرره علماء اهل السنة و درین مقام خود را بر قدم حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس می یابد ایشان درین مقام بوده اند و حضرت خواجه علاؤ الدین را نیز ازین مقام نصیبے هست و از بزرگان این سلسلهٔ علیه حضرت خواجه عبد الخالق اند قدس الله تعالی سره الاقدس و از مشائخ ما تقدّم حضرت خواجه معروف کرخی و امام داؤد طائی و حسن بصری و حبیب عجمی قدس الله تعالی اسرارهم المقدسة حاصل این همه کمال بُعد و بیگانگی است

کار از معالجہ گذشتہ است تا بہ آنکہ حجب مشتعل بودہ اند سعی و اہتمام گنجائشِ رفع آنہا داشت اکنون بزرگیِ او حجابِ او است نَکَلْتِ لَهَا الْأَرَاقُ مگر کمالِ یگانگی بل بنا بر وصل و اتصال نام نہادہ اند هَیْهَاتَ هَیْهَاتَ ہمان بیتِ یوسف زلیخا موافقِ حال است

درافگندہ دف این آوازہ از دوست ۔۔۔ کز دو بر دستِ دف کوبان بود پوست

شہود کجا است و شاہد کیست و مشہود چیست ۔ ع ۔ خلق را روئے کے نماید او ۔ مَا لِلتُّرَابِ وَرَبِّ الْأَرْبَابِ خود را بندۂ مخلوق غیر قادر میداند و ہمچنین تمام عالم را ذخالق و قادر حق را عز و جل میداند غیر این ہیچ نسبت اثبات نمی کند عینیت و مرآتیت خود کجا ع ۔ در کدام آئینہ درآید او ۔ و علماءِ ظاہر اہل سنت و جماعت ہرچند در بعضی اعمال مقصر باشند امّا جمالِ درستی عقائدِ اینہا در ذات و صفات آن قدر نورانیت دارد کہ آن تقصیر در جنبِ آن مضمحل و ناچیز در نظر می درآید و بعضی متصوفہ باوجود ریاضات و مجاہدات چون در ذات و صفات آن قدر درستی عقیدہ ندارند آن جمال در اینہا یافتہ نمی شود و محبت بعلماء و طلبۂ علوم بسیار پیدا شدہ است روشِ ایشان خوش می آید و آرزو دارد کہ در جرگۂ اینہا باشد و تلویح را از مقدمات اربعہ بطالب علمی مباحثہ میکند و ہدایۂ فقہ نیز مذکور میشود و در معیت و احاطہ علمی با علما شریک است و ہمچنین حق سبحانہ را نہ عینِ عالم میداند و نہ متصلِ عالم و نہ منفصل و نہ با عالم و نہ جدا از عالم و نہ محیط و نہ ساری و ذوات و صفات و افعال را مخلوقِ او میداند نہ آنکہ صفاتِ اینہا صفاتِ او است و افعالِ اینہا افعالِ او بلکہ در افعال مؤثر قدرتِ او را میداند قدرتِ مخلوقات را تاثیرے نمیداند کما ھو مذھب العلماء المتکلمین و ہمچنین صفاتِ سبعہ را موجود میداند و حق سبحانہ و تعالےٰ را مرید مے داند

وقدرت را بمعنی صحتِ فعل و ترک بیقین تصور مینماید نه بمعنی إن شاء فعل وإن لم یشأ لم یفعل که شرطیه ثانی ممتنع باشد کما قال الحکماء وبعض الصوفیة زیرا که این سخن بایجاب میکشد و موافق اصولِ حکماست و مسئله قضا و قدر را بطورِ علما میداند فللمالك أن يتصرّف في ملكه كيف يشاء و قابلیت و استعداد را هیچ دخل نمیدهد که بایجاب میکشد وهو سبحانه مختارٌ فعّالٌ لما يريد، علی هذا القیاس چون عرض حال از جملهٔ ضروریاتست بنابرآن بجرأت آن گستاخی نموده ـ ع بنده باید که حدِ خود داند

مکتوب نهم ۹

دربیانِ احوالیکه بمقام فرود آمدن مناسبت دارند نیز به پیر بزرگوارِ خود نوشته اند

عرضداشت مدبرِ سیاه رُو و مقصّرِ بدخو مغرورِ وقت وجالِ مفتونِ وصل وکمال کارش همه نافرمانبرداریِ مولیٰ است و عملش همه ترکِ عزیمت و اَولیٰ است نظرگاهِ خلق را آراسته و منظرِ حق تعالیٰ و تقدس را خراب ساخته همتش مقصور بر ظاهر آرائی است باطنش ازین رهگذر همواره بر سوائی است قال او منافیِ حالِ اوست و حالِ او مبنی بر خیالِ او ازین خواب و خیال چه آید و ازین قال و حال چه گشاید ادبار و خسارت نقدِ وقت است غباوت و ضلالت برکفِ دست مبدأ فساد و شرارت منشأ ظلم و معصیت بالجمله عیوب مجسمه است و ذنوب مجتمعه خیرات او لائقِ لعن و رد و حسنات او شایانِ طعن و طرد ربّ قارئ القرآن والقرآن یلعنه درحق او گواه عدل است وکم من صائم ليس له من صيامه الا الظمأ والجوع درشانِ او شاهدِ صدق فويلٌ لمن كان هذا حاله ومنزله وكماله و درجته استغفاره ذنبٌ کسائر الذنوب بل اشد

ولتوبته معصیة کسائر العاصی بل اقبح کل مایفعله القبیح قبیح بمصداق این سخن است ع زگندم جو زجو گندم نیاید؛ مرضِ او ذاتی است علاج نمی پذیرد و دوائی او حیلی را قبول دوانمی کند ما بالذات لاینفک عن الذات مصراع سیاهی از حبشی کی رود که خود رنگ است؛ چه توان کرد وما ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون. آرے خیر محض را شر محض میباید تا حقیقت خیریت بظهور آید؛ وبضدها تتبین الاشیاء خیر و کمال مهیا بود شر و نقص در پیدائیت حسن وجمال را آئینه درکار است و آئینه نمی باشد مگر در مقابل شئ پس لاجرم خیر را شر و کمال را نقص آئینه آمد پس در هرچه نقص و شرارت بیشتر نمایندگی خیر و کمال زیاده تر عجائب کاروبار است این ذم معنی هیچ پیدا کرد واین شرارت ونقصان محل خیر وکمال گشت پس لاجرم مقام عبدیت فوق جمیع مقامات باشد چه این معنی در مقام عبدیت اتم واکمل است محبوبانرا باین مقام مشرف میسازند محبان بذوق شهود متلذذ وانبساط میشوند التذاذ دربندگی وانس بآن مخصوص بمحبوبانست انس محبان بمشاهده محبوبست وانس محبوبان به بندگی محبوب درین انس ایشانرا باین دولت میرسانند وباین نعمت سرفراز میسازند شهسوار یکه تاز این میدان آن سرور دنیا ودین وسید اولین وآخرین حبیب رب العالمین است علیه من الصلوات اتمها ومن التحیات اکملها وکسی را که محض بفضل خواهند که باین دولت رسانند اورا بجمال متابعت آن سرور علیه الصلوة والسلام متحقق میسازند وبتوسل آن بآن ذروهٔ علیا می برند ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم مراد از کمال شر ونقص علم ذوقی است بآن نه آنکه بشرارت ونقص متصف شود صاحب این علم متخلق باخلاق الله است تعالی شانه وتقدس این علم هم از جملهٔ ثمرات آن تخلق است

شرارت و نقص را دران موطن چه مجال جز آنکه علم بآن متعلق شود این علم بواسطهٔ شهود
تام تخیر محض است که در جنب آن همیشه بینماید این بعد از فرود آمدن نفس مطمئنه است
بمقام خود. ہذا. تا این قسم خود را بزمین نزند و کارش تا باین انجام نرسد از کمال مولای خو
جلشانه بی نصیب است فکیف که خود را عین مولا داند و صفات خود را صفات او انگارد
تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا این الحاد در اسماء و صفات است ارباب این در زمرهٔ وذروا الذین
یلحدون فی اسمائه داخل اند نه آنکه ہر که جذبهٔ او بر سلوک او مقدم است از محبوبین است لیکن
تقدم جذبه شرط است در محبوبیت آری در ہر جذبه بنحوی از معنی محبوبیت حاصل است
که جذب بی آن نمی شود و آن معنی از عوارض پیدا شده است ذاتی نیست آن معنی ذاتی
غیر معلل است بشیء من الاشیاء چنانکه ہر منتہی را آخر جذبه میسر است اما داخل زمرهٔ محبان
است بواسطهٔ عارض معنی محبوبیت پیدا شده است و هو لایکفی فیه و آن عارض تزکیه
و تصفیه است و در بعضی مبتدیان اتباع آن سرور علیه الصلوة والسلام و لو بالجمله باعث
حصول آن معنی فی الجمله است بلکه در منتہی ہم اتباع است و بس و در محبوبان ظہور آن معنی ذاتی فضلی نیز
وابسته باتباع آن سرور است علیه الصلوة والسلام والتحیة بلکه گویم آن معنی ذاتی ہم بواسطهٔ مناسبهٔ ذاتیهٔ
آنحضرت است علیه الصلوة والسلام و اسمی که رب اوست مناسب اسمیکه رب آنحضرت است
علیه الصلوة والسلام والتحیة واقع شده است در حق این خصوصیت و از انجا این سعادت
اکتساب کرده است والله سبحانه اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب والله یحق الحق وهو یهدی السبیل

مکتوب دہم ۱۰

در حصول قرب و بعد و فرق و وصل بمعانی غیر متعارفه بالبعضی علوم مناسبهٔ آن نیز

بپیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت احقر الخدمه آنکه مدتی است که از احوال خدمه آن جنبه خیر اطلاع ندارد دیگر انست بیت عجبی نیست گر زنده شود جان عزیز چون از ان یار جدا اند و پیام برسد بسیار اند که شایان دولت حضور نیست ع این بسکه رسد ز دور بانگ جرسم ؛ عجائب کار و بار است نهایت بعد را قرب نامیده اند و غایت فراق را وصل گفته اند گویا فی الحقیقت در ضمن این اشارت بنفی قرب و وصال کرده اند۔ **شعر**

کیفَ الوصولُ الی سُعادَ و دُونَها ۔ قُلَلُ الجِبالِ و دُونَهُنَّ حُیُوفُ

پس حزنِ ابدی و فکرِ دائمی لاجرم دامنگیر آمد مراد را نیز آخر الامر باراده مرید میباید شد و محبوب را بحبتِ محب محب میباید گشت آن سرورِ دین و دنیا علیه من الصلوات اکملها و من التحیات افضلها با وجود مقام مرادیت و محبوبیت از محبین آمد و از مریدین گشت لاجرم از حال چنین خبر داده اند که کان رسول الله صلی الله علیه وسلم متواصل الحزن دائم الفکر و آن سرور فرموده علیه الصلوٰة والسلام ما اُوذِیَ نبیٌّ مثلَ ما اُوذِیتُ محبان بار محبت تواندکشید محبوبان را تحملِ این بار دشوار است این قصه پایانی ندارد ع قصةُ العشقِ لا انفصامَ لها حاملِ عرضداشت شیخ الله بخش نحوی از جذب و محبت فارغ و با برادرانم چند کلمه بخادمان ایشان نویسانیده الغرض که شوق ملازمت ظاهر ساخته متوجه آن حدود گشته است اول بعضی اراده ساخت چون در آن باب از این حقیر تقاعد مفهوم کرد به مجرد ملاقات راضی شده چند کلمه نویسانیده زیادہ گستاخی از ادب دور است ؛

مکتوب ۱۱ یازدهم

در بیان بعضی کشوف و حصول مقام و دیدن قصورِ خود و متهم داشتن خود را در جمیع اعمال

دا اقوال وظهور سر کلام شیخ ابوسعید ابوالخیر که گفته است جبین نمی ماند اثر کجا ماند وبیان احوال بعضی یاران نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضه داشت کمترین بندگان احمد آنکه مقامیکه سابقا خود را دران دیده بود چون حسب الامر العالی باز ملاحظه نمود عبور خلفاء ثلثه رضوان الله تعالی علیهم در آن مقام در نظر آمد اما چون مقام واستقرار در آنجا نداشت در دفعهٔ اولی بنظر نه در آمدند چنانکه از آئمه اهل بیت غیر از امامین وامام زین العابدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین در آن مقام استقرار وثبات ندارند لیکن عبوری دران واقع شده است بدقت نظر میتوان یافت دآنکه اول خود را بآن مقام نامناسب میدید بی مناسبتی دو نوع است یکی آنکه بواسطهٔ عدم ظهور طریقی از طرق بی مناسبتی طاری میشود چون راهی با و نمودند آن بی مناسبتی برطرف میشود دیگر بی مناسبتی مطلق است که به هیچ وجه قابل زوال نیست وراهها که موصل آن مقام اند دو اند که ثالث ندارند یعنی در نظر ورائی آن دو طریق طریق دیگر ظاهر نمیشود یکی دید نقص وقصور است دنیات خود را متهم داشتن است در خیرات با قوت جذب دیگر صحبت شیخ مکمل مجذوب سلوک تمام کرده حضرت حق سبحانه وتعالی بطفیل عنایت حضرت ایشان طریق اول را بقدر استعداد عنایت فرموده است هیچ عملی از اعمال خیر بوقوع نمی آید مگر آنکه خود را دران عمل متهم میسازد بلکه تا زمانیکه بوجوه تهمت نه نهد بقرار وبی آرام میباشد نزد خود چنان میداند که هیچ عملی از وی صادر نمی شود که قابل کتابت ملائکهٔ یمین باشد ومیداند که صحیفهٔ یمین از اعمال خیر خالی است وکتبهٔ آن معطل وبیکار اند خود شایان آنحضرت جل وعلا کی بوده باشد وهر که در عالم است حتی که کافر فرنگ وملحد زندیق از خود بوجوه بهتر میداند وبدترین همهٔ اینها خود را می انگارد وجهت جذبه هر چند تمامی سیر الی الله

تمام شده بود اما بعضی از لوازم و توابعِ آن مانده بودند که در ضمنِ فنائیکه در مرکزِ مقامِ سیرِ فی الله واقع شده بود تمام شدند و احوالِ آن فنارا در عرضداشتِ سابق به تفصیل نوشته است و میباید که حضرتِ خواجهٔ احرار که نهایتِ این کار را فنا گفته اند همان فنا بوده باشد که بعد از تجلّیِ ذات و تحققِ سیر فی الله متحقق شده و فنائی اراده هم از جملهٔ شعبِ همان فناست

هیچکس را تا نگردد او فنا نیست ره در بارگاهِ کبریا

و نامناسبان این مقام هم که دو طائفه اند در نظر اند جماعه متوجهِ آنمقام و جویائی طریقِ وصولِ آنند و طائفهٔ دیگر هیچ التفات و توجه بآنمقام ندارند و توجهِ حضرتِ ایشان بطریقِ دوم از طرقِ وصولِ آنمقام بیشتر ظاهر میشود و مناسبت بهمان طریق مینماید چون از جانبِ حضرتِ ایشان مامور بود امتثالاً للامر در بعضی امور جرأت و گستاخی نمود و الا من همان احمدِ پارینه که هستم هستم ثانیاً معروض آنکه در اثناءِ ملاحظهٔ آنمقام مرّةً ثانیة مقاماتِ دیگر بعضها فوقَ بعض ظاهر شدند بعد از توجه به نیاز و شکستگی چون بمقامِ فوقِ آن مقامِ سابق رسیده شد معلوم شد که این مقامِ حضرتِ ذی النورین است و خلفاءِ دیگر را هم دران مقام عبوری واقع شده است و این مقام هم مقامِ تکمیل و ارشاد است و همچنین دو مقام فوق هم که اکنون مذکور میشوند و بالائی آن مقام مقامِ دیگر در نظر آمد چون بآن مقام رسیده شد معلوم گشت که آن مقامِ حضرتِ فاروق است و خلفاءِ دیگر را هم در آنجا عبوری واقع شده است و فوقِ آنمقام مقامِ حضرتِ صدیقِ اکبر ظاهر شد رضی الله تعالیٰ عنهم اجمعین بآنمقام نیز رسیده شد و از مشائخِ خود حضرتِ خواجه نقشبند قدس الله سره الاقدس را در هر مقامی با خود همراه می یافت و خلفائی دیگر را هم در آنمقام عبوری واقع شده است تفاوت نیست الا در عبور و مقام و مرور

وثبات وبالائی آنمقام هیچ مقامی مفهوم نمیشود الا مقام حضرت رسالت خاتمیت علیه من الصلوات اتمها ومن التحیات اکملها ومحاذی مقام حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه مقامی دیگر نورانی بس شگرف که هرگز مثل آن در نظر نیامده بود ظاهر شد واندکی ازان مقام ارتفاع داشت چنانکه صُفّه را از روی زمین بلند میسازند ومعلوم شد که آنمقام مقام محبوبیت است وآنمقام رنگین ومنقش بود خود را هم بالانعکاس آنمقام رنگین و منقش یافت بعد ازان بهمان کیفیت خود را لطیف یافت ودر رنگ هوا یا قطعهٔ ابر در آفاق منتشر دید وبعضی اطراف را در گرفت وحضرت خواجهٔ بزرگ در مقام صدیق اند رضی الله تعالی عنها خود را در مقام محاذی آن میباید بکیفیتی که معروض داشت دیگر ترک اشتغال باین عمل مرضی نمی نماید کیف وحال آنکه عالم بگرداب ضلالت غرق میشود وکسی که در خود قوت برآوردن ازان گرداب میباید چگونه خود را معاف دارد هرچند کار دیگر درپیش داشته باشد اشتغال باین عمل ضروری است ومرضی است اما بشرط آنکه از بعضی وساوس وهواجس که در اثنای این عمل رو دهند استغفار را لازم باید داشت بهمین شرط داخل رضا میشود بی ملاحظهٔ این شرط داخل رضائی شود ودر ته می ایستد اما در مادهٔ حضرت خواجه نقشبند وحضرت خواجه علاء الدین عطار قدس الله تعالی اسرارهما بی آنکه این شرط را ملاحظه کرده شود مرضی است وعمل این کهتر الحال بملاحظهٔ آن شرط گاهی داخل است وگاهی در ته می ایستد دیگر در نفحات در سخنان حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر مذکور است که عین نمی ماند اثر کجا ماند لاتبقی ولاتذر این سخن در اول نظر مشکل نمود که حضرت شیخ محی الدین وتابعان ایشان برآنند که زوال عین که معلومی است از معلومات الله سبحانه محال است والا انقلب العلم جهلاً وچون عین زائل نشود اثر کجا رود وهمین طور در ذهن این سخن متمکن شده بود سخن حضرت شیخ ابوسعید

هیچ حل نمی شد بعد از توجه تام حق سبحانه وتعالی سرّ این سخن را منکشف ساخت وتحقق گشت
که نه عین میماند نه اثر و در خود نیز همین معنی را یافت و هیچ مشکل نماند و مقام این معرفت نیز در نظر
آمد بس عالی است فوق مقامی که حضرت شیخ و متابعان ایشان فرموده اند این دو مبحث با یکدیگر
هیچ منازعت و جنگ ندارند یکی از جائی است و دیگری از جائی دیگر به تفصیل عرضداشتن
موجب تطویل وملال است و ایضاً آنچه حضرت شیخ از دوام این حدیث فرموده اند نیز ظاهر گشت
که حدیث عبارت از چه چیز بود و دوام آن چه بود و در خود نیز این حدیث دائمی یافت اگرچه
از نوادر است و دیگر کتاب دیدن اصلا خوش نمی آید مگر آنکه ذکر اقدام عالیه اکابر که در مقامات
واقع شده اند جائے ثبت کرده باشد خوش می آید که این قسم چیزے دیده شود و احوال مشائخ
متقدمین بیشتر مرغوبست کتب حقائق و معارف علی الخصوص سخنان توحید و تنزلات مراتب را
نمی تواند مطالعه کرد خود را درین باب بحضرت شیخ علاؤ الدوله بسیار مناسب میباید و در ذوق
وحال درین مسئله بشیخ مشار الیه متفق است اما علم سابق تا با نکار و شدت آمدن نمے رسد
و دیگر چند مرتبه از برائے دفع بعضی امراض توجه کرده شد و اثر آن ظاهر گشت و همچنین احوال
بعضی موتی که از عالم برزخ ظاهر شده بود و نیز از برائے رفع آلام و شدائد آنها توجه کرده شد
اما حالا قدرت بر توجه نمانده است که بر هیچ چیز خود را جمع نمی توانم ساخت بعضی شده اند از مردم
بر فقیر گذشتند و ستمها نمودند و جمع کثیر از متعلقان این جانب را بناحق ویران ساختند و جلا وطن
نمودند اصلا بخاطر غبار و کلفت راه نیافت چه جائے آنکه بد آنها بخاطر گذرد بعضی از یاران که
از مقام جذبه شهود و معرفت پیدا کرده اند و تا غایت قدمی در منازل سلوک نه نهاده اند شمه
از احوال اینها معروض میدارد و امید است که حق سبحانه وتعالی بعد از تمام جهت جذبه بدولت
سلوک مشرف گرداند شیخ نور در همان مقام جذبه است بنقطه فوق که در تمام جذبه است

رسیده ودرحرکات وسکنات آزار میدید وقباحت نمی فهمد هیچ خواست کاریاو درتوقف می افتد

همچنین اکثر یاران بواسطهٔ عدم رعایتِ آداب کاریانها در توقف می افتند درین باب

حیران است که ازین طرف هیچ ارادهٔ توقف نیست بلکه ارادهٔ ترقی آنهاست هیچ خواست درکار

نکث واقع میشود والا راه اقرب است مولانا معهود به نقطهٔ پایان فرو رفته است وکار جذبه را

بانجام رسانیده وبه برزخیتِ آنمقام رسیده وفوق راهِ این وجه نهایت رسانیده اول صفات

بلکه نوری که صفات بآن قائم اند از خود جدا دیده وخود را شیخ فانی یافته بعد ازان صفات را

ازذات جدا دیده وباین دید باحدیتِ مقام جذبه رسیده حالا عالم وخود را چنان گم ساخته است

که نه باحاطه قائل است ونه به معیت وچنان بالبطن بطون متوجه است که غیر از حیرت

ونادانی حاصل ندارد وسید شاه حسین هم نزدیک بنقطهٔ پایان ازمقامِ جذبه رسیده است

وسرش بنقطه رسیده است وهمچنین صفات را از ذات جدا دیده لیکن ذاتِ احد را درهمه جا

می یابد وازظهور محظوظ است وهمچنین میان جعفر هم نزدیک به نقطهٔ پایان رسیده است

وخیلی بشوق وولوله ظاهر میشود قریب بشاه حسین است ودر یارانِ دیگر هم تفاوت ظاهر

میشود میان شیخی وشیخ عیسے وشیخ کمال در جذبه بنقطهٔ فوق رسیده اند وشیخ کمال

نیز متوجه نزول است وشیخ ناگوری در رتبهٔ نقطهٔ فوق آمده است امّا خیلی مسافه در پیش دارد

وازیاران اینجائی تا الحال هشت یا نه کس بلکه ده کس در رتبهٔ نقطهٔ فوق آمده اند بعضے واصل

نقطه شده روبه نزول دارند بعضی دیگر قریب اند وبعضے بعید میان شیخ مزمل خود را گم میباید

وصفات را از اصل می بیند ومطلق را درهمه جا میباید واشیا را در رنگ سراب بی اعتبار

می داند بلکه هیچ نمی یابد درباب مولانا معهود چنان ظاهر میشود که اجازتِ تعلیم او مر مردم را

ازجملهٔ مرضیات است امّا اجازتیکه مناسب جذبه است هرچند بعضے امور مانده اند که اورا

استفاده می باید کرد لیکن در رفتن سرعت کرد و توقف ننمود بحضور اقدس میر سید هرچه صلاحِ کار خواهند دانست خواهند فرمود آنچه در علم کمینه آمد معروض داشت والحکم عندکم خواجه ضیاء الدین محمد چند روز اینجا بودند فی الجمله حضور و جمعیت پیدا کرده بودند آخر الامر از قلتِ اسبابِ معیشت نتوانستند خود را جمع ساخت متوجه لشکر شدند و پسر مولانا شیر محمد هم متوجه ملازمت است فی الجمله حضور و جمعیت دارد و بواسطهٔ بعضے موانع چندانی ترقی نکرد زیاده گستاخی است بنده باید که حدِ خود داند ؎ بعد از تحریر عرضداشت کیفیتی رو داد و حالی پیش آمد که در تحریر گنجایش بیانِ آن نیست و در آنجا فنائی ارادت متحقق گشت همچنانکه سابقا تعلق ارادت بمرادات برطرف شده بود لیکن اصل ارادت مانده بود چنانچه در عرضداشت معروض داشته بود الحال ارادت هم از بیخ برآمد و حینئذٍ لا مرادَ ولا ارادةَ وصورتِ این فنا نیز در نظر در آمد و بعضی علوم که مناسب این مقام بوده اند فائض گشتند چون در تحریر آن علوم بواسطهٔ دقت و غموض تعسرے بود لاجرم عنانِ قلم را از تحریر آن علوم گردانیده در وقت تحقق این فنا و افاضهٔ علوم یکنظر خاص در ماوراء وحدت پیدا شده است هرچند مقرر است که در ماوراء وحدت نظری نیست بلکه هیچ نسبتے نیست امّا آنچه می یابد معروض میدارد و تا زمانیکه به یقین نه پیوست بر نوشتن جرأت ننمود و صورتِ آن مقام را در ماوراء وحدت چنان می بیند که آگره ماوراے دہلی است و هیچ شبه دران راه نمی یابد هرچند در نظر نه وحدت است نه ورای آن و نه هیچ مقامی که بعنوان حقیقت بداند یا حق را ورای آن داند حیرت و جہل بہمان صرافت است و ازین دید هیچ تفاوت نشده نمیدانم چه عرض نمایم همه متناقض در متناقض است در گفت نمی آید و حال بی شبه متحقق است استغفر الله وَاَتُوْبُ اِلَی اللهِ مِنْ جَمِیْعِ مَا کَرِہَ اللهُ قَوْلاً وَفِعْلاً خَاطِرًا وَنَاظِرًا وایضا این زمان

چنان معلوم گشت کہ سابقاً آنچہ از فناء صفات سید انستم فی الحقیقت فنا شے
خصوصیت صفات و مابہ الامتیاز آنہا بود کہ در ضمن وحدت مندرج شدہ بودند و
خصوصیات زائل گشتہ بودند الحال اصل صفات ولو کانت علیٰ سَبِیلِ الْاِنْدِمَاج
وَالْاِنْدِرَاج نیز برطرف شدہ و قہرمان احدیت ہیچ چیز را نگذاشتہ و تیرے کہ از
مرتبہ علم جلی یا تفصیلی حاصل شدہ بود نماند و تمام نظر بر خارج آمدہ کَانَ اللّٰہُ وَلَمْ یَکُنْ مَعَہٗ
شَیْءٌ وَھُوَ الْاٰنَ کَمَا کَانَ این زمان مطابق حال گشتہ و سابقاً علم بمضمون این
حدیث بود نہ حال امید دارد کہ بر صحت و سقم متنبہ خواہند ساخت دیگر چنان می نماید کہ
مولانائی قاسم علی را از مقام تکمیل نصیبے ہست و ہمچنین بعضے یاران این جائی را
نیز از آن مقام نصیبی معلوم میشود واللہ سبحانہ اعلم بحقیقۃ الحال ❊

مکتوب ۱۲ دوازدہم

در بیان حصول مقام فنا و بقا و حصول ظہور وجہ خاص ہر شئے و حقیقت سیر فی اللہ
و تجلی ذاتی برقی و جز آن نیز بہ پیر بزرگوار خود نوشتہ اند **عرضداشت** کمترین بندگا
احمد بدرہ عرض میرساند از تقصیرات خود چہ عرض نماید مَا شَاءَ اللّٰہُ کَانَ وَمَا لَمْ یَشَأْ
لَمْ یَکُنْ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّۃَ اِلَّا بِاللّٰہِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ علومی کہ تعلق بمقام فنا فی اللہ والبقاء
داشتند حق سبحانہ بعنایت خود منکشف ساخت و ہمچنین معلوم کرد کہ وجہ خاص ہر شئے
چیست و سیر فی اللہ بچہ معنی است و تجلی ذاتی برقی چہ می باشد و محمدی المشرب کیست و
امثال آن و در ہر مقامی لوازم و ضروریات آن را می نمایند و میگزرانند و کم چیزی ماندہ باشد
کہ اولیاء اللہ آن را نشان دادہ اند در راہ فروگزارند و ننمایند قَبْلَ مَنْ قَبِلَ بِلَا عِلَّۃٍ

همچنانکه ذوات اشیا را مجعول میدانند اصل قابلیات و استعدادات را نیز مجعول و مصنوع میدانند او سبحانه محکوم قابلیات نیست و نشاید که چیزے بر وے حاکم باشد زیاده گستاخی نه نمود ع بنده باید که حد خود داند

مکتوب سیزدهم ۱۳

در بیان بی نهایتی راه و مطابقت علوم حقیقت با علوم شریعت نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند

عرضداشت کمترین بندگان احمد معروض میگرداند آه هزار آه از بی نهایتی این راه سیر باین سرعت و واردات و عنایات باین کثرت ازین جاست که مشائخ عظام فرموده اند سیر الی الله پنجاه هزار ساله راه است تَعْرُجُ الْمَلٰئِكَةُ وَالرُّوْحُ اِلَيْهِ فِيْ يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهٗ خَمْسِيْنَ اَلْفَ سَنَةٍ مگر ایمائی باین معنی داشته اند چون کار بیاس رسید و امید ها منقطع گشت هُوَ الَّذِيْ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوْا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهٗ در کار رشد چند روز است که سیر در اشیا واقع شده است و مردم مسترشد باز غاو کرده اند فی الجمله شروعی در کار ایشان کرده شده است اما هنوز خود را قابل آن مقام نمی یابد لیکن از ابرام مردم بواسطهٔ مروت و حیا چیزے نمی گوید و در رسالهٔ توحید که سابقا متوقف بود چنانکه مکرر بعرض رسانیده بود و افعال و صفات را باصل میداد چون حقیقت کار معلوم گشت از توقف برآمد و بلله همه از بست را چرب یافت و کمال را دران بیشتر دید از مقوله همه اوست و افعال و صفات را هم برنگ دیگر معلوم کرد همه را یک یک نموده بفوق گذرانید و ریب و شبه بالکل برطرف شد تمام کشفیات مطابق ظاهر شریعت برآمدند و سر موئی از ظاهر شریعت مخالفت ندید و آنچه بعضی صوفیه مخالف ظاهر شریعت کشفها را بیان میکنند یا از سهو است

یاد سکر باطن از ظاہر ہیچ مخالف نیست در تو سط راہ مخالفت در نظر مے آید۔ و محتاج بتوجیہ و جمع میشود۔ اما منتہی حقیقی موافق ظاہر شریعت باطن رامی یابد در میان علماء و این بزرگواران ہمین قدر تفاوت ست کہ علماء استدلالاً و علماً میدانند و ایشان کشفاً و ذوقاً مے یابند و اَیُّ دَلِیْلٍ عَلٰی صِحَّۃِ حَالِھِمْ اَدَلُّ مِنْ ھٰذِہِ الْمُطَابَقَۃِ یَضِیْقُ صَدْرِیْ وَلَا یَنْطَلِقُ لِسَانِیْ نقدِ وقت است۔ نمیدانم چہ عرض نمایم توفیق بر تسوید بعض احوال ندارد و در عرضداشتہا ہم گنجایش تحریر نیست شاید حکمت درین بودہ باشد این محروم مہجور را از توجہ غریب پروری محروم ندارند و در راہ نگذارند ؎

این سخن راچون تو مبدا بودۂ — گر فزون گردد تواش افزودۂ

زیادت گستاخی نمود۔ ع۔ بندہ باید کہ حد خود داند ؏

مکتوب چہاردہم (۱۴)

در بیان حصول وقائع کہ در اثناء راہ رو دادہ بودند و بیان احوال بعضے مسترشدان نیز بہ پیر بزرگوار خود نوشتہ اند۔ **عرضداشت** کمترین بندگان احمد آنکہ تجلیاتیکہ در مراتب الوان ظاہر شدہ بودند۔ پارہ ازان در عرضداشت سابق معروضداشتہ بود بعد ازان مرتبۂ وجوب کہ جامع صفات کلیہ است ظاہر شد و بصورت زن غیر جمیلہ متنوع اللون متمثل گشت و پس ازان مرتبۂ احدیت بصورت مرد دراز بالا کہ بر دیوار باریک پہن ایستادہ است متجلی گشت و این ہر دو تجلی بعنوان حقانیت ظاہر شدند بخلاف تجلیات سابق کہ نہ باین عنوان بودند و در ہمین اثناء آرزوئے موت پیدا شد۔ و چنان در نظر آمد کہ من گویا شخصے ام بر کنارہ دریائے محیط ایستادہ ام بارادۂ آنکہ

خود را در دریا انداز دامّا از عقب او را بریسمانے مضبوط کرده اند که نمی تواند بدریا درون رفت و آن ریسمان عبارت از تعلّقات ببدن عنصری خود میدانستم و آرزو میکردم که این ریسمان گسسته شود و ایضاً کیفیتے خاص رُوداد که درآن وقت بطریقِ ذوق دریافت که دل را هیچ بایستے غیر از حق سبحانه نمانده است بعد ازان صفاتِ کلیه وجوبیه که باعتبارِ مجالِ و مظاہر خصوصیات پیدا کرده بودند در نظر آمدند پس ازان آن خصوصیات بتمام از آنها فرو ریختند و باقی نماندند الّا بعنوانِ الکلیّۃِ الوجوبیّۃِ و صورتِ تجریدِ آنها از خصوصیات نیز در نظر درآمد و حینئذٍ معلوم گشت که اکنون حقیقتِ صفات را باصل وادی و پیش از تجرید از خصوصیات باصل را این معنی نداشت مگر آنکه بطریقِ تجوّز باشد کما هو حالُ اربابِ التجلّی الصوریِّ و فنائے حقیقی این زمان متحقق گشت بعد از تحققِ این حالتِ صفاتی که در خود و در غیرِ خود بودند بیک نہج یافت و امتیازِ مجال برخاست و درین وقت از بعضی دقایقِ انواعِ شرکِ خفی خلاصی میسّر شد و حینئذٍ نه عرش ماند و نه فرش نه زمان و نه مکان نه جہات نه حدود و اگر فرضاً سالہا فکر کنم ہرگز در علم نیاید که یک ذره از عالَمِ مخلوق گشته است بعد ازان تعیّنِ خود در نظر آمد و وجهِ خاصِ خود نیز و تعیّنِ در رنگِ جامه بود کہنه پاره پاره شده که شخصے پوشیده باشد و آن شخص را وجهِ خاص دانستم امّا بعنوانِ حقّانیّه متصور نگشت بعد ازان بالائے آن شخص متصل پوستِ رقیق در نظر آمد و خود را عینِ آن پوست یافتم و این جامهٔ تعیّن را از خود بیگانه دیدم و نوریکه دران پوست بود در نظر آمد بعد از ساعتی آن نور از نظر غائب گشت و این پوست و جامه نیز از نظر مرتفع گشتند و ہمان جہالتِ سابق ماند تعبیرِ این صورتِ واقعهٔ مذکوره آنچه در علم آمد بعرض میرساند که تا صحت و سقم او معلوم شود و آن آنست که این صورتِ مذکوره عینِ ثابته است کالبرزخ بین الوجوب والامکان

که هر طرف او از یکدگر جدا گشته اند و بکمال فرق متحقق شده اند و آن پوست که در میان
آن جامهٔ کهنه و آن نور واقع شده است برزخ است بَیْنَ الوجود والعَدَم و خود را که در
آخر آن پوست یافتم اشارتست بوصول به برزخیت و سابقاً در وقائع نیز خود را برزخ بین
الوجود والعَدَم مییافتم امّا ظاهر آن به نسبت آفاق بود و این نظر بانفس است و یک فرق
دیگر هم دران وقت ظاهر شده بود امّا در وقتِ نوشتن فراموش گشت. هذا. آنچه دائم
حاصل است حیرت و نکارت است و گاه گاه همین طور شعبده پیدا میشود و بر طرف
میگردد و معرفتِ آن میماند و در تعبیر بعضے وقائع در می ماند و اگر چیزے در علم مے آید
بران اعتماد نمیکند تهمان تقرب در عرضداشتها گستاخی مینماید باشند که با علام
حضرتِ ایشان یقین بامرے پیدا شود امید وار است که بتوجهات علیه از گرفتاری
تعلقات دنیه نجات میسّر شود. والّا کار بسیار مشکل است ؎

بیناٰیاتِ حق و خاصانِ حق گر کلک باشد سیاه هستش ورق

شیخ طه پسر شیخ عبداللہ نیازی که از مشاهیر مشایخ سرهند است و خدّام حاجی عبدالعزیز
به تفصیل بایشان آشنا اند قدمبوسی و نیازمندی معروض داشته است و او را داعیهٔ
انابت باین طریقهٔ علیهٔ شریفه پیدا شده است و بصدق و نیاز ملتجی شده است استخاره
گفته ام که بکنند ظاهرا مناسبت دارد و یاران که این جا الحلیم ذکر گرفته اند اکثر بطریق رابطه
مشغول اند. بعضے از آنها در واقعات دیده رابطه گرفته همراه مے آیند و بعضے پیش از
آمدن از دہلی رابطه داشتند و اوّلا به حضور و استغراق میروند بعضے از انها صفات
هم باصل میدهند و بعضے نه امّا هیچکس براهِ توحید و انوار و کشوف نمیرود ملّا قاسم علی
و ملّا مودود محمّد و عبدالمومن ظاهرا نقطهٔ فوق رسیده اند از مقام جذبه امّا ملّا قاسم علی

رو بنزول دارد و آن ذو معلوم نیست که فرود آیند و شیخ نور هم نزدیک بنقطه است امّا نرسیده است ملّا عبد الرحمٰن هم نزدیک بنقطه است امّا مسافتِ قلیله در میان هست ملّا عبد الهادی حضور با استغراق در ان پیدا کرده است و نیز میگوید که مطلق منزه را جلشانه در اشیا بصفتِ تنزیه می بینم و افعال را هم از و تعالی میدانم دولت ایشان است که طالبان مستعدان فائض میشود و این کمینه را در افاضهٔ آن هیچ نصیبے نیست ۔ ع

من همان احمدِ پارینه که هستم هستم ۔ روزے فرموده بودند در میان وقائع که اگر نه معنے محبوبیّت در وے بود توقّفِ بسیار در وصول بمقصد واقع میشد و محبوبیّت او را نسبت به عنایتِ خود هم بیان فرموده بودند ازان سخن امیدواری تمام است و این جرأت و گستاخی از آنست ۔

مکتوب پانزدهم (۱۵)

در بیان احوالیکه مناسب مقاماتِ هبوط و نزول است با بعضے اسرار مکنونه نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت حاضرِ غائب واجد فاقد مقبل معرض آنکه مدتها او را می جست خود را می یافت بعد ازان کار او بآنجا انجامید که اگر خود را می جست او را می یافت اکنون او را گم کرد اما خود را می یابد با وجود گم کردن جویائے او نیست و با تحقق فقدان خواہانِ او نه از روئے علم حاضر و واجد و مقبل است و از روئے ذوق غائب و فاقد و معرض ظاهرش بقاست و باطنش فنا در عینِ بقا فانی است و در عینِ فنا باقی لیکن فنا علمی است و بقا ذوقی کار و بارش به هبوط و نزول قرار یافته و از صعود و عروج باز مانده ۔ و همچنانکه او را از قلب به مقلّبِ قلب برده بودند اکنون باز از مقلّبِ قلب در مقامِ قلب

فرود آورده اند باوجود تخلص روح از نفس وخروج نفس بعد از اطمینان از غلبات انوار
روح او را جامع هر دو جهت روح ونفس ساخته اند به برزخیت این جهتین او را مشرف
گردانیده اند باستفاده از فوق وافاده به تحت او را معًا بواسطۂ حصول این برزخیت
عطا فرموده اند در عین استفاده مفید است ودر عین افاده مستفید

گر بگویم شرح این بیحد شود — ور نویسم بس قلمها بشکند

معروض میگرداند که وسط جیب عبارت از مقام قلب است که پیش از عروج
بتقلب قلب حاصل است بعد از هبوط از فوق که بمقام قلب فرود می آیند آن مقام
دیگر است که برزخ جیب وراست است کما هو الظاهر علی اربابه ومجذوبان
سلوک ناکرده از ارباب قلوب‌اند رسیدن بتقلب قلوب والبته بسلوک است
وتعلق مقام بشخصے کنایت از حصول شان خاص است او را درین مقام وامتیاز
علحده است واز ارباب این مقام از جملۂ آن امتیاز آن سبقت الجذب است
درما نحن فیه وبقاء خاص است که منشاء علوم ومعارف مناسبۂ آن مقام شده تحقیق
علوم مقام قلب وحقیقت جذبه وسلوک وفنا وبقا وامثال آنها در رسالۂ موعوده
به تفصیل تحریر یافته است میر سید شاه حسین باضطراب راهی شدند فرصت بیاض آن
نشد متعاقب انشاء الله تعالی بشرف از مطالعه خواهد یافت عزیز متوقف از فوق فرود
آمده است در مقام جذبه اما رویش بعالم نیست توجه بفوق دارد وچون عروج فوقانی
بقسر بود وبالطبع مناسبة بجذبه داشت در وقت نزول از فوق همراه خود چیزے کمتر
آورده است مایۂ نسبتی که از توجه قاسر بود وعروج اثر آن توجه بود وهنوز باقی است
ودر نسبت جذبه کالروح فی الجسد است وکالنور فی الظلمة لیکن این جذبه حال بخیر جذبه

خواجہا است قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم جذبہ ایست کہ حضرتِ خواجہ احرار را از آبائے کرام خود رسیدہ است و شانِ خاصِ ایشانرا درین مقام بودہ است و در واقعۂ بعضے طالبان کہ نمودہ بودند کہ خواجہ را چنانچہ بودہ اند آن عزیز متوقف خوردہ ظہور اثرِ آن درین مقام است این جذبہ مناسبت بمقامِ افادہ ندارد و ہمیشہ درین مقام رو بفوق است و سکرِ دائمی لازمِ آنست بعضے از مقاماتِ جذبہ منافیِ سلوک است بعد از دخول دران و بعضے دیگر منافیِ سلوک نیست بعد از دخول از برائے سلوک متوجہ میشوند۔ این جذبہ منافیِ سلوک است بعد از دخول دران در وقت تحریر عریضہ متوجہ آنمقام شدہ بود بعضے دقائقِ آن ظاہر گشت تا باعث نباشد توجہ میسر نمے شود واللہ سبحانہ اعلم بحقیقۃِ الحال چند ماہ است کہ آن عزیز فرود آمدہ است اما تمام داخلِ مقامِ جذبۂ مذکورہ نشدہ مانع عدمِ علم است بشانِ آن مقام با توجہاتِ پراگندہ امید است کہ در وقتِ مطالعۂ این کلماتِ نامربوطہ دخولِ تام در آنمقام میسر شود بعد از ان حضرتِ خواجہ را بتمام فرو خواہد برد۔

مکتوب شانزدہم (۱۶)

در بیانِ احوالِ عروج و نزول و غیر آن نیز بہ پیر بزرگوار خود نوشتہ اند عرضداشت احقر الطلبہ آنکہ نوازشنامہ مولانا علاؤالدین رسانید در کشفِ ہر یک از مقدمہ مذکورہ بمقتضائے وقت مسودہ کردہ شد بعضے متممات و مکملاتِ آن علومِ مسطورہ نیز مخطور شدہ فرصتِ تحریر آنہا نشد کہ حاملِ عرضداشت راہی شد انشاء اللہ تبارک و تعالیٰ متعاقب بخدمت خواہد فرستاد الحال رسالۂ دیگر کہ بہ بیاض رسیدہ بود فرستاد و آن رسالہ

بالتماس بعضے یاران میسر شده التماس نموده بودند که نصائح منویسید که در طریقه نافع باشد
وبمقتضاے آن زندگانی گروه شود الحق رسالۂ غیر مکرر کثیر البرکات است بعد از تحریر آن
چنان معلوم شد که حضرت رسالت خاتمیت علیه الصلوٰة والسلام والتحیة با جمعے کثیر از
مشائخ امت خود حاضر اند و همین رساله را در دست مبارک خود دارند واز کمال کرم خویش
آن را بوسه میکنند و به مشائخ مینمایند که این نوع معتقدات می باید حاصل کرد.
وجماعه که باین علوم مستعد گشته بودند نورانی وممتاز اند وعزیز الوجود و رو بروے
آن سرور علیه الصلوٰة والسلام والتحیة ایستاده اند والقصّة بطولها و در همان مجلس
باشاعت این واقعه حقیر را امر فرمودند ع باکریمان کارها دشوار نیست
از آنروز که از ملازمت بر آمده است بواسطه میل بفوق بمقام ارشاد چندانی مناسبت
ندارد و چندگاه خود نیت آن بود که در گوشه خزیده شود و مردم در صحبت مهجور شوند و نظر
مے در آمد عزم عزلت مصمّم شده بود اما استخاره موافق نے افتاد عروج در مدارج فوق
بغایة الغایة هرچند غایت ندارد میسر شد و میشود و میبرند و می آرند کل یوم هو فی شان
بر مقامات جمیع مشائخ الا ما شاء الله تعالیٰ گذرانیدند ؎

گلے بر وند زین دهلیزه نیست — بدان درگاه والا دست بروست

درین میان اگر توسط روحانیات مشائخ را تعداد نمایم بطول انجامد بالجمله از جمیع مقامات
اصل و در رنگ مقامات ظل گذرانیدند از عنایات چه نویسد قبل من قبل بلا علة
چندان وجوه ولایت وکمالات آنرا وانمودند که چه در تحریر آرد. در شهر ذی الحجه در مدارج
نزول تا مقام قلب فرود آوردند و این مقام مقام تکمیل وارشاد است اما هنوز چیزها
از متمم ومکمّل از برائے این مقام در کار است تا کے میسر شود امر آسان نیست

نسخه قوله قبل من قبل بلا علة یعنے بے سبب و بے علت مقبول گردید بر که بقبول گردید یعنے منشا این همه کمالات و ترقیات محض عنایت خداوندی است [illegible]

باوجود مراویت چندان قطع منازل کرده میشود که مریدان را در عمر نوح هم معلوم نیست
که میسر شود بلکه این وجوه مخصوص بمراد انست مریدان اینجا قدمگاه ندارند نهایت
عروج افراد تا بدایت مقام اصل است بیشتر افراد هم گذر ندارند ذٰلِكَ فَضْلُ اللهِ
يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وجه توقف در مراتب تکمیل و ارشاد
این است و عدم نورانیت بواسطه ظهور نور ظلمت غیب است چیز دیگر نیست مردم
در تخیلات خود چیز نامی پزند اعتبار نباید کرد ؎

در نیابد حال پخته هیچ خام — پس سخن کوتاه باید والسلام

در اندیشهٔ این قسم ظنیات احتمال ضرر غالب است آن جماعه را فرمایند که از احوال این
خسته بال نظر خیالی خود بپوشند مجال نظر امحال دیگر بسیار است ؎

من گم شده ام مرا مجوئید — با گم شدگان سخن مگوئید

از غیرت خداوندی جل سلطانه باید اندیشید امرے را که حق سبحانه تعالی کمال میخواهد
در تنقیص او سخن گفتن بسیار نامناسب است فی الحقیقت معارضه است باو تعالی
و نزول در مقام قلب بحقیقت مقام فرق است که مقام ارشاد است و فرق درین موطن
عبارت از جدا شدن نفس است از روح و روح از نفس بعد از آنکه نفس داخل بود در نور
روح و آن جمع بود از جمع و فرق پیش ازین هرچه مفهوم میشود از سکر است حق را از خلق جدا دیدن
که مقام فرق می انگارید حقیقت ندارد همین روح را حق میدانند و جدا دیدن او را از نفس جدا
دیدن حق میدانند تعالی و تقدس از خلق وهکذا القیاس فی اکثر علوم ارباب السکر لان حقیقة الامر
ثمه مفقودة والامر عند الله سبحانه و رساله دیگر بتفصیل علوم ارباب جذبه و سلوک و حقیقت این هر
مقام تحریر یافته است بنظر شریف خواهد گذشت ✦

مکتوب هفدهم ۱۷

در بیانِ بعضی از احوال کہ تعلق بعروج و نزول دارند و غیر آن نیز بہ پیر بزرگوار خود نوشتہ اند

عرضداشت احقر الخدمہ آنکہ عزیزیکہ چندگاہ متوقف بودند دیروز تحریر چنان ظاہر شد کہ از ان مقام نحوی از عروج نمودہ بپایان فرود آمدند لیکن بتمام نزول نکردہ اند و بجائیکہ کہ در زیر آن مقام بود نیز عروج نمودہ از راہِ ہمان مقام فوق رو بنزول آوردہ است .

بعد ازین ہر چہ کیفیت رو خواہد داد در معرضِ ظہور خواہد آمد و معروض خواہد داشت اگر صاحب معاملہ نیز بعد از انکشافِ حالِ خود چیزے نویسد بصواب نزدیکتر است چون حدوثِ این قضیہ نزول پیر زود بود و حقیر را بواسطہ تناولِ جلاب ضعفی طاری شدہ بود بانجام کار این نزول نپرداخت ان شاء اللہ تعالیٰ ظاہر خواہد شد .

مکتوب ہجدہم ۱۸

در بیانِ تمکین است کہ بعد از تلوین حاصل میشود و بیانِ مراتب سہ گانہ ولایت و در بیانِ آنکہ وجود واجب تعالیٰ زائد است بر ذاتِ او تعالیٰ و غیر آن نیز بہ پیر بزرگوار خود نوشتہ اند

عرضداشت کمترین بندگان پُر تقصیر احمد بن عبد الاحد آنکہ تا زمانیکہ از قسم احوال و مواردیرو میداد بعرضِ آن گستاخی مے نمود و جرأت میکرد . چون حق سبحانہ و تعالیٰ ببرکتِ توجہاتِ علیہ از رقیتِ احوال محرر ساخت و از تلوین بہ تمکین مشرف فرمود حاصل کار جز حیرت و پریشانی بدست نیامد و از وصل جز فصل و از قرب جز بعد حاصل نشد و از معرفت جز نکرت و از علم جز جہل نیفزود . لاجرم

ورعتضد استشهاد توقف واقع شد و به مجرد عرض آخبار روزمره جرأت نمود و مع
ذلک دل را بروزت به نهجی مشغول شده است که به هیچ امر سرگرمی ندارد و در رنگ
بیکاران بکارے نمی تواند پرداخت ۵

مثنوی هیچم و کم ز هیچ هم بسیارے — وز هیچ و کم از هیچ نیاید کارے

بر سر اصل سخن آیم عجب آنست که حال الحق الیقین مشرف ساخته اند که دران موطن
علم و عین حجاب یکدیگر نیستند و فنا و بقا در آنجا جمع اند و در عین حیرت و بے نشانی
بعلم و شعور است و نفس غیبت حضور است با وجود علم و معرفت جز ازدیاد جهل
و نکرت نیست ع ۵ عجب اینست که من واصل و سرگردانم ٭
الله تعالی به محض عنایت بیغایت خویش در مدارج کمالات ترقیات ارزانی داشته
است فوق مقام ولایت مقام شهادت است و نسبت ولایت به شهادت نسبت
تجلی صوری بتجلی ذاتست بل بعد ما بینهما اکثر من بعد هذین التجلیین
کذا مرة و فوق مقام شهادت مقام صدیقیت است و تفاوتیکه میان این دو مقام
است اجل من ان یعبر عنه بعبارة و اعظم من ان یشار الیه باشارة و فوق
آن مقامے نیست الا النبوة علی اهلها الصلوات و التسلیمات و نشاید که میان
صدیقیت و نبوة مقامے بوده باشد بلکه محال است و این حکم به محالیت او بکشف صریح
صحیح معلوم گشته و آنچه بعضے از اهل الله واسطه میان این دو مقام ثابت کرده اند
و بقربت نامیده اند بآن نیز مشرف ساخته و بر حقیقت آن مقام اطلاع داده اند بعد
از توجه بسیار و تضرع بیشمار اولا همان طور که بعضے اکابر فرموده اند ظاهر شد
آخر الامر حقیقت را معلوم فرمودند آرے حصول آن مقام بعد حصول مقام صدیقیت است

۴ واقع است میان این دو تجلی یعنے صوری و ذاتی بدرجها ۱۲

در وقتِ عروج آنا واسطه بودن محلِ تامل است بعد از ملازمتِ صوری ان شاء الله تعالیٰ حقیقت را به تفصیل عرض خواهد کرد آن مقام بسے عالی است در منازلِ عروج فوقِ آن مقام مقامے معلوم نیست و زائدیت وجود بر ذاتِ جلّ و علا درین مقام ظاهر میشود چنانکه مقررِ علماءِ اهلِ حق است شکر الله تعالیٰ سعیهم و این جا وجود هم در راه میماند و فوقِ آن عروج واقع میشود ابو المکارم رکن الدین شیخ علاء الدوله در بعضے مصنفاتِ خود میفرماید و فوقَ عالَمِ الوجودِ عالَمُ الملکِ الوَدود و مقامِ صدیقیت از مقاماتِ بقا است که رو بعالم وارد و پایان تر از آن مقام مقامِ نبوت است که فی الحقیقة بالاتر است و کمالِ صحو و بقا است مقامِ قربت لیاقتِ برزخیت این دو مقام ندارد که رویش به تنزیهِ صرف است و تمامِ عروج است شتّان ما بینهما ؎

در پسِ آئینه طوطی صفتم داشته اند ۔ هر چه استادِ ازل گفت بگو میگویم

علومِ شرعیهٔ نظریهٔ استدلالیه را ضروریهٔ کشفیه ساخته اند سر موئے مخالفت باصول علماءِ شریعت نیست همان علوم اجمالی را تفصیلی ساخته اند و از نظریت بضروریت آورده اند شخصے از حضرتِ خواجهٔ بزرگ قدّس الله تعالیٰ سرّه الاقدس پرسید که مقصود از سلوک چیست فرمودند تا معرفتِ اجمالی تفصیلی شود و استدلالی کشفی گردد نفرمودند که علومِ دیگر سوائے آنها حاصل شود آرے در راه علوم و معارف بسیار رو میدهند که از آنها میباید گزشت و تا بنهایة النهایت که مقامِ صدیقیت است نرسد ازین علوم بهره نیابد فیا لیتَ شعری انّ مِن اهلِ الله لقائلین بحصولِ هذا المقامِ الشریف و لیس لهم مناسبةٌ بعلومِ هذا المقام و معارفه فما وجهه و فوقَ کلِّ ذی علمٍ علیم و بر سرِ مسئلهٔ قضا و قدر نیز اطلاع دادند

وآنرا بر نهجے اعلام فرمودند کہ بہیچ وجہ باصول ظاہر شریعت غرا مخالفت لازم نیاید
واز نقص ایجاب وشائبہ جبر مبرا ومنزہ است ودر ظہور بمشابہ قمر لیلۃ البدر است.
عجب است کہ با وجود عدم مخالفت باصول شریعت این مسئلہ را چرا پوشیدہ
داشتہ اند اگر شائبہ مخالفت میداشت اخفا وستر مناسب بود لا یسئل عما یفعل ہ

کرا زہرہ آنکہ از بیم تو — کشاید زبان جز بہ تسلیم تو

علوم ومعارف در رنگ ابر نیسان میریزند کہ قوت مدرکہ از تحمل آن عاجز میشود وقوت
مدرکہ مجرد تعبیر است والا لا یحمل عطایا الملک الا مطایاہ اوائل شوق آن بود کہ
این علوم غریبہ را در قید کتابت آوردہ شود اما توفیق نمے یافت وازین ممر ور بار بود آخر الامر تسلی
فرمودند کہ مقصود از افاضہ این علوم حصول ملکہ است نہ یاد کردن این علوم چنانچہ طلبہ علوم
تحصیل علوم برائے آن میکنند کہ ملکہ مولویت بہم رسانند نہ آنکہ حفظ اصول صرف ونحو
وغیرہما کنند بعضے از علوم بعرض میرساند قال اللہ سبحانہ تبارک وتعالی لیس کمثلہ شئ
وھو السمیع البصیر اول کلام اثبات تنزیہ محض است کما ھو الظاہر وقولہ سبحانہ
وھو السمیع البصیر متمم ومکمل للتنزیہ بیانش آنست کہ چون ثبوت سمع وبصر عالم را
متوہم ثبوت مماثلہ است ولو فی الجملۃ نفی اللہ سبحانہ عنھما السمع والبصر لدفع ھذا
الوھم یعنی سمیع وبصیر اوست جل شانہ وسمع وبصر کہ در خلائق مخلوق است در رویۃ و
سماع ہیچ مدخلے ندارد ہمچنانکہ حق سبحانہ وتعالی خلق سمع وبصر میکند خلق سماع ورویۃ
میکند بعد خلق آن دو صفت بطریق جری العادۃ من غیر تاثیر لصفاتھم ولو قلنا
بالتاثیر فالتاثیر فیھما ایضا مخلوق پس چنانکہ ذوات ایشان جماد محض است صفات
ایشان نیز جماد محض است در رنگ آنکہ قادری بمحض قدرت خویش در سنگ کلام خلق کند

نمی توان گفت کہ فی الحقیقت سنگ متکلم است وصفت کلام دارد ہمچنانکہ سنگ
جماد است این صفت ہم درروے اگر فرضاً موجود باشد جماد است در ظہور حرف وصوت
ازروے ہیچ مدخلیتی ندارد وجمیع صفات ازین قبیل است غایۃ ما فی الباب چون این
دو صفت ظاہر تر بودند خصہما اللہ تعالی بنفیہما ویکون لزوم نفی البواقی منہ
بالطریق الاولیٰ حق سبحانہ وتعالی اول صفت علم خلق کرد بعد ازان توجہ او بمعلومی
خلق کرد بعد ازان تعلق او بمعلومی خلق کرد بعد ازان معلوم را بروے منکشف ساخت
پس انکشاف درروے خلق کرد بعد خلق صفت علم بمجرد جری العادۃ پس معلوم است
کہ علم را در انکشاف چہ مدخلیتی باشد ہمچنین اول خلق صفت سمع کرد بعد ازان اصغاء
توجہ بمسموع بعد ازان سماع بعد ازان ادراک مسموع ہمین طور اول خلق بصر کرد وبعد
ازان تقلیب حدقہ وتوجہ بمرئی بعد ازان رویۃ بعد ازان ادراک مرئی علی ہذا القیاس
سمیع وبصیر کسے است کہ مبدأ اسماع ورویۃ او این دو صفت باشند واذا لم یکن
کذالک فلا سمیع ولا بصیر پس متحقق گشت کہ صفات ایشان دررنگ ذوات
جماد صرف اند فالمقصود من اخر الکلام نفی الصفات عنہم راساً لا ان لہم صفات
وتلک الصفات ثابتۃ للہ سبحانہ لیکون جمعاً بین التنزیہ والتشبیہ بل تمام الایۃ
الکریمۃ لاثبات التنزیہ ونفی المماثلۃ راساً علم اول یعنی اثبات صفات اینہا مرحق
سبحانہ وتعالی را وذوات اینہا را جماد محض دانستن ودررنگ ناودان وکوزہ یافتن
کہ آب ازانجا ظاہر است از علوم مناسبہ مقام ولایت است وعلم ثانی یعنی صفات
اینہا را نیز دررنگ جماد یافتن وتمامی او را میت دانستن کہ انک میت وانہم
میتون از علوم مناسبہ مقام شہادت است ازینجا ہم تفاوت ما درمیان مقامین

مفہوم میشود اَلقَلِیلُ یَدُلُّ عَلَی الکَثِیرِ وَالجُرعَةُ تُنبِئُ عَنِ البَحرِ الغَدِیرِ ع
سالے کہ نکوست از بہارش پیداست

وہمچنین ارباب این مقام عالی افعال مخلوقات را نیز کالمیت والجماد می یابند تا آنکہ افعال اینہا را حق سبحانہ بدہند و فاعل این افعال او را سبحانہ دانند تعالی اللہ سبحانہ عَن ذٰلِکَ عُلُوًّا کَبِیرًا در رنگ آنست کہ شخصے سنگے را جنبانند و حرکت دہد نمیتوان گفت کہ آن شخص متحرک است بلکہ موجد حرکت است و در سنگ و سنگ متحرک است مَعَ ذٰلِکَ ہمچنانکہ سنگ جماد محض است حرکت او نیز جماد صرف است اگر بالفرض بآن حرکت شخصی ہلاک شد نمیگویند کہ سنگ کشت بلکہ میگویند کہ آن شخص کشت و قول علماء شریعت شکر اللہ تعالی سعیہم موافق این علم است میفرمایند کہ باوجود صدور افعال ولو بالارادة والاختیار از مخلوقات مفعول اینہا مصنوع حق است سبحانہ و فعل اینہا را در مصنوعیت او ہیچ مدخلی نیست افعال ایشان حرکات چند است مِن غَیرِ اَن یَکُونَ لَہَا تَاثِیرٌ فِی مَجعُولِیَّةِ المَعمُولِ اگر گویند کہ برین تقدیر افعال را مناط ثواب و عقاب ساختن غیر معقول است در رنگ آنست کہ سنگے را بامرے مکلف سازند و بر فعل او مدح و ذم مترتب سازند گوئیم کہ فرق است در میان سنگ و مکلفین چہ مناط تکلیف قدرت و ارادت است و در سنگ ارادت نیست لیکن چون ارادت اینہا نیز مخلوق حقست سبحانہ مِن غَیرِ تَاثِیرٍ لَہُ فِی حُصُولِ المُرَادِ آن ارادت نیز کالمیت است ہمین کار کرد کہ مراد بعد از تحقق آن مخلوق میشود بطریق جری العادة و اگر قدرت مخلوق را مؤثر فی الجملہ ہم گفتہ شود چنانکہ علماء ماوراء النہر شکر اللہ تعالی سعیہم گفتہ اند آن تاثیر ہم در وی خلق کردہ اند

چنانکہ قدرت را آفریدہ اند فی ماتیرلاالاختیار لہ اصلاً فیکون تا ثیرہ ایضاً کالجماد
مثلاً شخصے سنگے را دید کہ از بالا بپایان آمد تحریک محرّکے و حیوانے را ہلاک ساخت
آن شخص ہمچنانکہ آن سنگ را جماد میداند فعل او را کہ حرکت است نیز جماد میداند و اثر
مترتب را بر آن فعل کہ اہلاک است نیز جماد میداند فالذوات والصفات والافعال
کلّہا جمادات محضۃ واموات صرفۃ فہو الحی القیوم وھو السمیع البصیر و
ھو العلیم الخبیر وھو الفعّال لما یرید قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی
لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثلہ مددا گستاخی بسیار
نمود و جراءت بیحد واقع شد چہ توان کرد جمال سخنے کہ از جمیل مطلق است بر آن ذات
کہ ہر چند سخن دراز کند زیبا آید و ہر چہ از و گوید رعنا نماید با وجود خود را ہیچ مناسبت
نمی یابد کہ از ان جناب سخن کند یا نام او بر زبان آرد ؎

ہزار بار بشستم دہن بمشک و گلاب ہنوز نام تو گفتن مرا نمے شاید

ع ٭ بندہ باید کہ حد خود داند ٭ امیدوار توجہ و عنایت است از خرابی خود
چہ عرض نماید و ہر چہ در خود مے یابد از عنایات مبدأ آن توجہ عالی است والا
ع ٭ من ہمان احمد پارینہ کہ ہستم ہستم ٭ میان شاہ حسین طریق توحید دارد
و دران محظوظ است بخاطر می آید کہ از انجا بر آوردہ شود تا بحیرت رسد کہ مقصود است
محمد صادق از خوردی خود را ضبط نمیتواند کرد اگر در سفرے ہمراہ میشود ترقیات بسیار میکند
در سیر دامن کوہ ہمراہ بود ترقی بسیار نمود و در مقام حیرت غوطہ خوردہ است در حیرت بہ فقیر
مناسبت تمام دارد و شیخ نور نیز درین مقام است خیلے ترقی کردہ است و از خویشان
این فقیر جدائی است حالش بسیار بلند است تجلیات برقیہ نزدیک است و مستعد است ٭

مکتوب نوزدہم (۱۹)

درسفارش بعضی ارباب حوائج نیز بہ پیر بزرگوار خود نوشتہ اند عرضداشت احقر الخدیہ آنکہ شخصی از لشکر آمدہ وانمود کہ مبلغ وظیفہ داران فقراء دہلی وسرہند از بابت فصل خریف گذشتہ حوالہ ملازمان عتبۂ علیہ کردہ اند کہ بعد از تحقیق حق مستحقان رسانند بنا علی ذالک گستاخی نمودہ شد کہ ہزار تنکہ فصلانہ باسم شیخ ابوالحسن حافظ واہل علم وہزار تنکہ فصلانہ باسم شیخ شاہ محمد حافظ از سرکار نواب شیخ مقرر است مشار الیہما حاجی وقائم اند وشائبۂ اشتباہ ندارند وکس خود را فرستادہ اند اعتمادی است اگر خبر مذکور صدق داشتہ باشد مبلغ این دو اسامی مذکورین احوالۂ حامل عرضداشت نمایند مشار الیہما در سرہند اند ؎

مکتوب بستم (۲۰)

نیز در سفارش بعضی ارباب حوائج بہ پیر بزرگوار خود نوشتہ اند عرضداشت احقر الخدیہ آنکہ مکرر ارباب وظائف والدۂ حبیب اللہ سرہندی ومنکوحۂ او ومخادیم دیگر کہ در ضمن عریضہ مسطور اند مندرج اوقات خادمان عتبۂ علیہ میگرود واگر مبلغ وظائف مشار الیہم بدہلی آوردہ باشند مولانا علی را حکم خواہند فرمود کہ تسلی مشار الیہم نمایند بعضے بطریق وکالت وبعضے بطریق اصالت آمدہ اند واگر مبلغ نیاوردہ باشند مشار الیہم حی وقائم اند التماس تصحیح پروانجات مینمایند زیادت گستاخی است

ے محمد وہاں در رگان جاہی جمع مخدوم ست ۔

مکتوب بست و یکم (۲۱)

اُرْسِلَ اِلَی الشَّیْخِ مُحَمَّدٍ الْمَکِّیِّ وَلَدِ مُوْسٰی
الْحَاجِّ الْقَارِی اللَّاهَوْرِیِّ فِی بَیَانِ
دَرَجَاتِ الْوِلَایَةِ لَا سِیَّمَا الْوِلَایَةَ
الْمُحَمَّدِیَّةَ عَلٰی صَاحِبِهَا الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ
وَالتَّحِیَّةُ وَمَدْحِ الطَّرِیْقَةِ النَّقْشَبَنْدِیَّةِ
الْعَلِیَّةِ قَدَّسَ اللّٰهُ تَعَالٰی اَسْرَارَ
صَاحِبِیْهَا وَعُلُوِّ نِسْبَتِهِمْ وَفَضْلِهَا
عَلٰی نِسَبِ سَائِرِ الطُّرُقِ وَاَنَّ حُضُوْرَهُمْ
دَائِمِیٌّ وَصَلَ الْمَکْتُوْبُ الشَّرِیْفُ
اللَّطِیْفُ اِلَی الْعَبْدِ الضَّعِیْفِ النَّحِیْفِ
عَظَّمَ اللّٰهُ تَعَالٰی اَجْرَکُمْ وَیَسَّرَ سُبْحَانَهٗ
اَمْرَکُمْ وَشَرَحَ صَدْرَکُمْ وَتَقَبَّلَ
عُذْرَکُمْ بِحُرْمَةِ سَیِّدِ الْبَشَرِ
الْمُطَهَّرِ عَنْ زَیْغِ الْبَصَرِ عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهٖ
مِنَ الصَّلَوٰتِ اَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِیْمَاتِ
اَکْمَلُهَا اِعْلَمُوْا اِخْوَانِیْ اَنَّ الْمَوْتَ

ترجمہ از مصحح

مکتوب بست و یکم بشیخ محمد مکی پسر
حاجی قاری موسیٰ لاہوری صدور
یافتہ و در بیان درجات ولایت خصوصاً
ولایت محمدی علی صاحبہا الصلوۃ
والسلام والتحیۃ و در مدح طریقۂ
نقشبندیہ علیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرار
صاحبہا و در بیان علو نسبت این
بزرگواران و فضیلت آن بر نسب سائر
طرق و در بیان آنکہ حضور ایشان دائمی
است مکتوب شریف لطیف کہ بنام این
بندۂ ضعیف نحیف نوشتہ بودند رسید اللہ
تعالیٰ اجر شمارا عظیم گرداند و او سبحانہ کار شمارا
آسان کند و سینۂ شمارا کشادہ سازد و عذر شمارا
قبول فرماید بحرمت سید البشر المطہر عن زیغ البصر
علیہ وعلی آلہ من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات
اکملہا برادران بدانید تا زمان موت

الَّذِیْ قَبْلَ الْمَوْتِ الْمُعَبَّرُ عَنْهُ بِالْفَنَاءِ
عِنْدَ اَهْلِ اللّٰهِ مَالَمْ یَتَحَقَّقْ لَمْ یَتَیَسَّرِ
الْوُصُوْلُ اِلیٰ جَنَابِ الْقُدْسِ بَلْ لَمْ یَکُنِ
النَّجَاةُ عَنْ عِبَادَةِ الْمَعْبُوْدَاتِ
الْبَاطِلَةِ الْاٰفَاقِیَّةِ وَالْاٰلِهَةِ الْهَوَائِیَّةِ
الْاَنْفُسِیَّةِ فَلَمْ یَتَحَقَّقْ حَقِیْقَةُ الْاِسْلَامِ
وَلَمْ یَتَیَسَّرْ کَمَالُ الْاِیْمَانِ فَکَیْفَ
یَحْصُلُ الدُّخُوْلُ فِیْ زُمْرَةِ الْعِبَادِ
وَالْوُصُوْلُ اِلیٰ دَرَجَةِ الْاَوْتَادِ مَعَ اَنَّ
هٰذَا الْفَنَاءَ قَدَمٌ اَوَّلُ یُوْضَعُ فِیْ
اَطْوَارِ الْوِلَایَةِ وَکَمَالٌ اَسْبَقُ یَحْصُلُ فِی
الْبِدَایَةِ فَیَنْبَغِیْ اَنْ یُقَاسَ مِنْ اَوَّلِ
الْوِلَایَةِ حَالُ اٰخِرِهَا وَمِنْ بِدَایَتِهَا
دَرَجَةُ نِهَایَتِهَا وَلَنِعْمَ مَا قِیْلَ بِالْفَارِسِیَّةِ
ع قیاس کن زگلستان من بہار مرا
وَقِیْلَ بِهَا اَیْضًا ع
سالے کہ نکوست از بہارش پیداست
وَلِلْوِلَایَةِ دَرَجَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ
بَعْضٍ اِذْ عَلیٰ قَدَمِ کُلِّ نَبِیٍّ وِلَایَةٌ خَاصَّةٌ

کہ قبل از موت است نزد اہل اللہ معبر بفناء
است متحقق نگردد وصول بجناب
حضرت قدس محال است بلکہ نجات
از عبادت معبودات باطلۂ آفاقی
وآلہ ہوائی انفسی حاصل نشود
پس نہ حقیقت اسلام متحقق گردد ونہ
کمال ایمان میسر پس دخول در زمرۂ
عباد ووصول بدرجۂ اوتاد چگونہ
خواہد شد باوجودیکہ این فنا قدم
اول است کہ در درجات ولایت
نہادہ میشود وکمال اسبق است کہ
بدایت حاصل میگردد بناء علی ذالک سزاوار
است کہ از اول ولایت حال آخر آن
قیاس کردہ شود واز بدایت آن درجۂ نہایت آن
آنچہ خوش گفتہ شدہ است بزبان فارسی ع
قیاس کن زگلستان من بہار مرا ونیز ع
سالے کہ نکوست از بہارش پیداست
وولایت را درجات اند بعضہا فوق بعض زیرا کہ
بر قدم ہر نبی ولایت است مخصوص بآن

وَاَقْصٰی دَرَجَاتِھَا ھِیَ الَّتِیْ عَلٰی قَدَمِ
نَبِیِّنَا عَلَیْہِ وَعَلٰی جَمِیْعِ اِخْوَانِہٖ مِنَ
الصَّلَوٰتِ اَتَمُّھَا وَمِنَ التَّحِیَّاتِ اَیْمَنُھَا
اِذِ التَّجَلِّی الذَّاتِیُّ الَّذِیْ لَا اعْتِبَارَ فِیْہِ
لِلْاَسْمَاءِ وَالصِّفَاتِ وَالشُّیُوْنِ وَالْاِعْتِبَارَاتِ
لَا بِالْاِیْجَابِ وَلَا بِالسَّلْبِ مَخْصُوْصٌ
بِوَلَایَتِہٖ عَلَیْہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ
وَخَرْقُ جَمِیْعِ الْحُجُبِ الْوُجُوْدِیَّۃِ وَالْاِعْتِبَارِیَّۃِ
عِلْمًا وَعَیْنًا یَتَحَقَّقُ فِیْ ھٰذَا الْمَقَامِ فَحِ
یَحْصُلُ الْوَصْلُ عُرْیَانًا وَیَتَحَقَّقُ الْوَجْدُ
حَقِیْقَۃً لَا حُسْبَانًا وَلِلْکُمَّلِ مِنْ مُتَابِعِیْہِ
عَلَیْہِ الصَّلٰوۃُ وَالتَّحِیَّۃُ نَصِیْبٌ کَامِلٌ
وَحَظٌّ وَافِرٌ مِنْ ھٰذَا الْمَقَامِ الْعَزِیْزِ وُجُوْدُہٗ
فَعَلَیْکُمْ بِاتِّبَاعِہٖ صَلَّی اللّٰہُ تَعَالٰی عَلَیْہِ
وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ اِنْ کُنْتُمْ مُتَوَجِّھِیْنَ اِلٰی تَحْصِیْلِ
ھٰذِہِ الدَّوْلَۃِ الْقُصْوٰی وَتَکْمِیْلِ ھٰذِہِ
الدَّرَجَۃِ الْعُلْیَا وَھٰذَا التَّجَلِّی الذَّاتِیُّ
بَرْقِیٌّ عِنْدَ اَکْثَرِ الْمَشَائِخِ رَحِمَھُمُ اللّٰہُ تَعَالٰی
سُبْحَانَہٗ یَعْنِیْ اَنَّ خَرْقَ جَمِیْعِ الْحُجُبِ

واقصائے درجاتِ آن ہمان درجہ ایست
کہ بر قدمِ پیغمبرِ ماست علیہ وعلی جمیع
اخوانہ من الصلوٰت اتمہا ومن التحیات
ایمنہا زیرا کہ تجلی ذاتی کہ دران اسمائے
وصفات وشیون واعتبارات را اعتبار
نیست نہ بایجاب ونہ بسلب مخصوص است
بولایتِ آن سرورِ کائنات علیہ الصلوٰت
والتسلیمات والتحیات ودرین مقام خرقِ
جمیع حجبِ وجودیہ واعتباریہ علماً وعیناً
متحقق میشود پس درین وقت وصل
عریان حاصل میگردد ووجدِ حقیقی متحقق میشود
نہ ظنی وتخمینی وازین مقام عزیز الوجود
نصیب کامل وحظ وافر حاصل است
مر کمّل تابعانِ آن سرور را علیہ الصلوٰۃ والسلام
والتحیۃ پس لازم گیرید متابعتِ آنحضرت را
صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم اگر شما بتحصیل
این دولتِ قصویٰ وتکمیل این درجۂ علیا متوجہ
اید۔ واین تجلی ذاتی برقی است نزدیکِ اکثر
مشائخ رحمہم اللہ تعالی سبحانہ یعنی خرق جمیع حجب

عن حضرتِ الذّاتِ جلّ سلطانه يكون
فى زمانٍ يسيرٍ كالبرقِ ثمّ يتبدّل حجب
الاسماءِ والصّفاتِ ويستر سطوات انوار
الذّاتِ تعالى فيكون الحضور الذّاتي اللّحظة
كالبرقِ والغيبة الذّاتيّة كثيرة جدًّا
وعند اكابرِ المشائخِ النّقشبنديّةِ قدّس
اللّه تعالى اسرارهم هو الحضور الذّاتي
دائمًا ولاعبرة عندهم للحضورِ الزّائلِ
المتبدّلِ بالغيبةِ فيكون كمال هؤلاء
الاكابرِ فوق جميع الكمالاتِ ونسبتهم
فوق جميع النّسبِ كما وقع فى عباراتهم
انّ نسبتنا فوق جميع النّسبِ واراد وا
بالنّسبةِ الحضور الذّاتي الدّائمي واعجب
من ذلك انّ النّهاية فى طريقةِ هؤلاء
الكمّلِ مندرجة فى البدايةِ واقتداؤهم
فى ذلك بصحابةِ رسولِ اللّهِ صلّى اللّه تعالى عليه
وعليهم وسلّم وبارك فانّهم فى اوّل
صحبة النّبيِ عليه الصّلوة والسّلام والتّحيّة
نالوا ما يتيسّر فى النّهايةِ وذالك

از حضرتِ ذات جل سلطانهٗ مانند
برق بزمانِ یسیری باشد بعد ازین حجب
اسماء وصفات انداختہ شود وسطوات
انوار ذات تعالیٰ ستور ساختہ شود پس
حضور ذاتی مثل برق یک لمحہ باشد و
غیبت ذاتیہ زیادہ ترو بیش اکابر نقشبندیہ
قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم این حضور ذاتی
دائمی است ونزد این بزرگواران حضور
زائل متبدل بالغیبت را اعتبارے نیست
پس کمال این اکابر فوق جمیع کمالات است
ونسبت ایشان فوق جمیع نسب چنانکہ
در عبارات شان واقع شدہ ان نسبتنا
فوق جمیع النسب واز نسبت حضور ذاتی دائمی
مراد داشتہ اند وعجیب تر ازین این ہمہ آنکہ در
طریقہ این کمل نہایت در بدایت مندرج است
واقتدا ایشان درین امر بصحابہ رسول اللہ
است صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلیہم وسلم وبارک زیراکہ
ایشان در اول صحبت نبی علیہ الصلوۃ والسلام
والتحیۃ چیزے یافتند کہ در نہایت کار میسر گردد واین

بِانْدِرَاجِ النِّهَايَةِ فِي الْبِدَايَةِ فَكَمَا كَانَتْ وَلَايَةُ
مُحَمَّدٍ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ
فَوْقَ جَمِيْعِ وَلَايَاتِ الْاَنْبِيَآءِ وَالرُّسُلِ عَلَيْهِمُ الصَّلٰوةُ
وَالتَّسْلِيْمَاتُ كَذٰلِكَ كَانَتْ وَلَايَةُ هٰؤُلَاءِ الْاَكَابِرِ
فَوْقَ جَمِيْعِ وَلَايَاتِ الْاَوْلِيَاءِ قَدَّسَ اللّٰهُ تَعَالٰى
اَسْرَارَهُمْ كَيْفَ وَاِنَّ وَلَايَتَهُمْ مَنْسُوْبَةٌ اِلَى
الصِّدِّيْقِ الْاَكْبَرِ نَعَمْ لِاَفْرَادٍ مِنْ كُمَّلِ الْمَشَائِخِ
قَدْ حَصَلَتْ هٰذِهِ النِّسْبَةُ لٰكِنْ بِاقْتِبَاسٍ مِنْ وَلَايَةِ
الصِّدِّيْقِ الْاَكْبَرِ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ كَمَا اَخْبَرَ اَبُوْسَعِيْدٍ
عَنْ دَوَامِ هٰذَا الْحَدِيْثِ وَقَدْ وَصَلَتْ جُبَّةُ
الصِّدِّيْقِ الْاَكْبَرِ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ اِلٰى هٰذَا الشَّيْخِ
اَبِيْ سَعِيْدٍ كَمَا نَقَلَ صَاحِبُ النَّفَحَاتِ وَالْغَرَضُ
مِنْ اِظْهَارِ بَعْضِ كَمَالَاتِ هٰذِهِ الطَّرِيْقَةِ الْعَلِيَّةِ
النَّقْشَبَنْدِيَّةِ تَرْغِيْبُ الطُّلَّابِ اِلٰى هٰذِهِ الطَّرِيْقَةِ وَالَّا
مَالِيْ وَلِشَرْحِ كَمَالَاتِهَا قَالَ الْمَوْلَوِيُّ فِي الْمَثْنَوِيِّ ؎

شرح او خیف است با اہل جہان
ہمچو راز عشق باید در نہان
لیک گفتم وصف او تا رہ برند
پیش ازان کز فوت آن حسرت خورند

بسبب اندراج نہایت است در بدایت پس چنانکہ
ولایت محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم
فوق جمیع ولایات انبیا و رسل است علیہم الصلوات
والتسلیمات ہمچنین ولایت این اکابر فوق جمیع
ولایات اولیا است قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم
چگونہ فوق نباشد حال آنکہ ولایت ایشان
منسوب است بصدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ آری بعضی
افراد را از کمل مشائخ حصول این نسبت متحقق شدہ
ولیکن این حصول باقتباس است از ولایت
صدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ چنانکہ شیخ ابوسعید از
دوام این حدیث خبر دادہ و جبہ حضرت صدیق اکبر
رضی اللہ تعالیٰ عنہ بشیخ ابوسعید مذکور رسیدہ چنانچہ
صاحب نفحات آوردہ است و غرض از اظہار
بعض کمالات این طریقہ علیہ نقشبندیہ ترغیب
طالبان است باین طریقہ علیہ ورنہ مرا بشرح کمالات
این طریقہ چہ نسبت مولای روم در مثنوی فرمودہ
؎ شرح او خیف است الخ
برشما باد اسلام و نیز کو تابع ہدی است

مکتوب بست و دوم (۲۲)

أُرْسِلَ إِلَى الشَّيْخِ عَبْدِ الْمَجِيْدِ ابْنِ الشَّيْخِ مُحَمَّدِ الْمُفْتِي اللَّاهُوْرِيِّ فِيْ بَيَانِ وَجْهِ التَّعَلُّقِ بَيْنَ الرُّوْحِ وَالنَّفْسِ وَبَيَانِ عُرُوْجِهِمَا وَنُزُوْلِهِمَا وَبَيَانِ الْفَنَاءِ الْجَسَدِيِّ وَالرُّوْحِيِّ وَبَقَائِهِمَا وَبَيَانِ مَقَامِ الدَّعْوَةِ وَالْفَرْقِ بَيْنَ الْمُسْتَهْلَكِيْنَ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ وَالرَّاجِعِيْنَ إِلَى الدَّعْوَةِ

سُبْحَانَ مَنْ جَمَعَ بَيْنَ النُّوْرِ وَالظُّلْمَةِ وَقَرَنَ اللَّامَكَانِيَّ الْمُتَبَرِّيَ عَنِ الْجِهَةِ مَعَ الْمَكَانِيِّ الْحَاصِلِ فِي الْجِهَةِ فَحَبَّبَ الظُّلْمَةَ إِلَى النُّوْرِ فَعَشِقَ بِهَا وَامْتَزَجَ مَعَهَا بِكَمَالِ الْمَحَبَّةِ لِيَزْدَادَ بِهٰذَا التَّعَلُّقِ جَلَاءُهٗ وَيَكْمُلَ بِمُجَاوَرَةِ الظُّلْمَةِ صَفَاءُهٗ كَالْمِرْآةِ إِذَا أُرِيْدَ صَقَالَتُهَا وَقُصِدَ ظُهُوْرُ لَطَافَتِهَا تُرِّبَتْ أَوَّلًا لِيَظْهَرَ بِمُجَاوَرَةِ الظُّلْمَةِ التُّرَابِيَّةِ صَفَاءُهَا وَيَزْدَادَ بِتَعَلُّقِ الْكَثَافَةِ الطِّيْنِيَّةِ بَهَاءُهَا

ترجمہ از مصحح

مکتوب بست و دوم بشیخ عبد المجید پسر شیخ محمد مفتی لاہوری صدور یافتہ در بیانِ جہت تعلق میان روح و نفس و بیان عروج و نزول ایشان و بیانِ فنای جسدی و روحی و بقای ایشان و بیانِ مقام دعوت و بیانِ فرق میان آنانکہ از اولیاء مستہلک اند و آنانکہ بمقامِ دعوت راجع

پاک است و منزہ ذاتیکہ نور را با ظلمت جمع کرد و لامکانی را کہ از جہت بری است بامکانی کہ در جہت است ہمقرین ساخت و ظلمت را بنظر نور محبوب گردانید پس آن نور فریفتہ شد بروی و بکمال محبت اختلاط کرد باوی تا باین تعلق افزون گردد جلای او و بمجاورۃ ظلمت کامل شود صفائی او ہمچو آئینہ کہ چون صقالتش خواہند و اظہار لطافتش را قصد کنند اولش خاک آلود گردانند تا بسبب مجاورت ظلمت ترابیہ صفائی او ظاہر گردد و بباعث تعلق کثافت طینیہ بہای او افزون شود

فَنَسِيَ ذٰلِكَ النُّوْرُ مَا حَصَلَ لَهٗ اَوَّلًا مِنْ
شُهُوْدِهِ الْقُدْسِيِّ بَلْ جَهِلَ نَفْسَهٗ وَتَوَابِعَهُ
الْوُجُوْدِيَّةَ بِاسْتِغْرَاقِهٖ فِيْ شُهُوْدِ مَعْشُوْقِهِ
الظُّلْمَانِيِّ وَتَعَلُّقِهٖ بِالْهَيْكَلِ الْهَيُوْلَانِيِّ
فَصَارَ مِنْ اَصْحَابِ الْمَشْاَمَةِ فِيْ مُصَاحَبَتِهٖ
وَضَاعَ مِنْ كَرَامَاتِ الْمَيْمَنَةِ فِيْ مُجَاوَرَتِهٖ
فَاِنْ بَقِيَ فِيْ مَضِيْقِ هٰذَا الْاِسْتِغْرَاقِ
وَلَمْ يَتَخَلَّصْ اِلٰى فَضَا الْاِطْلَاقِ فَالْوَيْلُ لَهٗ
كُلَّ الْوَيْلِ لِمَا لَمْ يَتَيَسَّرْ لَهٗ مَا هُوَ الْمَقْصُوْدُ
مِنْهُ وَضَاعَ جَوْهَرُ اسْتِعْدَادِهٖ فَضَلَّ
ضَلَالًا بَعِيْدًا وَاِنْ سَبَقَتْ لَهُ الْحُسْنٰى
وَاَدْرَكَتْهُ الْعِنَايَةُ الْقُصْوٰى رَفَعَ
رَأْسَهٗ وَتَذَكَّرَ مَا ضَلَّ عَنْهُ فَرَجَعَ
الْقَهْقَرٰى قَائِلًا ؎
اِلَيْكَ يَا مُنْيَتِيْ حَجِّيْ وَمُعْتَمَرِيْ
اِنْ حَجَّ قَوْمٌ اِلٰى تُرْبٍ وَاَحْجَارٍ
وَاِنْ حَصَلَ لَهُ الْاِسْتِغْرَاقُ ثَانِيًا
فِيْ شُهُوْدِ الْمَطْلُوْبِ الْاَقْدَسِ عَلٰى
اَحْسَنِ طُرُقٍ وَتَيَسَّرَ لَهُ التَّوَجُّهُ

پس آن نور بباعث استغراق در شهود معشوق
ظلمانی و تعلق بہ ہیکل ہیولانی فراموش
نمود آنچه اورا پیشتر حاصل بود از شہود
قدسی خود بلکه از ذات خویش و توابع
وجود خود ہم بے خبر گشت پس آن نور در
مصاحبتش از اصحاب مشئمه گردید و در
مجاورتش فضائل میمنه را ضائع نمود پس اگر
در تنگنائی این استغراق باقی ماند و بفضائے
اطلاق نرسید وائی است بر او ہزار وائی زیرآنکه
از وجودش آنچه مقصود بود میسر نگردید و جوہر
استعدادش نیز بضیاع انجامید فضل ضلالاً
بعیداً و اگر سابقا مقرر شد برائی او حسنی و یافت اورا
عنایت قصوی خود را متوجه ساخت و آنچه از وی گم
شده بود بیاد آورد پس رجعت قہقری نمود قائلا ؎
ای امیدم سوی تو بس عمره و حج من است
حج گو میکرد قومے جانب خاک و حجر
و اگر اورا بار دوم در شہود مطلوب
اقدس با حسن طرق استغراق حاصل
گردید و توجه بجناب مقدس

اِلَى الْجَنَابِ الْمُقَدَّسِ بِاَكْمَلِ وُجُوْدِهٖ
تَبِعَهُ الظُّلْمَةُ وَانْدَرَجَتْ فِيْ
غَلَبَاتِ اَنْوَارِهٖ فَاِذَا بَلَغَ هٰذَا الْاِسْتِغْرَاقُ
اِلَى اَنْ نَسِيَ الْمُتَعَلِّقَ الظُّلْمَانِيَّ رَأْسًا
وَجَهِلَ نَفْسَهٗ وَتَوَابِعَ وُجُوْدِهٖ كُلِّيَّةً
فَاسْتُهْلِكَ فِيْ مُشَاهَدَةِ نُوْرِ الْاَنْوَارِ
وَحَصَلَ لَهٗ حُضُوْرُ الْمَطْلُوْبِ وَرَاءَ
الْاَسْتَارِ شُرِّفَ بِالْفَنَاءِ الْجَسَدِيِّ
وَالرُّوْحِيِّ وَاِنْ حَصَلَ لَهُ الْبَقَاءُ بِذٰلِكَ
الْمَشْهُوْدِ اَيْضًا بَعْدَ الْفَنَاءِ فِيْهِ فَقَدْ
تَمَّتْ لَهٗ جِهَتَا الْفَنَاءِ وَالْبَقَاءِ وَصَحَّ
عَلَيْهِ اِطْلَاقُ اِسْمِ الْوَلَايَةِ فَحِيْنَئِذٍ
لَا يَخْلُوْ حَالُهٗ مِنْ اَمْرَيْنِ اِمَّا الْاِسْتِغْرَاقُ
فِي الْمَشْهُوْدِ بِالْكُلِّيَّةِ وَالْاِسْتِهْلَاكُ
فِيْهِ عَلَى الدَّوَامِ وَاِمَّا الرُّجُوْعُ اِلٰى
دَعْوَةِ الْخَلْقِ اِلَى الْحَقِّ عَزَّ سُلْطَانُهٗ بِاَنْ
يَصِيْرَ بَاطِنُهٗ مَعَ اللّٰهِ سُبْحَانَهٗ وَ
ظَاهِرُهٗ مَعَ الْخَلْقِ فَيَتَخَلَّصُ النُّوْرُ
مِنَ الظُّلْمَةِ الْمُنْدَرِجِ فِيْهِ الْمُتَوَجِّهِ

بااکمل وجوه متیسّر اندرین وقت ظلمت
بدامن او خواهد آویخت و در غلبات انوارِ
او مندرج خواهد شد و دران زمان که
این استغراق بدین حد انجامد که متعلقِ
ظلمانی خویش را به هیچ نهج فراموش سازد
و از ذات و توابع وجودِ خود کلیّةً بے خبر ماند
و در مشاهدهٔ نورِ انوار مستهلک شود و حضورِ مطلوب
او را از ورای استار حاصل گردد بفنای جسدی
و روحی مشرف خواهد گردید و اگر نیز میسّر شد
او را بقا بدین مشهود بعد از فنا دران پس هر دو
جهت بقا و فنا بتمام و کمال او را حاصل شد
و اکنون اطلاقِ اسمِ ولایت بر آن راست آمد
پس درینصورت حالش از دو امر خالی نیست
استغراق صرف است در مشهودِ خود کلیّةً و استهلاک
محض است دروی علی الدوام یا رجوع است
بدعوتِ خلق بحضرتِ حق عزّ سلطانه بنهجیکه
باطنش بحق سبحانه باشد و ظاهرش بخلق
و اندرین وقت نور از دستِ ظلمتے که
دروے مندرج است و متوجّه

إلى المطلوب ويصير بهذا التخلص من
أصحاب اليمين وهو وإن لم يكن له في
الحقيقة يمين ولا شمال لكن اليمين
أولى بحاله وأنسب بكماله لجامعيته الجهة
الخيرية مع اشتراكهما في اليمن والبركة
كما وقع في شأنه عز شأنه كلتا يديه يمين عه
وتنزل تلك الظلمة من ذلك النور
في مقام العبادة وأداء الطاعة
ونعني بالنور اللامكاني الروح بل خلاصته
وبالظلمة المقيدة بالجهة النفس
وكذا المراد بالباطن والظاهر فإن قال
قائل إن للأولياء المستهلكين أيضا
شعورا بالعالم وتوجها إليه واختلاطا
مع بني نوعهم فما معنى الاستهلاك
والتوجه بالكلية على الدوام وما الفرق
بينهم وبين المرجوعين إلى العالم
للدعوة قلنا إن الاستهلاك والتوجه
بالكلية عبارة عن توجه الروح و
النفس معا بعد اندراج النفس في أنوار الروح

بمطلوب خود رسائی یابد وبدین رسائی از اصحاب
یمین گردد واو را اگرچه فی الحقیقت نہ یمین است
ونہ شمال ولیکن یمین بحال او اولی است
وبکمال او انسب بہ سبب جامعیت آن
جہت خیریت را باوجود اشتراک ہر دو در
یمن وبرکت چنانچہ در شان آن عز شانہ وارد است
کلتا یدیہ یمین وآن ظلمت ازان نور در مقام
عبادت واداء طاعت فرود آید ومراد ما ازان
نور لامکانی روح است بلکہ خلاصۂ او واز
ظلمت مقیدہ بجہت نفس وہمین است مراد
از باطن وظاہر اگر کسے گوید کہ اولیاء
مستہلکین را نیز شعورات بعالم وتوجہ است
بآن واختلاط است با بنی نوع خود پس معنی
استہلاک وتوجہ تام علی الدوام چیست
وچہ فرق است میان شان ومیان مرجوعین
بعالم از برائے دعوت گوئیم کہ استہلاک
وتوجہ تام عبارت است از
توجہ روح ونفس معا بعد
از اندراج نفس در انوار روح

عه قال المحدث رواہ مسلم عن عبد اللہ ابن عمرو والترمذی عن ابی هریرة بلفظ وکلتا یدی ربی یمین مبارکة ۱۲

كما مرت الاشارة اليه والشعور بالعالم
ونحوه انما يكون بالحواس والقوى
والجوارح التي هي كالتفاصيل للنفس
فالمجمل الملخص مستهلك في ضمن انوار
الروح في مطالعة المشهود وتفصيله باق
على الشعور السابق من غير تطرق فتور
فيه بخلاف المرجوع الى العالم فان نفسه
بعد كونها مطمئنة تخرج من تلك
الانوار للدعوة وتحصل له المناسبة
مع العالم فيقع الدعوة بسبب تلك
المناسبة في معرض الاجابة واما
ان النفس مجملة والحواس ونحوها
تفاصيلها فلان النفس لها تعلق بالقلب
الصنوبري وهو المتعلق للروح بتوسط
الحقيقة الجامعة القلبية والفيوض
الواردة من الروح ترد اجمالا اولا عليها
ثم بتوسطها الى سائر القوى والجوارح
تفصيلا فخلاصتها موجودة في النفس
اجمالا فظهر الفرق بين الفريقين

چنانچه اشارتے بآن رفت وشعور بعالم
ومانند آن بحواس وقوی وجوارح میباشد
نه بغیر پس مجمل ملخص مستهلک است
در ضمن انوار روح بمطالعه مشهود
وتفصیل او بر شعور سابق باقی است
بے آنکه فتورے دران راه یابد بخلاف
آنکه مرجوع است بعالم زیرا انکه نفس او
بعد از حصول اطمینان بیرون مے آید
ازان انوار برائے دعوت واورا بعالم
مناسبت حاصل میشود وبسبب این
مناسبت دعوتش در معرض اجابت درآید
واما بیان این که نفس مجمل است وحواس
وامثال او شان تفاصیل او پس بجهت آنکه
نفس را تعلق است بقلب صنوبری واو متعلق
روح است بتوسط حقیقة جامع قلبیه وفیوضات
وارده از روح اول برآن نزول کنند بطریق
اجمال باز بوساطت آن بر سائر قوی وجوارح
علی التفصیل پس خلاصه اینها اجمالا در نفس
موجود است ازینجا فرق بین الفریقین بوضوح انجا

وَمِمَّا يَنْبَغِي اَنْ يُعْلَمَ اَنَّ
الطَّائِفَةَ الْاُوْلٰى مِنْ اَرْبَابِ السُّكْرِ
وَالثَّانِيَةَ مِنْ اَرْبَابِ الصَّحْوِ وَالشَّرَافَةُ
لِلْاُوْلٰى وَالْفَضِيْلَةُ لِلْاُخْرٰى وَالْمَقَامُ
الْاَوَّلُ مُنَاسِبٌ لِلْوِلَايَةِ وَالثَّانِيْ
لِلنُّبُوَّةِ شَرَّفَنَا اللهُ سُبْحَانَهُ
بِكَرَامَاتِ الْاَوْلِيَآءِ وَثَبَّتَنَا عَلٰى
كَمَالِ مُتَابَعَةِ الْاَنْبِيَآءِ
صَلَوَاتُ اللهِ تَعَالٰى وَسَلَامُهُ
عَلٰى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِمْ وَعَلٰى جَمِيْعِ
اِخْوَانِهٖ مِنَ الْمَلٰٓئِكَةِ
الْمُقَرَّبِيْنَ وَالْعِبَادِ الصَّالِحِيْنَ
اِلٰى يَوْمِ الدِّيْنِ آمِيْنَ
اَلْمُحَرِّرُ الدَّاعِيْ وَاِنْ لَّمْ يُحْسِنِ
الْعَرَبِيَّةَ لِعُجْمِيَّتِهٖ لٰكِنْ لَمَّا كَانَ
مَكْتُوْبُهُمُ الشَّرِيْفُ مُحَرَّرًا
بِالْكَلِمَاتِ الْعَرَبِيَّةِ اَمْلَى
الْقِرْطَاسَ عَلٰى نَحْوِ اِمْلَائِهِمْ

وبايد دانست كه طائفه اول
از ارباب سكر اند و ثانى از
ارباب صحو و شرافت اول
راست و فضيلت ديگرے را و مقام
اول مناسب است بولايت و ثانى
به نبوت حق سبحانه مايان را بكرامات
اوليا خود مشرف گرداناد
و بر كمال متابعت انبيا ثابت
داراد صَلَوَاتُ اللهِ وَسَلَامُهُ
عَلٰى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِمْ وَعَلٰى
جَمِيْعِ اِخْوَانِهٖ مِنَ الْمَلٰٓئِكَةِ
الْمُقَرَّبِيْنَ وَالْعِبَادِ الصَّالِحِيْنَ
اِلٰى يَوْمِ الدِّيْنِ آمِيْنَ
كاتب الحروف دعاگو اگرچه بجهت
عجميت خود عربيت را چنانكه بايد
نمى دانست ليكن چون مكتوب شريف
شان بكلمات عربيه مرقوم بود بر وفق
املاء شان املا نمود

مکتوب بست وسوم (٢٣)

اُرْسِلَ اِلٰی عَبْدِ الرَّحِیْمِ الْمُشْتَھِرِ
بِخَانْ خَانَانْ فِیْ جَوَابِ کِتَابَتِہٖ
فِی الْمَنْعِ عَنْ اَخْذِ الطَّرِیْقِ مِنَ النَّاقِصِ
وَبَیَانِ مَضَرَّتِہٖ وَالْمَنْعِ عَنِ الْاَلْقَابِ
الشَّبِیْھَۃِ بِاَھْلِ الْکُفْرِ نَجَّانَا اللّٰہُ
سُبْحَانَہٗ وَاِیَّاکُمْ عَنِ الْمَقَالِ الْخَالِیْ
عَنِ الْحَالِ وَالْعِلْمِ الْمُعَرَّا عَنِ الْاَعْمَالِ
بِحُرْمَۃِ سَیِّدِ الْبَشَرِ الْمَبْعُوْثِ اِلَی الْاَسْوَدِ
وَالْاَحْمَرِ عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہٖ مِنَ الصَّلَوَاتِ
اَفْضَلُھَا وَمِنَ التَّسْلِیْمَاتِ اَکْمَلُھَا
وَیَرْحَمُ اللّٰہُ عَبْدًا قَالَ اٰمِیْنًا
بَلَّغَ رِسَالَتَکُمُ الْاَخُ الصَّالِحُ الصَّادِقُ
تَبْلِیْغًا وَحَکٰی عَنْ جَنَابِکُمْ بِلِسَانِ
التَّرْجُمَانِ مَاحَکٰی فَاَنْشَدْتُ ؎
اَھْلًا لِسُعْدٰی وَالرَّسُوْلِ وَحَبَّذَا
وَجْہُ الرَّسُوْلِ لِحُبِّ وَجْہِ الْمُرْسِلِ

ترجمہ از مصحح

مکتوب بست وسوم بہ عبد الرحیم
المشہور بخانخانان صدور یافتہ بجواب
مکتوب او در منع نمودن از اخذ طریق از
پیر ناقص و در بیان مضرت او و زجر کردن
از القابیکہ شبیہ اند باہل کفر حق سبحانہ
وتعالیٰ ما یان وشمایان را از قال خالی از حال
وعلم معرا از اعمال نجات بخشد بحرمت
سید البشر کہ مبعوث است بائسود و احمر
علیہ وعلی آلہ من الصلوات افضلہا
ومن التسلیمات اکملہا ورحم
کناد حق تعالیٰ برکسیکہ آمین گفت
برادر باسعادت وصداقت مکتوب شمارسانید
واز جناب شما بزبان ترجمان حکایت نمود
آنچہ نمود پس این شعر بخواندم ؎
مرحبا گفتم بسعدی وقاصدش فرخندہ رو
از برائے الفت رو ورضائے مرسلے

؎ قولہ ترجمان بالفتح وضم مترجم یعنی فصیح تیز زبان وخوش تقریر کسیکہ لائندہ دو زبان باشد ۱۲ غ

دفتر اول
مکتوبات امام ربانی رح
حصہ اول

سلہ قولہ [illegible] المصحح سلمہ اللہ تعالیٰ

إعلم أيها الأخ القابل لظهور الكمالات
أظهر الله سبحانه وتعالى فعلكم
من القوة ان الدنيا مزرعة الآخرة
فويل لمن لم يزرع فيها وعطل أرض
الاستعداد وأضاع بذر الأعمال
ومما ينبغي أن يعلم أن إضاعة الأرض
وتعطيلها إما بأن لا يزرع فيها
شيئا أو ألقى فيها بذرا خبيثا
فاسدا وهذا القسم من الإضاعة
أشد مضرة وأكثر فسادا من القسم
الأول كما لا يخفى وخبث البذر وفساده
بأن أخذ الطريق من السالك
الناقص وسلك مسلكه لأن الناقص
صاحب هوى متبع وما يشوب
بالهوى لا يؤثر وإن أثر أعان
على الهوى فيحصل ظلمة على ظلمة
ولأن الناقص لا يميز بين الطرق
الموصلة إلى الله سبحانه وبين الطرق
التي لا توصل إليه سبحانه إذ هو

اے برادر قابل ظهور کمالات حق سبحانه
و تعالی فعلیت شما را از قوت بمنصهٔ ظهور
جلوه دهد. بدان که دنیا مزرعت آخرت
است وائے است بر آن کس که در و چیزے
نکارید و زمین استعداد خود را معطل داشت
و بذر اعمال را ضائع ساخت و باید دانست
که اضاعت زمین و تعطیل آن بدو طریق است
یکی آنکه اندرو هیچ نکارد و دیگر آنکه تخم ناپاک
و بد بریزد و این قسم از اضاعت به نسبت اول
مضرت او اشد است و فساد او اکثر چنانکه مخفی
نیست و خباثت بذر و فساد آن بدین نهج
است که طریق را از سالک ناقص اخذ
نمود و بسلکش رفتن گرفت زیرا که ناقص را
هوائے است متبوع و مشوب به هوا را
تاثیرے نه و بر تقدیر تاثیر اعانت است
مر هوا را پس ثمرهٔ آن ظلمت است بر ظلمت
و نیز ناقص را بدین سبب که او اصلا
واصل نیست میان طرق موصله بحق سبحانه
و میان طرق غیر موصله باو سبحانه امتیازے

غیر واصل قط وکذا لا یمیز بین الاستعدادات
المختلفة للطلبة واذا لم یمیز طرق
الجذبة عن طرق السلوك فربما
کان استعداد الطالب مناسبا
بطریق الجذبة غیر مناسب بطریق
السلوك ابتداء والناقص لعدم التمیز
بین الطرق وبین الاستعدادات المختلفة
سلکه طریق السلوك ابتداء فاضل
عن الطریق کما ضل فالشیخ الکامل
المکمل اذا اراد تربیة هذا الطالب
وتسلیکه احتاج اولا الی ازالة ما اصاب
من السالك الناقص واصلاح ما افسد
بسببه ثم القی البذر الصالح المناسب
لاستعداده فی ارض الاستعداد
فینبت نباتا حسنا ومثل کلمة خبیثة
کشجرة خبیثة اجتثت من فوق
الارض ما لها من قرار ومثل کلمة
طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت
وفرعها فی السماء فصحبة الشیخ

نیست۔ وہمچنین اورا مابین استعدادات
مختلفۂ طالبان تمیزے نہ۔ وچون آن ناقص
طرقِ جذبہ را از طرقِ سلوک فرق نمود پس
بسا اوقات استعداد طالب ابتدا بطریق
جذبہ مناسب بود و بطریق سلوک غیر مناسب
و ناقص بباعثِ عدمِ تمیز میان طرق و
استعدادات مختلفہ اورا براہِ سلوک برد
پس گمراہ کرد مرید را از راہِ حق چنانکہ
خود گمراہ بود پس شیخ کامل مکمل چون تربیت
و تسلیک این طالب را ارادہ نماید لامحالہ
محتاج باشد اول بازالۂ چیزے کہ از سالک
ناقص بآن طالب رسیدہ و باصلاح آنچہ
بسببش فاسد گشتہ بعد ازان تخم نیک
و مناسب استعداد طالب در زمینِ قابلیت
او بریزد پس بروید روئیدنی زیبا و حال سخن
ناپاک مانند درخت ناپاک است کہ برکندہ
شد از بالائی زمین نیست اورا ہیچ استقرارے
و حال سخن پاک مانندِ درخت پاک است
بیخش استوار باشد و شاخش در آسمان پس صحبت شیخ

اَلْكَامِلُ الْمُكَمِّلُ كِبْرِيْتٌ اَحْمَرُ نَظْرَهٗ
دَوَاءٌ وَكَلِمَتُهٗ شِفَاءٌ وَبِدُوْنِهٖ خَرْطُ الْقَتَادِ
ثَبَّتَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَاِيَّاكُمْ عَلٰى جَادَّةِ
الشَّرِيْعَةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ عَلٰى صَاحِبِهَا
الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ اِذْ هُوَ مِلَاكُ
الْاَمْرِ وَمَدَارُ النَّجَاةِ وَمَنَاطُ السَّعَادَةِ وَنِعْمَ
مَاقِيْلَ بِالْفَارِسِيَّةِ ؎

محمدِ عربی کابروے ہر دوسرا است
کسیکہ خاکِ درش نیست خاک برسرِ او

وَلْنَخْتِمِ الْمَقَالَةَ عَلٰى صَلَوَاتِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ
وَتَسْلِيْمَاتِهٖ وَتَحِيَّاتِهٖ وَبَرَكَاتِهٖ اَلتَّتِمَّةُ
اَلْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ اَنَّ الْاَخَ الصَّادِقَ
قَدْ نَقَلَ اَنَّ مِنْ جُلَسَائِهِمْ مِنَ الشُّعَرَاءِ
الْفُضَلَاءِ مَنْ يَّلَقَّبُ فِي الشِّعْرِ بِالْكُفْرِيِّ
وَالْحَالُ اَنَّهٗ مِنَ السَّادَاتِ الْعِظَامِ وَالنُّقَبَاءِ
الْكِرَامِ فَيَالَيْتَ شِعْرِيْ مَا حَمَلَهٗ عَلٰى هٰذَا
الْاِسْمِ الشَّنِيْعِ الْبَيِّنِ شَنَاعَتُهٗ وَالْمُسْلِمُ
يَنْبَغِيْ لَهٗ اَنْ يَّفِرَّ مِنْ هٰذَا الْاِسْمِ زِيَادَةً مَا يَفِرُّ
مِنَ الْاَسَدِ الْمُهْلِكِ وَيَكْرَهَهٗ كُلَّ الْكَرَاهَةِ

کاملِ مکمل کبریتی است احمر نظر او دوا است
و کلمۂ او شفا و بدونِ او خرطِ القتاد حق سبحانہ
و تعالیٰ ما یان را بر جادۂ شریعت مصطفویہ
قائم داراد علے صاحبہا الصلوۃ و
السلام والتحیۃ زیرآنکہ اوست ملاکِ امر
و مدار نجات و مناطِ سعادت و بدرستے

چہ خوش گفتہ شدہ است بفارسی ؎

محمدِ عربی کابروے ہر دوسرا است
کسیکہ خاکِ درش نیست خاک برسرِ او

باید کہ ختم نمائیم این مبحث را بصلوات سیدِ
المرسلین و تسلیمات و تحیات و برکاتِ او تتمہ
کمالِ تعجب است کہ برادرِ باسعادت نقل نمود
کہ از شعرائے فضلائے ہمنشینانِ شما کسے
است کہ ملقب است بہ لقبِ کفری با وجودیکہ
آنکس از ساداتِ عظام و نقبائے کرام است
اے کاش دانستمے کہ برین اسمِ شنیع بین الشناعۃ
چہ چیز برانگیختہ کرد او را و حالانکہ مسلمان را
واجب است فرار ازین اسم زیادہ تر از فرارِ او
از اسدِ مہلک مکروہ داشتن او را بکمالِ کراہت

إِنَّ هٰذَا الاسمَ وَمُسَمَّاهُ مَبْغُوضَانِ
لِلّٰهِ سُبْحَانَهُ وَرَسُولِهِ عَلَيْهِ الصَّلوٰةُ
وَالتَّسْلِيْمَاتُ وَالْمُسْلِمُوْنَ مَامُوْرُوْنَ بِعَدَاوَةِ
اَهْلِ الْكُفْرِ وَالْغِلْظَةِ عَلَيْهِمْ فَالتَّحَاشِيْ
عَنْ مِثْلِ هٰذَا الْاِسْمِ الْقَبِيْحِ وَاجِبٌ
وَمَا وَقَعَ فِيْ عِبَارَاتِ بَعْضِ الْمَشَائِخِ
قَدَّسَ اللّٰهُ تَعَالٰى اَسْرَارَهُمْ فِيْ غَلَبَاتِ
السُّكْرِ مِنْ مَدْحِ الْكُفْرِ وَالتَّرْغِيْبِ
عَلٰى شَدِّ الزُّنَّارِ وَاَمْثَالِ ذٰلِكَ فَمَصْرُوْفٌ
عَنِ الظَّاهِرِ وَمَحْمُوْلٌ عَلَى التَّاوِيْلِ فَاِنَّ
كَلَامَ السُّكَارٰى يُحْمَلُ وَيُصْرَفُ عَنِ
الظَّاهِرِ الْمُتَبَادِرِ فَاِنَّهُمْ مَعْذُوْرُوْنَ
بِغَلَبَةِ السُّكْرِ فِي ارْتِكَابِ هٰذِهِ الْمَحْظُوْرَاتِ
مَعَ اَنَّ كُفْرَ الْحَقِيْقَةِ نَقْصٌ بِالنِّسْبَةِ
اِلَى الْاِسْلَامِ الْحَقِيْقَةِ عِنْدَ اَكَابِرِ هٰؤُلَاءِ
وَغَيْرُ السُّكَارٰى غَيْرُ مَعْذُوْرٍ فِيْ تَقْلِيْدِهِمْ
لَا عِنْدَهُمْ وَلَا عِنْدَ اَهْلِ الشَّرْعِ لِاَنَّ
لِكُلِّ شَيْءٍ مَوْسِمًا وَوَقْتًا خَاصًّا صَلُحَ
ذٰلِكَ الشَّيْءُ فِيْ ذٰلِكَ الْمَوْسِمِ وَقَبُحَ فِيْ مَوْسِمٍ اٰخَرَ

زیراکہ این اسم و مسمایش مبغوض است
نزدِ حق سبحانہ و رسولِ او علیہ الصلوٰۃ
والسلام و اہلِ اسلام مامور اند بعداوتِ
اہلِ کفر و تشدد نمودن بر ایشان پس ازچنین
اسمِ قبیح احتراز واجب است و آنچہ در
عباراتِ بعض مشائخ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم
در غلباتِ سکر از مدحِ کفر و ترغیب بر شدِ
زنار و امثالِ آن واقع شدہ است پس از
ظاہرِ خود مصروف است و بر تاویلے از تاویلات
محمول زیراکہ کلامِ سکاری بر مفہوم محمود
حمل کردہ میشود و از ظاہر متبادر خود
مصروف چہ ایشان بباعثِ غلبۂ سکر
در ارتکابِ این محظورات معذور اند.
باوجودیکہ کفرِ حقیقۃ نقص است بہ نسبتِ
اسلامِ حقیقۃ نزدِ این بزرگواران و غیرِ
سکاری در تقلیدِ شان معذور نیند.
نہ نزدِ شان و نہ نزدِ اہلِ شرع چہ ہر چیز را موسمی
است خاص و وقت کہ آن چیز دران موسم
موزون و زیبا میباشد و بموسم دیگر قبیح

ص یعنی اعداد ظہور قلب حال ہم استیاز نمودن میان اسلام وکفر ۱۲

وَالْعَاقِلُ لَا يَقِيْسُ اَحَدَهُمَا عَلَى الْآخَرِ فَالْتَمِسُوْهُ مِنْ قِبَلِيْ اَنْ يُغَيِّرَ هٰذَا الْاِسْمَ وَ يُبَدِّلَ لَهٗ بِاسْمٍ خَيْرٍ مِّنْهُ وَيَلْقَبَ بِالْاِسْلَامِيِّ فَاِنَّهٗ مُوَافِقٌ لِحَالِ الْمُسْلِمِ وَمَقَالِهٖ وَانْتِسَابٌ اِلَى الْاِسْلَامِ الَّذِيْ هُوَ الدِّيْنُ الْمَرْضِيُّ عِنْدَ اللّٰهِ سُبْحَانَهٗ وَعِنْدَ الرَّسُوْلِ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَاجْتِنَابٌ عَنِ التُّهْمَةِ الَّتِيْ اُمِرْنَا بِاتِّقَائِهٖ اِتَّقُوْا مِنْ مَوَاضِعِ التُّهَمِ كَلَامٌ صَادِقٌ لَا غُبَارَ عَلَيْهِ قَالَ سُبْحَانَهٗ وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَالسَّلَامُ عَلٰى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى

وصاحب بینش یکے را بر دیگرے قیاس نمی کند پس از جانب من باو التماس نمائید کہ این اسم را تغییر دہد و باسمی بہتر ازین تبدیل کند و خود را بلقب اسلامی ملقب سازد زیرا کہ این بحال و مقال مسلمان موافق است و انتساب است باسلامے کہ اوست دین مرضی نزد حق سبحانہ و نزد رسول علیہ الصلوۃ والسلام و اجتناب است از تہمتے کہ ما ماموریم باحتراز و اتقوا من مواضع التہم کلامی است صادق کہ برو ہیچ غباری نیست فرمود حق سبحانہ و ہر آئینہ بندۂ مسلمان بہتر است از مشرک و سلام بادبر کسیکہ تابع ہدی است۔

مکتوب بست و چہارم

ترجمۂ از مصحح

اُرْسِلَ اِلٰى مُحَمَّدٍ قَلِيْجِ خَانَ فِيْ بَيَانِ اَنَّ الصُّوْفِيَّ كَائِنٌ بَائِنٌ وَاَنَّ تَعَلُّقَ الْقَلْبِ لَا يَكُوْنُ بِاَكْثَرَ مِنْ وَاحِدٍ وَاَنَّ ظُهُوْرَ الْمَحَبَّةِ الذَّاتِيَّةِ يَسْتَلْزِمُ اسْتِوَاءَ الْاِيْلَامِ وَالْاِنْعَامِ مِنَ الْمَحْبُوْبِ وَالْفَرْقِ بَيْنَ عِبَادَةِ الْمُقَرَّبِيْنَ

مکتوب بست و چہارم بہ محمد قلیج خان صدور یافتہ در بیان آنکہ صوفی کائن است و بائن و ہر آئینہ قلب باکثرے از یک تعلق نگیرد و بدرستیکہ ظہور محبت ذاتیہ استوا را ایلام و انعام محبوب را مے خواہد و بیان فرق میان عبادت مقربین

ﻪ لعل التأكير منا التاويل فافهم

لِاَنَّ هٰذَا الْاِسْمَ وَمُسَمَّاهُ مَبْغُوْضَانِ
لِلّٰهِ سُبْحَانَهٗ وَرَسُوْلِهٖ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ
وَالتَّسْلِيْمَاتُ وَالْمُسْلِمُوْنَ مَاْمُوْرُوْنَ بِعَدَاوَةِ
اَهْلِ الْكُفْرِ وَالْغِلْظَةِ عَلَيْهِمْ فَالتَّحَاشِىْ
عَنْ مِثْلِ هٰذَا الْاِسْمِ الْقَبِيْحِ وَاجِبٌ
وَمَا وَقَعَ فِىْ عِبَارَاتِ بَعْضِ الْمَشَائِخِ
قَدَّسَ اللّٰهُ تَعَالٰى اَسْرَارَهُمْ فِىْ غَلَبَاتِ
السُّكْرِ مِنْ مَدْحِ الْكُفْرِ وَالتَّرْغِيْبِ
عَلٰى شَدِّ الزُّنَّارِ وَاَمْثَالِ ذٰلِكَ فَمَصْرُوْفٌ
عَنِ الظَّاهِرِ وَمَحْمُوْلٌ عَلَى التَّاْوِيْلِ فَاِنَّ
كَلَامَ السُّكَارٰى يُحْمَلُ وَيُصْرَفُ عَنِ
الظَّاهِرِ الْمُتَبَادِرِ فَاِنَّهُمْ مَعْذُوْرُوْنَ
بِغَلَبَةِ السُّكْرِ فِىْ اِرْتِكَابِ هٰذِهِ الْمَحْظُوْرَاتِ
مَعَ اَنَّ كُفْرَ الْحَقِيْقَةِ نَقْصٌ بِالنِّسْبَةِ
اِلَى الْاِسْلَامِ الْحَقِيْقَةِ عِنْدَ اَكَابِرِ هٰؤُلَاءِ
وَغَيْرُ السُّكَارٰى غَيْرُ مَعْذُوْرٍ فِىْ تَقْلِيْدِهِمْ
لَا عِنْدَهُمْ وَلَا عِنْدَ اَهْلِ الشَّرْعِ لِاَنَّ
لِكُلِّ شَيْءٍ مَوْسِمًا وَوَقْتًا خَاصًّا صَلُحَ
ذٰلِكَ الشَّيْءُ فِىْ ذٰلِكَ الْمَوْسِمِ وَقَبُحَ فِىْ مَوْسِمٍ اٰخَرَ

زیرا کہ این اسم و مسمایش مبغوض است
نزد حق سبحانہ و رسول او علیہ الصلوۃ
والسلام و اہل اسلام مامور اند بعداوت
اہل کفر و تشدد نمودن بر ایشان پس ازچنین
اسم قبیح احتراز واجب است و آنچہ در
عبارات بعض مشائخ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم
در غلبات سکر از مدح کفر و ترغیب بر شد
زنار و امثال آن واقع شدہ است پس از
ظاہر خود مصروف است و برتاویلے از تاویلات
محمول زیرا کہ کلام سکاری بر مفہوم محمول
حمل کردہ میشود و از ظاہر متبادر خود
مصروف چہ ایشان بباعث غلبہ سکر
در ارتکاب این محظورات معذور اند۔
باوجودیکہ کفر حقیقۃ نقص است بنسبت
اسلام حقیقۃ نزد این بزرگواران و غیر
سکاری در تقلید شان معذور نیند
نہ نزد شان و نہ نزد اہل شرع چہ ہر چیز را موسمی
است خاص و وقتی کہ آن چیز در آن موسم
سودمند و زیبا میباشد و بموسم دیگر قبیح

وَالْعَاقِلُ لَايَقِيْسُ اَحَدَ هُمَا عَلَى الْاٰخَرِ فَالْتَمِسُوْهُ مِنْ قِبَلِيْ اَنْ يُغَيِّرَ هٰذَا الْاِسْمَ وَ يُبَدِّلَهٗ بِاسْمٍ خَيْرٍ مِّنْهُ وَيَلْقَبَ بِالْاِسْلَامِيِّ فَاِنَّهٗ مُوَافِقٌ لِحَالِ الْمُسْلِمِ وَمَقَالِهٖ وَانْتِسَابٌ اِلَى الْاِسْلَامِ الَّذِيْ هُوَالدِّيْنُ الْمَرْضِيُّ عِنْدَ اللّٰهِ سُبْحَانَهٗ وَعِنْدَ الرَّسُوْلِ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَاجْتِنَابٌ عَنِ التُّهْمَةِ الَّتِيْ اُمِرْنَا بِاتِّقَائِهٖ اِتَّقُوْا مِنْ مَوَاضِعِ التُّهَمِ كَلَامٌ صَادِقٌ لَاغُبَارَ عَلَيْهِ قَالَ سُبْحَانَهٗ وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَالسَّلَامُ عَلٰى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى

وصاحبِ بینش یکے را بر دیگرے قیاس نمی کند پس از جانبِ من با و التماس نمائید کہ این اسم را تغیر دہد و باسمی بہتر ازین تبدیل کند و خود را ملقب اسلامی ملقب سازد زیرا کہ این بحالِ و مقالِ مسلمان موافق است و انتساب است باسلامے کہ اوست دینِ مرضی نزد حق سبحانہ و نزد رسول علیہ الصلوۃ والسلام و اجتناب است از تہمتے کہ ما ماموریم باحتراز و اِتَّقُوْا مِنْ مَوَاضِعِ التُّهَمِ کلامی است صادق کہ بروے ہیچ غباری نیست فرمود حق سبحانہ و ہر آئینہ بندۂ مسلمان بہتر است از مشرک و سلام باد بر کسیکہ تابعِ ہُدیٰ است

مکتوب بست و چہارم

اُرْسِلَ اِلٰى مُحَمَّدْ قَلِيْجْ خَانْ فِيْ بَيَانِ اَنَّ الصُّوْفِيَّ كَائِنٌ بَائِنٌ وَاَنَّ تَعَلُّقَ الْقَلْبِ لَايَكُوْنُ بِاَكْثَرَ مِنْ وَّاحِدٍ وَاَنَّ ظُهُوْرَ الْمَحَبَّةِ الذَّاتِيَّةِ يَسْتَلْزِمُ اسْتِوَاءَ الْاِيْلَامِ وَالْاِنْعَامِ مِنَ الْمَحْبُوْبِ وَالْفَرْقِ بَيْنَ عِبَادَةِ الْمُقَرَّبِيْنَ

ترجمہ از مصحح

مکتوب بست و چہارم بہ محمد قلیج خان صدور یافتہ در بیان آنکہ صوفی کائن است و بائن و ہر آئینہ قلب با کثرے از یک تعلق نگیرد و بدرستیکہ ظہورِ محبتِ ذاتیہ استوا رایلام و انعامِ محبوب را مے خواہد و بیان فرق میان عباداتِ مقربین

ـــــــــــ

ص لعل التذکیر ھنا للتاویل ما فافھم

وَعِبَادَةِ الْاَبْرَارِ وَكَذَا بَيْنَ الْاَوْلِيَاءِ
الْمُسْتَهْلِكِيْنَ وَبَيْنَ الْاَوْلِيَاءِ الْمَرْجُوْعِيْنَ
اِلَى دَعْوَةِ الْخَلْقِ سَلَّمَكُمُ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ
وَعَافَاكُمْ بِحُرْمَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ
عَلَيْهِ وَعَلٰى آلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ
اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ فَطُوْبٰى لِمَنْ لَمْ يَبْقَ
لِقَلْبِهٖ حُبًّا اِلَّا مَعَ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ وَلَمْ يُرِدْ
اِلَّا وَجْهَهُ تَعَالٰى وَتَقَدَّسَ فَيَكُوْنُ هُوَ
مَعَ اللّٰهِ جَلَّ سُلْطَانُهُ وَاِنْ كَانَ ظَاهِرُهُ
مَعَ الْخَلْقِ وَاشْتَغَلَ بِهِمْ صُوْرَةً وَهُوَ
شَاْنُ الصُّوْفِيِّ الْكَائِنِ الْبَائِنِ اَيِ الْكَائِنِ
مَعَ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ وَالْبَائِنِ مِنَ الْخَلْقِ
حَقِيْقَةً اَوِ الْمُرَادُ الْكَائِنُ مَعَ الْخَلْقِ صُوْرَةً
وَالْبَائِنُ مِنْهُمْ حَقِيْقَةً وَالْقَلْبُ لَا يَتَعَلَّقُ
مَحَبَّتُهُ بِاَكْثَرَ مِنْ وَاحِدٍ فَمَا لَمْ يَزَلْ تَعَلُّقُهُ
الْحُبِّيُّ بِذٰلِكَ الْوَاحِدِ لَمْ يَتَعَلَّقْ بِمَا
سِوَاهُ مَحَبَّتُهُ وَمَا يُرٰى مِنْ كَثْرَةِ مُرَادَاتِهٖ
وَتَعَدُّدِ تَعَلُّقِ مَحَبَّتِهٖ بِالْاَشْيَاءِ الْمُتَكَثِّرَةِ
كَالْمَالِ وَالْوَلَدِ وَالرِّيَاسَةِ وَالْمَدْحِ وَالرِّفْعَةِ

وعبادتِ ابرار و همچنین میان آنانکه از اولیا
مستهلک‌اند و آنانکه مرجوع اند بدعوتِ خلق۔
حق سبحانه و تعالیٰ شمارا سلامت داراد و
عافیت بخشاد بحرمتِ سید المرسلین علیه و علی
آله الصلوات والتسلیمات مرد با کسی است
که دوست داشت او را پس خوشحالی است مر کسی را
که باقی نداشت در قلبِ خود هیچ محبتی مگر محبتِ
حق سبحانه و قصد ننمود مگر وجه او تعالیٰ و تقدس را
پس چنین کس با حق است جل سلطانه اگر چه ظاهر
خود با خلق است و مشتغل با ایشان و این است
شانِ صوفیِ کائن بائن یعنی در حقیقت کائن است
با حق سبحانه و بائن است از خلق یا مراد این
که بصورت کائن است با خلق و بحقیقت بائن
است از ایشان و محبتِ قلب باکثری از یک
متعلق نشود پس مادامیکه تعلقِ حبی او با آن
یک باقی است محبتش بما سوای آن تعلق نپذیرد
و آنچه بمشاهده می‌آید از کثرتِ مرادات او
تعلقِ محبت او باشیاء کثیره
همچو مال و اولاد و ریاست و مدح و رفعتِ شان

عِنْدَ النَّاسِ فَثَمَّةَ اَيْضًا مَحْبُوْبَةٌ لَايَكُوْنُ اِلَّا وَاحِدًا وَهُوَ نَفْسُهُ وَ مَحَبَّةُ هٰؤُلَاءِ فَرْعُ مَحَبَّتِهٖ لِنَفْسِهٖ فَاِنَّ هٰذِهِ الْاَشْيَاءَ لَايُرِيْدُهَا اِلَّا لِنَفْسِهٖ لَا لِاَنْفُسِهِمْ فَاِذَا زَالَتْ مَحَبَّتُهٗ مَعَ نَفْسِهٖ زَالَتْ مَحَبَّتُهُمْ بِالتَّبَعِيَّةِ اَيْضًا فَلِهٰذَا قِيْلَ اِنَّ الْحِجَابَ بَيْنَ الْعَبْدِ وَالرَّبِّ هُوَ نَفْسُ الْعَبْدِ لَا الْعَالَمُ فَاِنَّ الْعَالَمَ فِيْ نَفْسِهٖ غَيْرُ مُرَادٍ لِلْعَبْدِ حَتّٰى يَكُوْنَ حِجَابًا اِنَّمَا مُرَادُ الْعَبْدِ هُوَ نَفْسُهٗ فَلَاجَرَمَ يَكُوْنُ الْحِجَابُ هُوَ الْعَبْدَ لَا غَيْرُ فَمَا لَمْ يَخْلُ الْعَبْدُ عَنْ مُرَادِ نَفْسِهٖ كُلِّيَّةً لَايَكُوْنُ الرَّبُّ مُرَادَهٗ وَلَايَسَعُ مَحَبَّتُهٗ سُبْحَانَهٗ فِيْ قَلْبِهٖ وَهٰذِهِ الدَّوْلَةُ الْقُصْوٰى لَا تَتَحَقَّقُ اِلَّا بَعْدَ الْفَنَاءِ الْمُطْلَقِ الْمَنُوْطِ بِالتَّجَلِّي الذَّاتِيِّ فَاِنَّ رَفْعَ الظُّلُمَاتِ رَأْسًا لَايُتَصَوَّرُ اِلَّا بِطُلُوْعِ الشَّمْسِ بَازِغَةً فَاِذَا حَصَلَتْ تِلْكَ الْمَحَبَّةُ الْمُعَبَّرُ عَنْهَا

نزدِ مردم اینجا نیز محبوب او بجز شئ واحد نیست وآن نفسِ اوست و محبت این همه فرعِ محبتِ اوست مر نفسِ خود را زیرا که این همه را قصد نمی نماید مگر از برائے نفسِ خود نه از برائی نفسِ شان پس چون محبتش با نفس زائل گردد محبتِ شان هم بتبعیت زائل شود و از اینجا گفته اند که حجاب میان بنده و حق سبحانه نفسِ اوست نه عالم چه عالم بالذات مقصودِ او نیست تا حجاب گردد و مقصودِ او بجز نفسِ او چیزے دیگر نیست پس لاجرم حجابِ او باشد نه غیر پس مادامیکه بنده از مرادِ نفسِ خود بالکلیه پاک نگردد حق سبحانه مرادش نمی تواند شد و نه محبتِ حق را در قلبِ او گنجائش و این دولتِ قصوٰی متحقق نشود الا بعد از تحقق فناءِ مطلق که منوط است بتجلی ذاتی زیرا که ازالهٔ ظلمات بتمامها متصور نیست مگر بعد از طلوع آفتاب بتمام و کمال. پس هرگاه حاصل شد این محبت که معبر است

بِالْمَحَبَّةِ الذَّاتِيَّةِ اسْتَوٰى عِنْدَ
الْمُحِبِّ اِنْعَامُ الْمَحْبُوْبِ وَاِيْلَامُهٗ فَفِيْ
حَصَلَ الْاِخْلَاصُ فَلَا يَعْبُدُ رَبَّهٗ
اِلَّا لَهٗ لَا لِاَجْلِ نَفْسِهٖ مِنْ طَلَبِ
الْاِنْعَامِ وَدَفْعِ الْاِيْلَامِ لِاَنَّهُمَا عِنْدَهٗ
سَوَاءٌ وَهٰذِهٖ رُتْبَةُ الْمُقَرَّبِيْنَ
فَاِنَّ الْاَبْرَارَ اِنَّمَا يَعْبُدُوْنَ اللّٰهَ خَوْفًا
وَطَمَعًا وَهُمَا رَاجِعَانِ اِلٰى اَنْفُسِهِمْ
لِعَدَمِ فَوْزِهِمْ بِسَعَادَةِ الْمَحَبَّةِ الذَّاتِيَّةِ
فَلَاجَرَمَ يَكُوْنُ حَسَنَاتُ الْاَبْرَارِ سَيِّئَاتِ
الْمُقَرَّبِيْنَ فَحَسَنَاتُ الْاَبْرَارِ حَسَنَاتٌ
مِنْ وَجْهٍ وَسَيِّئَاتٌ مِنْ وَجْهٍ وَ
حَسَنَاتُ الْمُقَرَّبِيْنَ حَسَنَاتٌ مَحْضَةٌ
نَعَمْ مِنَ الْمُقَرَّبِيْنَ مَنْ يَعْبُدُ اللّٰهَ خَوْفًا
وَطَمَعًا اَيْضًا بَعْدَ تَحَقُّقِهِمْ بِالْبَقَاءِ
الْاَكْمَلِ وَتَنَزُّلِهِمْ بِعَالَمِ الْاَسْبَابِ
لٰكِنَّ خَوْفَهُمْ وَطَمَعَهُمْ غَيْرُ رَاجِعَيْنِ
اِلٰى اَنْفُسِهِمْ بَلْ اِنَّمَا يَعْبُدُوْنَ طَمَعًا
لِرِضَائِهٖ سُبْحَانَهٗ وَخَوْفًا عَنْ سَخَطِهٖ تَعَالٰى

بمحبت ذاتیه نزد محب انعام محبوب وایلام
آن مستوی گشت پس درین وقت
اخلاص نیز بحصول پیوست وحق را
عبادت نکند مگر از برائے حق نه از برائے
نفس یعنے بجهت طلب انعام ودفع
ایلام که این هر دو نزد او برابر است واین مرتبه
ایست مخصوص بمقربین چه ابرار بجهت عدم فوز
شان بسعادت محبت ذاتیه جز این نیست
که حق را بسبب خوف وطمع عبادت میکنند
واین هر دو بنفس شان راجع اند پس لاجرم حسنات
ابرار سیئات اند به نسبت مقربین وثابت شد
که حسنات ابرار از وجهی حسنات اند واز وجه دیگر
سیئات وحسنات مقربین حسنات محضه اند
آرے بعضی از مقربین بعد از اتصاف ایشان
به بقاء اکمل وتنزل بعالم اسباب نیز بخوف و
طمع حق را سبحانه می پرستند ولیکن این خوف و
طمع بنفس او شان راجع نیست بلکه بامید
رضائے حق سبحانه وبخوف از
غضب او تعالے عبادت میکنند

وَكَذَا اِنَّمَا يَطْلُبُوْنَ الْجَنَّةَ لِاَنَّهَا مَحَلُّ رِضَائِهٖ سُبْحَانَهٗ لَا لِحُظُوْظِ اَنْفُسِهِمْ وَاِنَّمَا يَسْتَعِيْذُوْنَ مِنَ النَّارِ لِاَنَّهَا مَحَلُّ سَخَطِهٖ تَعَالٰى لَا لِدَفْعِ الْاِيْلَامِ عَنْ اَنْفُسِهِمْ لِاَنَّ هٰؤُلَاءِ الْاَكَابِرَ مُحَرَّرُوْنَ عَنْ رِقْيَّةِ الْاَنْفُسِ وَصَارُوْا خَالِصِيْنَ لِلّٰهِ سُبْحَانَهٗ وَهٰذِهِ الرُّتْبَةُ اَعْلٰى مِنْ بَيْنِ رُتَبِ الْمُقَرَّبِيْنَ وَلِصَاحِبِ هٰذِهِ الْمَرْتَبَةِ نَصِيْبٌ تَامٌّ مِنْ كَمَالَاتِ مَقَامِ النُّبُوَّةِ بَعْدَ تَحَقُّقِهٖ بِمَرْتَبَةِ الْوِلَايَةِ الْخَاصَّةِ وَمَنْ لَمْ يَتَنَزَّلْ اِلٰى عَالَمِ الْاَسْبَابِ فَهُوَ مِنَ الْاَوْلِيَآءِ الْمُسْتَهْلَكِيْنَ فَلَا نَصِيْبَ لَهٗ مِنْ كَمَالَاتِ مَقَامِ النُّبُوَّةِ فَلَا يَكُوْنُ اَهْلًا لِلتَّكْمِيْلِ بِخِلَافِ الْاَوَّلِ رَزَقَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ مَحَبَّةَ هٰؤُلَاءِ الْاَكَابِرِ بِحُرْمَةِ سَيِّدِ الْبَشَرِ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَاَتْبَاعِهٖ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيْمَاتِ اَكْمَلُهَا فَاِنَّ الْمَرْءَ مَعَ مَنْ اَحَبَّ وَالسَّلَامُ اَوَّلًا وَّاٰخِرًا

وہمچنین بجز این نیست کہ طلب می نمایند جنت را از جہت آنکہ او محل رضائی حق سبحانہ است نہ از جہت حظوظ نفس و استعاذہ مینمایند از نار بجہت آنکہ محل سخط اوست سبحانہ نہ از برائے دفع ایلام از نفس چہ این بزرگواران از رقیت نفس محرر اند و بحق سبحانہ خالص و مخصوص و این مرتبہ از میان مراتب مقربین عالی تر است۔ وصاحب این مرتبہ را بعد از اتصاف او بمرتبہ ولایت خاصہ نصیبی است تام از کمالات مقام نبوت و کسیکہ بعالم اسباب فرود نہ آمدہ است پس او از اولیاء مستہلکین است و او را از کمالات مقام نبوت بہرہ نیست پس تکمیل و ارشاد را شایان نباشد بخلاف اول حق سبحانہ وتعالی ما یان را محبت این اکابر عطا فرماید بحرمت سید البشر علیہ وعلی آلہ واتباعہ من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات اکملہا چہ مرد با کسے است کہ دوست داشتہ است او را والسلام اولا وآخرا

مکتوب بست و پنجم

أرسل إلى خواجه جهان في التحريض على متابعة سيد المرسلين ومتابعة خلفائه الراشدين عليه وعليهم من الصلوات أكملها ومن التسليمات أتمها سلّم الله تعالى قلبكم وشرح صدركم وزكّى نفسكم والآن جلدكم كل ذلك بل جميع كمالات الروح والسر والخفي والأخفى منوط بمتابعة سيد المرسلين عليه وعلى آله من الصلوات أفضلها ومن التسليمات أكملها فعليكم بمتابعته ومتابعة خلفائه الراشدين الهادين المهديين من بعده فإنهم نجوم الهداية وشموس الولاية فمن شرف بمتابعتهم فقد فاز فوزاً عظيماً ومن جبل على مخالفتهم فقد ضل ضلالاً بعيداً۔

ترجمہ از مصحح

مکتوب بست و پنجم بخواجہ جہان صدور یافتہ در تحریض بر متابعت سید المرسلین و متابعت خلفائے راشدین وے علیہ و علیہم من الصلوات اکملہا و من التسلیمات اتمہا حق سبحانہ و تعالیٰ قلب شمارا سلامت دارادو سینۂ شمارا کشادہ کناد و نفس شمارا پاک گرداناد و پوست بدن شمارا لیّن سازاد جملہ این ہمہ بلکہ جمیع کمالات روح و سر و خفی و اخفیٰ منوط اند بمتابعت حضرت سرور مرسلان علیہ و علی آلہ من الصلوات افضلہا و من التسلیمات اکملہا پس لازم گیرید متابعت اورا و متابعت خلفائے راشدین ہادین مہدیین وے راکہ بعد او اند زیرا کہ ایشانند نجوم ہدایت و شموس ولایت پس کسیکہ بمتابعت شان مشرف گشت فقد فاز فوزاً عظیماً و کسیکہ بر مخالفت آنان مجبول شد فقد ضل ضلالاً بعیداً

قوله في الحديث القدسي قال العلي القاري رحمه الله في شرح المشكوة الفرق بين الحديث القدسي والقرآن ان الاول تكون بالالهام او المنام او بواسطة ملك بالمعنى فيعبره بلفظه وينسبه الى ربه والثاني لا يكون الا بانزال جبريل باللفظ المعين وهو ايضا متواتر بخلاف الاول فلا يكون حكمه في الفروع ...

اَلْبَقِيَّةُ مِنَ الْمَقْصُوْدِ اِظْهَارُ الْاِضْطِرَارِ وَضِيْقِ الْمَعِيْشَةِ لِابْنَيِ الْمَرْحُوْمِ الشَّيْخِ السُّلْطَانِ فَالْمُلْتَمَسُ مِنْ جَنَابِكُمْ مَدَدُهُمْ وَاِعَانَتُهُمْ فَاِنَّكُمْ حَرِيُّوْنَ بِذٰلِكَ بَلْ مُوَفَّقُوْنَ بِقَضَاءِ حَوَائِجِ النَّاسِ طُرًّا زَادَ اللّٰهُ تَعَالٰى تَوْفِيْقَكُمْ وَجَعَلَ الْخَيْرَ رَفِيْقَكُمْ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلٰى سَائِرِ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى	بقیۃ المرام اظہار اضطرار است وضیق معیشت مردو پسران شیخ سلطان مرحوم پس از جناب شما امداد و اعانت اوشان مطلوب است کہ آن شایان شان شما ست بلکہ حق سبحانہ بقضائے حوائج جمیع مردم ذات شما را موفق گردانیدہ است حق سبحانہ وتعالی شما را ازین بیشتر توفیق ارزانی فرماید و خیر را رفیق شما گرداند والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الھدی

مکتوب بست و ششم | ترجمہ از مصحح

اُرْسِلَ اِلَى الشَّيْخِ الْعَالِمِ مَوْلَانَا حَاجِيْ مُحَمَّدِ اللَّاهُوْرِيِّ فِيْ بَيَانِ اَنَّ الشَّوْقَ يَكُوْنُ لِلْاَبْرَارِ دُوْنَ الْمُقَرَّبِيْنَ مَعَ عُلُوْمٍ تُنَاسِبُ هٰذَا الْمَقَامَ ثَبَّتَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَاِيَّاكُمْ عَلٰى جَادَّةِ الشَّرِيْعَةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ عَلٰى صَاحِبِهَا الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ وَرَدَ فِي الْحَدِيْثِ الْقُدْسِيِّ اَلَا طَالَ شَوْقُ الْاَبْرَارِ	مکتوب بست و ششم بمولانا الشیخ العالم حاجی محمد لاہوری صدور یافتہ در بیان آنکہ شوق البتہ ابرار را بود نہ مقربین را با علوم مناسبۂ این مقام حق سبحانہ وتعالی ما یان را بر جادۂ شریعت مصطفویہ علی صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ استقامت وثبات ارزانی فرماید۔ در حدیث قدسی وارد است الا طال شوق الابرار

شعر عاشقان ... قال العلامۃ ... ذکرہ في الاحیاء بلفظ ... لقد طال شوق الابرار ... قال العراقی ... لم اجد له اصلا ... صاحب الفردوس ... من حديث ابي الدرداء ... ولم يذكر له ولده ... مسند الفردوس ... وقال الشيخ الاكبر في موضع من فتوحاته ... ان الله ذكر المشتاقين ... استد شوقا اليهم ... رواية صحيحة ... الا انه مذكور مشهور ... مطابق لحديث من تقرب الي شبرا تقربت اليه ذراعا الحديث ١٢ منه

وابقاه — قوله — سلمه الله — مصححه

إلى لقائي وأنا إليهم لأشدّ شوقًا
أثبت الله سبحانه الشوق للأبرار
لأن المقربين الواصلين لا شوق لهم
لأن الشوق يقتضي الفقد والفقد
في حقهم مفقود ألا يرى أن الشخص
لا يشتاق إلى نفسه مع إفراطه في
حبه لعدم تحقق الفقد في حقه
فالمقرب الواصل الباقي بالله سبحانه
الفاني عن نفسه حاله مع الله سبحانه
كحال الشخص مع نفسه فلا جرم
لا يكون المشتاق إلا الأبرار لأنه محب
فاقد ونعني بالأبرار غير المقرب الواصل
سواء كان في الابتداء أو في الوسط
ولو بقي منه مقدار حبة من خردل
ولنعم ما قيل في الشعر الفارسي ؎

فراق دوست اگر اندک است اندک نیست
درون دیده اگر نیم موست بسیار است

نقل عن الصديق الأكبر رضي الله تعالى
عنه أنه رأى قارئًا يقرأ القرآن ويبكي

إلى لقائي وأنا إليهم لأشدّ شوقًا
حق سبحانه شوق را بابرار نسبت نموده زیراکہ
مقربین واصلین را شوقی نیست زیرا کہ شوق فقدان
مطلوب را استقاضی است وفقدان مطلوب
در حق شان مفقود چه ظاهر است که انسان
با وجود افراط محبت نفس خود با نفس اشتیاق
ندارد چرا که او را فقدان در حق خود متحقق نیست
پس مقرب واصل که بحق سبحانه باقی است واز
نفس خود فانی حالش بہ نسبت حق سبحانہ
مماثل است بحال شخص بہ نسبت نفس خود۔
لاجرم مشتاق نباشند مگر ابرار کہ اوشان اند
محب فاقد ومراد ما از ابرار کسی است کہ مقرب واصل
نبود در ابتدا باشد یا در وسط اگرچہ از وسط بقدر
دانۂ خردل باقی مانده باشد۔ وچہ خوش گفته
است در شعر فارسی۔ ؎

فراق دوست اگر اندک است اندک نیست
درون دیده اگر نیم موست بسیار است

از حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنہ منقول است
کہ شخصے را دید قرآن میخواند ومیگرید۔

فقال هكذا كنا نفعل ولكن قست
قلوبنا هذا من قبيل المدح بما يشبه
الذم وسمعت عن شيخي قدس سره
يقول ان المنتهي الواصل ربما يتمنى
الشوق والطلب الذي كان له في الابتداء
ولرفع الشوق مقام اخر اكمل من الاول
واتم منه وهو مقام الياس والعجز
عن الادراك فان الشوق يتصور في
المتوقع فحيث لا توقع لا شوق واذا
رجع هذا الكامل البالغ نهاية الكمال
الى العالم رجوع القهقرى لا يعود اليه
الشوق ايضا مع وجود الفقد بالرجوع
لان زوال شوقه ما كان لوجود الفقد
بل لحصول الياس وهو موجود بعد
الرجوع ايضا بخلاف الكامل الاول
فانه يعود اليه الشوق برجوعه
الى العالم لحصول الفقد الذي
زال من قبل فحين وجد
الفقد بالرجوع حصل الشوق الذي

فرمود همچنین میکردیم ولکن سخت شد
دلهائے ما این قول از ایشان مدح است
شابه بذم و از حضرت شیخ خود قدس سره
شنیدم که میفرمود گاہے منتہی واصل
نیز تمنائے آن شوق وطلب میکند که
اورا پیشتر حاصل بود و زوال شوق را مقامے
است دیگر کامل تر از اول وتمام تر ازان
وآن مقام مقام یاس وعجز است از ادراک
مطلوب چه شوق درامرے متصور است
که متوقع بود پس آنجا که توقع نیست شوق نیست
وچون همچنین کامل که بنهایت کمال رسیده است
رجوع بعالم نماید رجوع قهقری پس باوجود حصول
فقد بسبب رجوع بعالم اندرین حال نیز شوق باو
عود نمی نماید چه زوال شوق بجهت تحقق فقدان نبود
بلکه بباعث حصول یاس و آن بعد از رجوع نیز موجود است
بخلاف کامل اول که بوقت رجوع نمودنش بعالم
شوق باو عود می نماید بسبب تحقق فقدان که
اولا زائل شده بود پس وقتیکه فقدان
بسبب رجوع موجود گشت شوق که

ص لفظه عن موجودة في النسخ القلمية والمطبوعة الموجودة عندنا وهي زائدة لا احتياج المراد وهذا ظاهر وقد اسقطها المترجم

مورد به قوله قدس سره لان فقرتين الواصلين لا شوق لهم

زَالَ بِزَوَالِهِ لَا يُقَالُ إِنَّ مَرَاتِبَ
الْوُصُوْلِ لَا تَنْقَطِعُ أَبَدَ الْآبِدِيْنَ
فَيَتَوَقَّعُ بَعْضَ تِلْكَ الْمَرَاتِبِ
فَيَتَصَوَّرُ الشَّوْقُ حِيْنَئِذٍ لِأَنَّا نَقُوْلُ
عَدَمُ انْقِطَاعِ مَرَاتِبِ الْوُصُوْلِ
مَبْنِيٌّ عَلَى السَّيْرِ التَّفْصِيْلِيِّ الْوَاقِعِ
فِي الْأَسْمَاءِ وَالصِّفَاتِ وَالشُّيُوْنِ
وَالْاِعْتِبَارَاتِ وَهٰذَا السَّالِكُ
لَا يُتَصَوَّرُ فِيْ حَقِّهِ نِهَايَةٌ
وَلَا يَزُوْلُ عَنْهُ الشَّوْقُ أَبَدًا
وَمَا نَحْنُ بِصَدَدِهِ هُوَ الْمُنْتَهِي
الْوَاصِلُ الَّذِيْ قَطَعَ تِلْكَ الْمَرَاتِبَ
بِطَرِيْقِ الْإِجْمَالِ وَانْتَهٰى إِلٰى مَا
لَا يُمْكِنُ التَّعْبِيْرُ عَنْهُ بِعِبَارَةٍ
وَلَا يُشَارُ إِلَيْهِ بِإِشَارَةٍ فَلَا يُتَصَوَّرُ
ثَمَّةَ تَوَقُّعٌ أَصْلًا فَلَا جَرَمَ
يَزُوْلُ عَنْهُ الشَّوْقُ وَالطَّلَبُ
وَهٰذَا حَالُ الْخَوَاصِّ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ
لِأَنَّهُمُ الَّذِيْنَ عَرَجُوْا عَنْ ضِيْقِ الصِّفَاتِ

بزوالش زائل شده بود نیز بحصول پیوست
گفته نشود که مراتب وصول الی الله را
تا ابد الآباد انقطاعی نیست پس بعضی ازان
مراتب دائما متوقع اند درین وقت حصول
شوق مرمقرب واصل را نیز متصور گشت
زیرا که ما میگوئیم که عدم انقطاع مراتب
وصول مبنی است برسیر تفصیلی که واقع است در اسما
وصفات وشیون واعتبارات ونهایت وصول
درحق این سالک متصور نیست وشوق ازوی
ابدا زائل نمیگردد[1] وکسیکه بالصدد وی ایم
همان واصل منتهی است که آن مراتب را
بطریق اجمال طے کرده ومنتهی گشته
بمقامیکه ازو تعبیر ممکن نیست بعبارتی
وبسویش اشاره کرده نمے شود باشارتی
پس آنجا توقع اصلا متصور نیست لاجرم
شوق وطلب ازو زائل گردد. واین
حال خواص است از اولیاء
زیرا که ایشانند که از ضیق
صفات عروج نموده

[1] [illegible] ترقی [illegible] وبکار [illegible] مستقل است [illegible]

وَوَصَلُوْا اِلٰى حَضْرَةِ الذَّاتِ تَعَالٰى وَتَقَدَّسَ بِخِلَافِ السَّالِكِيْنَ فِى الصِّفَاتِ مُفَصَّلًا وَالسَّائِرِيْنَ فِى الشُّيُوْنَاتِ مُرَتَّبًا فَاِنَّهُمْ مَحْبُوْسُوْنَ فِى التَّجَلِّيَاتِ الصِّفَاتِيَّةِ اَبَدَ الْاٰبِدِيْنَ وَمَرَاتِبُ الْوُصُوْلِ فِىْ حَقِّهِمْ لَيْسَتْ اِلَّا الْوُصُوْلَ اِلَى الصِّفَاتِ وَالْعُرُوْجُ اِلٰى حَضْرَةِ الذَّاتِ تَعَالٰى لَا يُتَصَوَّرُ اِلَّا بِالسَّيْرِ الْاِجْمَالِىِّ فِى الصِّفَاتِ وَالْاِعْتِبَارَاتِ وَمَنْ وَقَعَ سَيْرُهٗ فِى الْاَسْمَاءِ بِالتَّفْصِيْلِ حُبِسَ فِى الصِّفَاتِ وَالْاِعْتِبَارَاتِ وَلَمْ يَزُلْ مِنْهُ الشَّوْقُ وَالطَّلَبُ وَلَمْ يُفَارِقْ عَنْهُ الْوَجْدُ وَالتَّوَاجُدُ فَاَصْحَابُ الشَّوْقِ وَالتَّوَاجُدِ لَيْسُوْا اِلَّا اَصْحَابَ التَّجَلِّيَاتِ الصِّفَاتِيَّةِ وَلَيْسَ مِنَ التَّجَلِّيَاتِ الذَّاتِيَّةِ لَهُمْ نَصِيْبٌ مَادَامُوْا فِى الشَّوْقِ وَالْوَجْدِ فَاِنْ قَالَ[عه] قَائِلٌ مَا مَعْنَى الشَّوْقِ مِنَ اللّٰهِ سُبْحَانَهٗ

وبحضرتِ تعالیٰ وتقدس وصول یافتہ بخلاف آنانکہ سالک اند در صفات بالتفصیل وسائر اند در شیونات علی الترتیب کہ ایشان در تجلیات صفاتیہ تا ابد الآباد[فقط] محبوس اند ومراتب وصول در حقِ ایشان[یعنی علی الدوام مقید] غیر از وصول تا بصفات ہیچ نیست وعروج تا حضرتِ ذاتِ تعالیٰ ممکن نیست مگر بسیرِ اجمالی در صفات واعتبارات وکسیکہ سیرش در اسما بالتفصیل واقع شدہ در صفات واعتبارات محبوس ماندہ وشوق وطلب ازو زائل نگردیدہ ووجد وتواجد ازو مفارقت نمودہ پس نباشند اربابِ شوق وتواجد مگر اصحابِ تجلیاتِ صفاتیہ وما دامیکہ در شوق ووجد اند از تجلیاتِ ذاتیہ ایشان را بہرہ نیست اگر کسے گوید کہ چیست مراد از مشتاق بودنِ حق سبحانہ[مورد ومنہ ایہم لاشد شوقا است]

در حصول تجلیات ذاتیہ ... حصول

عه قولہ فان قال قائل الخ وارد علیٰ قولہ فے الحدیث المذکور وانا الیہم لاشد شوقا۔

وَلَيْسَ مِنْهُ سُبْحَانَهُ مَفْقُوْدٌ	حالانکہ از و سبحانہ چیزے مفقود
شَيْئًا قُلْتُ ذِكْرُ الشَّوْقِ هٰهُنَا	نیست گویم محتمل است کہ آوردن
يَحْتَمِلُ اَنْ يَّكُوْنَ مِنْ قَبِيْلِ	لفظ شوق اینجا از قبیل صنعت
صَنْعَةِ الْمُشَاكَلَةِ وَذِكْرُ الشِّدَّةِ	مشاکلت بود و ذکر شدت در
فِيْهِ بِاعْتِبَارِ اَنَّ كُلَّ مَا يُنْسَبُ	حدیث بدین جہت باشد کہ ہر چہ
اِلَى الْعَزِيْزِ الْجَبَّارِ فَهُوَ شَدِيْدٌ	بخداوند عزیز جبار نسبت کردہ شود
وَغَالِبٌ عَلٰى مَا يُنْسَبُ اِلَى الْعَبْدِ الضَّعِيْفِ	شدید و غالب بود بر آنچہ بہ بندۂ
هٰذَا الْجَوَابُ عَلٰى طَرِيْقَةِ الْعُلَمَاءِ	ضعیف اضافت نمودہ آید و این جواب
وَلِلْعَبْدِ الضَّعِيْفِ فِيْ جَوَابِهٖ وُجُوْهٌ	است بطریق علماء و این بندۂ ضعیف
اُخَرُ تُنَاسِبُ طَرِيْقَةَ الصُّوْفِيَّةِ	را در جواب اشکال مذکور وجوہات دیگر اند
وَلٰكِنَّ تِلْكَ الْاَجْوِبَةَ تَقْتَضِيْ	مناسب بطریقۂ صوفیہ ولیکن بیان آن وجوہات
نَحْوًا مِّنَ السُّكْرِ وَبِدُوْنِ السُّكْرِ	نوعی از سکر مے خواہد و بدون سکر ذکر شان
لَا يَحْسُنُ بَلْ لَا يَجُوْزُ لِاَنَّ السُّكَارٰى	مستحسن بلکہ جائز نیست چہ سکارے
مَعْذُوْرُوْنَ وَاَرْبَابُ الصَّحْوِ مَسْئُوْلُوْنَ	معذور اند و ارباب صحو مسئول
وَحَالِي الْاٰنَ الصَّحْوُ الصِّرْفُ فَلَا يَلِيْقُ	و بالفعل حال من صحو صرف است پس ذکر
بِحَالِيْ ذِكْرُهَا۔ هٰذَا ۔ اَلْحَمْدُ	آن وجوہات مناسب حال من نیست
لِلّٰهِ اَوَّلًا وَّاٰخِرًا وَّالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ	ہذا ۔ والحمد للہ اولاً و آخراً والصلوۃ
عَلٰى نَبِيِّهٖ دَائِمًا وَّسَرْمَدًا	والسلام علی نبیہ دائماً و سرمداً

[illegible]

عہ قال فی التلخیص ومن المشاکلة وهو ذکر الشیء بلفظ غیره لوقوعه فی صحبته تحقیقا او تقدیرا فالاول کقوله قالوا اقترح شیئا نجد لك طبخه قلت اطبخوا لی

مکتوب (۲۷) بست و ہفتم

بخواجہ عمک صدور یافتہ در بیانِ مدائحِ طریقۂ علیہ نقشبندیہ و عُلوِّ نسبتِ این بزرگوران قدّس اللہ تعالیٰ اسرارہم اَلحَمدُ لِلّٰہِ وَسَلَامٌ عَلیٰ عِبَادِہِ الَّذِینَ اصطَفیٰ مرحمت نامۂ گرامی کہ از روئی کرم نامزدِ این مخلص ساختہ بودند بہ ورودِ آن مُبتہج و مسرور گردید سلامت باشند نمی خواہد کہ تصدیع ایشان بدہد بغیر آنکہ مدائحِ این سلسلۂ علیہ نقشبندیہ نمایہ مخدومنا در عباراتِ اکابرِ این سلسلۂ علیہ قدّس اللہ تعالیٰ اسرارہم واقع شدہ است کہ نسبتِ ما فوقِ ہمہ نسبتہا است از نسبت حضور و آگاہی خواستہ اند و حضوری کہ نزدِ ایشان معتبر است حضورِ بے غیبت است کہ تعبیر ازان بیاد داشت نمودہ اند پس نسبتِ این عزیزان عبارت از یاد داشت باشد و یاد داشت کہ بفہم قاصرِ این فقیر قرار یافتہ است مبنی برین تفصیل است تجلّیِ ذاتی عبارت از ظہورِ حضورِ حضرتِ ذات است تعالیٰ و تقدّس و حضورِ آن سبحانہ بے ملاحظۂ اسما و صفات و شیون و اعتبارات و آن تجلّی را برقی گفتہ اند یعنی لمحِ یسیر ارتفاعِ شیون و اعتبارات متحقق میشود و باز در پردۂ شیون و اعتبارات متواری میگردد پس برین تقدیر حضورِ بے غیبت متصوّر نباشد بلکہ لمحِ یسیر حضور است و اغلبِ اوقات غیبت پس این نسبت نزدِ این عزیزان معتبر نباشد و حال آنکہ این تجلّی را مشائخِ سلاسلِ دیگر نہایۃ النہایۃ گفتہ اند و ہر گاہ این حضور دوام پذیرد و اصلا استتار قبول نکند و ہموارہ بے پردۂ اسما و صفات و شیون و اعتبارات متجلّی شود حضورِ بے غیبت خواہد بود پس نسبتِ این اکابر را با نسبتہائے دیگران قیاس باید نمود

و بے تکلّف فوق ہمہ یاد داشت این قسم حضور اگرچہ پیشِ اکثر مردم مستبعد مے نماید تا سے

هَنِيئًا لِأَرْبَابِ النَّعِيمِ نَعِيمُهَا ۔۔۔ وَلِلْعَاشِقِ الْمِسْكِينِ مَا يَتَجَرَّعُ

این نسبت عَلیّہ بر نہجی غرابت پیدا کردہ است کہ اگر فضائلِ اربابِ ہمین سلسلۂ بزرگ
گفتہ شود محتمل کہ اکثر آنہا در مقامِ انکار آیند و باور ندارند نسبتے کہ الحال در میانِ
اربابِ این خانوادۂ بزرگ متعارف شدہ است عبارت از حضورِ حق است سبحانہ و تعالیٰ
او تعالیٰ بر وجہی کہ از وصفِ شاہدی و مشہودی منزہ باشد و توجہی است معرا از جہاتِ ستۂ
متعارفہ اگرچہ جہتِ فوق متوہم باشد و بظاہر دوام پذیرد این نسبت در مقامِ جذبہ فقط نیز
متحقق میگردد و فوقیتِ آنرا وجہی ظاہر نیست بخلافِ یاد داشت بمعنی سابق کہ حصولِ آن
بعد از تمامی جہتِ جذبہ و مقاماتِ سلوک است و علوِ درجۂ آن بر ہیچ احدی مخفی نیست اگر خفا
ہست در حصولِ دست و بس حاسدے اگر از حسد انکار نماید و ناقصی از نقصِ خود جحود نماید معذور است سے

قاصرے گر کند این طائفہ را طعنِ قصور ۔۔۔ حاشَ لِلّٰہ کہ برارم بزبان این گلہ را
ہمہ شیرانِ جہان بستۂ این سلسلہ اند ۔۔۔ روبہ از حیلہ چسان بگسلد این سلسلہ را

وَالسَّلَامُ أَوَّلًا وَآخِرًا

مکتوب بست و ہشتم (۲۸)

نیز بخواجۂ عمک صدور یافتہ در علوِ حال آنا بعبارتے تحریر یافتہ است کہ موہم تنزل
و تبعد است مرحمت نامۂ گرامی کہ از روئے کرم نامزدِ این مخلص ساختہ بودند بورود آن
مبتہج گردید و بمطالعۂ آن مشرف گشت چہ نعمتی است کہ آزادان یادِ گرفتاران کنند و چہ
دولتیست کہ رسیدگان غمخوارگیِ مہجوران نمایند بیچارۂ مہجور چون خود را شایانِ وصال نیافت

بضرورت محمولِ زاویۂ ہجران گشت واز قُرب گریختہ بہ بُعد آرام گرفت واز اتصال بانفصال قرار یافت وچون دراختیارِ آزادی گرفتاری دید بہ منّت گرفتاری گزید ؎

چون طمع خواہد زمن سلطانِ دین
خاک بر فرقِ قناعت بعد ازین

بعباراتِ نامربوط واشاراتِ پراگندہ زیادہ برین چہ تصدیع ایشان نماید ثبّتنا اللّٰہ تعالیٰ وایّاکم علیٰ متابعۃِ سیّدِ المرسلین علیہ وعلیٰ آلہ من الصّلوات افضلہا ومن التسلیمات اکملہا

مکتوب بست ونہم (۲۹)

بشیخ نظام تھانیسری صدور یافتہ دربیانِ ترغیب دراداے فرائض ورعایت سُنن وآداب وقلّت مبالات دراداے نافلہ درجنبِ فرائض ومنع نمودن ازادائی نماز خفتن درنصفِ اخیر ازشب ومنع کردن ازتجویز نمودنِ خوردنِ آبِ مستعمل وضوء ومنع کردن از تجویز نمودنِ مریدان کہ سجدہ کنند عَصَمَنَا اللّٰہُ سُبْحَانَہٗ وَاِیَّاکُمْ عَنِ التَّعَصُّبِ وَالتَّعَسُّفِ وَنَجَّانَا وَاِیَّاکُمْ عَنِ التَّلَهُّفِ وَالتَّاَسُّفِ بِحُرْمَةِ سَیِّدِ الْبَشَرِ الْمَنْفِیِّ عَنْهُ زَیْغُ الْبَصَرِ عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهٖ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَتَمُّهَا وَمِنَ التَّسْلِیْمَاتِ اَکْمَلُهَا مقرِّباتِ اعمال یا فرائض اند یا نوافل نوافل را درجنبِ فرائض ہیچ اعتبار نیست اداے فرضی ازفرائض دروقتی ازاوقات بہ ازاداے نوافلِ ہزار سالہ است اگرچہ بہ نیّتِ خالص اداشود ہر نفلیکہ باشد ازصلوٰۃ وزکوٰۃ وصوم وذکر وفکر وامثالِ اینہا بلکہ گوئیم کہ رعایتِ سنّتے ازسُنن وادبی ازآداب درحینِ اداے فرائض نیز ہمین حکم دارد منقول است کہ روزے امیر المؤمنین حضرتِ فاروق رضی اللّٰہ تعالیٰ عنہ نمازِ بامداد را بجماعت گذاردند بعد از فراغ ازصلوٰۃ درقوم نگاہ کردند شخصے را ازاصحابِ خود دران وقت نیافتند فرمودند کہ

عیاض قال عمر لان اشہد صلوٰۃ الصبح فی جماعۃ احبّ الی ان اقوم لیلۃ ۲ مصحح

فلانی بجماعت حاضر نشد حاضران عرض کردند که او اکثر شب بیدار میباشد محتمل که درینوقت خوابش برده باشد فرمودند که اگر تمام شب خواب میکرد و نماز بامداد را به جماعت می گزارد بهتر می بود پس رعایتِ اَولیٰ واجتناب از مکروهی اگرچه تنزیهی باشد فکیف که تحریمی بمراتب از ذکر و فکر و مراقبه و توجه بهتر باشد آرے این امور با این رعایت واجتناب اگر جمع کند فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِیْمًا وَبِدُوْنِهٖ خَرْطُ الْقَتَادِ مثلاً تصدقِ دانگی در حسابِ زکوٰة همچنانکه از تصدقِ جبالِ عظام از ذهب بطریقِ نفل بمراتب بهتر است رعایتِ اولیٰ از آداب در تصدقِ آن دانگ مثلاً آنرا به فقیرِ قریب دادن نیز بمراتب ازان بهتر است پس نمازِ خفتن را در نصفِ اخیر از شب گزاردن و آن تاخیر را وسیلهٔ تاکیدِ قیامِ لیل ساختن بسی مستنکر باشد چه نزدِ حنفیه رضی الله تعالیٰ عنهم ادای نمازِ خفتن در انوقت مکروه است ظاهرا ازین کراهت کراهتِ تحریمه اراده دارند زیرا که ادای نمازِ خفتن را تا نصفِ لیل مباح داشته اند و از نصف آن طرف مکروه گفته اند پس مکروهی که مقابلِ مباح است مکروهِ تحریمی است و نزدِ شافعیه در آنوقت ادای نمازِ خفتن جائز نیست پس بواسطهٔ قیامِ لیل وحصولِ ذوق وجمعیت در آنوقت مرتکبِ این امر گشتن بسیار مستنکر است از برای این غرض تاخیرِ ادای وتر هم کافیست و آن تاخیر مستحب است هم در تر در وقتِ نیک ادا می یابد و هم غرضِ قیامِ لیل و بیداریِ وقتِ سحر میسر گردد پس ترکِ این عمل باید نمود و صلواتِ گذشته را قضا باید کرد امامِ اعظم کوفی رضی الله تعالیٰ عنه بواسطهٔ ترکِ ادبی از آدابِ وضوی نمازِ چهل ساله را قضا فرمودند و ایضاً آبِ مستعمل که ازالهٔ حدث نموده باشد یا به نیتِ قربت استعمال کرده باشند در وضو تجویز نه کنند که مردم آن آب را بخورند که آن آب نزدِ امامِ اعظم نجسِ مغلظ است و فقها منعِ خوردنِ آن آب کرده اند و خوردنِ آنرا مکروه داشته اند آرے

بقیۂ آبِ وضو را خوردن شفا گفته اند اگر از اعتقاد کسے طلب نماید از آن آب بدهند
این فقیر را درین دفعه در دهلی مثلِ این ابتلا واقع شده بود بعضی از یاران را در واقعه نموده بود
که آب مستعمل وضوی فقیر را بخورند والا ضررِ عظیم لاحق خواهد شد هر چند دفع کرد فائده نکرد کتب
فقهیه رجوع نمود مخلصی پیدا شد که اگر بعد از تثلیثِ غسل نیتِ قربت نکند در مرتبۂ چهارم
آب مستعمل نمی شود باین حیله تجویز نموده آب غسلِ چهارم را بے نیتِ قربت بخورد نش
داد و ایضاً مردمِ معتمد نقل کرده اند که بعضی از خلفاءِ شما مریدانِ ایشان سجده میکنند
بزمین بوس هم کفایت نمیکنند شناعتِ این فعل اظهر من الشمس است منع شان بکنید
و تاکید در منع نمائید اجتنابِ این قسم افعال از همه کس مطلوب است علی الخصوص شخصی که
باقتداءِ خلق خود را برآورده باشد اجتنابِ این قسم افعال او را از اشدِ ضروریات است
که مقلدانِ باعمالِ او اقتدا خواهند کرد و در بلا خواهند افتاد و ایضاً علومِ این طائفه علومِ
احوال است و احوال مواریثِ اعمال اند کسی را از علومِ احوال میراث بود که اعمال را
درست کرده باشد و بحقِ آن قیام نموده و اعمال را تصحیح وقتی میسر شود که اعمال را بشناسد
و کیفیتِ هر عمل بداند و آن علمِ احکامِ شرعی است از نماز و روزه و سائرِ فرائض و علمِ
معاملات و نکاح و طلاق و مبایعات و علمِ هر چیز که حق سبحانه و تعالی برو واجب ساخته است
و او را بدان دعوت فرموده است و این علوم اکتسابیه است از آموختنِ آن هیچکس را چاره
نیست و علم میانِ دو مجاهده است یکے مجاهده در طلبِ آن قبل از حصول و مجاهدۂ دوم
در استعمالِ آن بعد از حصول پس باید همچنانکه در مجلس شریف از کتبِ تصوف مذکور
میشود از کتبِ فقهیه نیز مذکور شود و کتب فقهیه بعبارات فارسی بسیار اند مثل مجموعه خانی و
عمدة الاسلام و کنز فارسی بلکه از کتبِ تصوف اگر مذکور نشود باک نیست که آن باحوال تعلق دارد

و در قال و قیل نمی آید و از کتبِ فقهی مذکور ناشدن احتمالِ ضرر دارد و زیادت چه اطناب نماید اَلْقَلِیْلُ یَدُلُّ عَلَی الْکَثِیْرِ ؎

اندکے پیشِ تو گفتم غمِ دل ترسیدم
که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است

رَزَقَنَا اللّٰہُ سُبْحَانَهٗ وَاِیَّاکُمْ کَمَالَ اتِّبَاعِ حَبِیْبِهٖ عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ

مکتوب سی ام (۳۰)

در بیانِ شہودِ آفاقی و انفسی و تفرقہ در میانِ شہودِ انفسی و تجلیِ صوری و در بیانِ علوِ شانِ مقامِ عبدیت و مطابقتِ علومِ آن مقام با علومِ شرعیہ و مَا یُنَاسِبُ ذٰلِكَ ملا محمد صدیق کہ از جملۂ قدیم الخدمتانِ این درگاہ است سفر مودند کہ این مکتوب نیز بشیخ نظام تھانیسری صدور یافتہ است شَرَّفَکُمُ اللّٰہُ سُبْحَانَهٗ بِکَمَالِ الْاِتِّبَاعِ الْمُحَمَّدِیِّ وَزَیَّنَکُمْ بِالزِّیِّ السَّنِیِّ الْمُصْطَفَوِیِّ عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهٖ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّحِیَّاتِ اَکْمَلُهَا نمیدانم چہ نویسم اگر سخن از جنابِ قدسِ مولای خود تعالی و تقدس بر زبان می آرم محض کذب و افترا کردہ باشم جنابِ کبریائی او ازان بلند است کہ زبان زدہ مثلِ من ہرزہ گوئی گردد چون از بیچون چہ گوید محدث از قدیم چہ جوید مکانی در لا مکانی تا چند پوید بیچارہ از بیرونِ خود چیزے ندارد و در ماورائے خود گزرے ندارد ؎

ذرہ گر بس نیک و ر بس بد بود
گرچہ عمرے تگ زند در خود بود

این معنی ہم در سیرِ انفسی کہ نہایت کار پیشتر شود میسر است حضرت خواجۂ بزرگ خواجہ نقشبند قَدَّسَ اللّٰہُ تَعَالٰی سِرَّهُ الْاَقْدَسَ فرمودہ اند اہل اللہ بعد از فنا و بقا ہرچہ می بینند

درخود می بینند و هرچه می شناسند درخود می شناسند و حیرت ایشان در وجود خود است وَفِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ پیش ازین هرسیرے که هست داخل سیر آفاقی است که حاصلش بیحاصلی است و اطلاق لفظ بیحاصلی نسبت بحصول اصل مطلب است والّا آن نیز از جملهٔ شرائط و معدّات است از شهود انفسی کسے در توهم نیفتند و آنرا در رنگ شهود و تجلی صوری که در نفس متجلّی له است تخیّل نکند حاشا و کلا تجلی صوری هر قسم که باشد داخل سیر آفاقی است و در مرتبهٔ علم الیقین حاصل است و شهود انفسی در مرتبهٔ حق الیقین است که نهایت مراتب کمال است و اطلاق لفظ شهود درینمقام از تنگی میدان عبارت است والّا همچنانکه مطلب ایشان بیچون و بیچگونه است نسبت ایشان بآن مطلب نیز بیچون و بیچگونه است چون را به بیچون راه نیست. مثنوی

اتصالے بے تکیّف بے قیاس — هست رب الناس را با جان ناس

لیک گفتم ناس را نسناس نه — ناس غیر از جان جان اشناس نه

ومنشاء توهم اتحاد شهود انفسی با شهود صوری مذکور حصول بقای تشخص است در هر دو مقام چه تجلی صوری منفی نیست اگرچه فی الجمله رفع قیدی از قیود می نماید امّا تا حد فنا نمیرساند پس بقیهٔ وجود سالک دران تجلی حاصل است و سیر انفسی خود بعد از فنائے اتم و بقائے اکمل است پس لاجرم از قلت معرفت تفرقه درمیان این دو بقا نمی توانند کرد ناچار حکم باتحاد می نمایند اگر معلوم کنند که بقائے ثانی نزد ایشان معتبر به بقائے بالله است و آن وجود را وجود موهوب حقانی می گویند شاید ازین توهم خلاص شوند اینجا کسے نگوید که بقائے بالله عبارت از یافتن خود است عین حق تعالی و تقدس نه چنین است اگر اینمعنی از بعضے عبارات اینقوم مستفاد شود آنرا جواب گوئیم که این بقا در مقام جذبه بعضی را

بعد از استہلاک و اضمحلال کہ شبیہ بہ فنا است دست میدہد و اکابر نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم تعبیر از ان بوجود عدم می کنند و این بیش از فنا است این را زوالی متصور است بلکہ واقع است گاہی اورا از وی می ستانند و گاہی باز میدہند و بقائی کہ بعد از فنائی اتم است از زوال مصون و از خلل محفوظ است فنائی ایشان فنائی دائمی است در عین بقا فانی است و در عین فنا باقی فنا و بقا کہ زوال پذیرند از جملہ احوال و تلوینات است و در ما نحن بصددہٖ نہ چنین است حضرت خواجہ نقشبند قدس اللہ تعالیٰ سرہٗ فرمودہ اند وجود عدم بوجود بشریت عود میکند اما وجود فنا بوجود بشریت عود نمیکند پس ہر آئینہ وقت ایشان دائمی باشد و حال ایشان سرمدی بل لا وقت لہم و لا حال کہ ما یشان با موقت اوقات است و سائلہ ایشان با محول احوال پس قبول زوال مخصوص بوقت و حال گشت و آنکہ از حال و وقت گذشت از زوال محفوظ ماند ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰہِ یُؤْتِیْہِ مَنْ یَّشَاءُ وَاللّٰہُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ کسی گمان نکند کہ دوام وقت باعتبار بقائے آن وقت از تعین وغیرہ اطلاق کردہ اند کلا بل الدوام بعین الوقت و الاستمرار لنفس الحال اِنَّ الظَّنَّ لَا یُغْنِیْ مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا بل نقول اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ سخن بتطویل انجامید بر سر اصل سخن آئیم گوئیم کہ چون مجال سخن در فضائے قدس ایزدی جل شانہ نیست پس از مقام بندگی و ذل و انکسار خود سخن کنیم مقصود از خلقت انسانی اداء وظائف بندگی است و اگر در ابتداء و وسط عشق و محبت دادہ اند مقصود قطع تعلق اوست از ما دون جناب قدس جل سلطانہ عشق و محبت ہم از مقامہ نیستند از برائے حصول مقام عبودیت اند بندہ خدا جل شانہ وقتی شود کہ از گرفتاری و بندگی غیر او تعالیٰ بتمام خالص شود و عشق و محبت وسیلہ انقطاع بیش نیستند

لہذا نہایتِ مراتبِ ولایت مقامِ عبدیت است در درجاتِ ولایت فوقِ عبدیت مقامی نیست درین مقام خودرا با مولائی خود ہیچ مناسبت نمی یابد اِلّا الْاِحْتِیَاجَ مِنْ جَانِبِہٖ وَالْاِسْتِغْنَاءُ الْاَتَمُّ ذَاتًا وَّصِفَۃً مِّنْ جَانِبِ الْمَوْلٰی تَعَالٰی وَتَقَدَّسَ نہ آنست کہ ذاتِ خودرا با ذاتِ او تعالٰی و صفاتِ خودرا با صفاتِ او عزّ سلطانہ و افعالِ خودرا با افعالِ او سبحانہ بہ ہیچ وجہ مناسب داند اطلاقِ ظلّیت ہم از جملہ مناسبات است ازین ہم منزہ مینمایند او را سبحانہ خالق و خودرا مخلوق میدانند بیش ازین ہیچ چیز جرأت نمی نمایند توحیدِ فعلی کہ جمعی را در اثنای راہ دست میدہد و فاعل جز حق را سبحانہ نمی یابند این بزرگواران میدانند کہ خالقِ این افعال یکیست نہ مباشرِ آن افعال کہ این سخن خود بحدِ زندقہ رسانند این را بمثالی واضح گردانیم مثلاً شعبدہ بازی در پردہ نشستہ صورتہائے جماد چند را در حرکت می آرد و افعالِ غریبہ در انہا ایجاد مینماید جماعۂ کہ حدید البصر اند میدانند کہ فاعلِ این افعال دران صورتہائی جمادیہ آن شخص پردہ نشین است اما مباشرِ این افعال ہمان صور اند لہذا میگویند کہ صورت متحرک است نمیگویند کہ شعبدہ باز متحرک است نفس الامر درین حکم محق اند شرائع انبیا عَلَیْہِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ بہمین حکم ناطق اند و حکم بوحدتِ فعل از جملہ سکریات است بَلِ الْحَقُّ الصَّرِیْحُ اَنَّ الْفَاعِلَ مُتَعَدِّدٌ وَّخَالِقَ الْاَفْعَالِ وَاحِدٌ و ہمچنین است کلامی کہ در توحیدِ وجود گفتہ اند مبنای آن سکرِ وقت و غلبۂ حال است علامتِ درستیِ علومِ لدنیہ مطابقت است با صریحِ علومِ شرعیہ اگر سرِ مو تجاوز است از سکر است وَالْحَقُّ مَا حَقَّقَہُ الْعُلَمَاءُ مِنْ اَہْلِ السُّنَّۃِ وَالْجَمَاعَۃِ وَمَا سِوٰی ذٰلِکَ اِمَّا زَنْدَقَۃٌ وَّاِلْحَادٌ اَوْ سُکْرُ وَقْتٍ وَّغَلَبَۃُ حَالٍ و این تمام مطابقت در مقامِ عبدیت میسر است در ماورای این نحوی از سکر متحقق است

گر بگویم شرح این بیحد شود

شخصے از خواجہ نقشبند قدس اللہ تعالیٰ سرہ الاقدس سوال کرد کہ مقصود از سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود نفرمودند تا معرفت زاید بر معارف شرعیہ حاصل کند اگرچہ در راہ امور زایدہ پیدا میشوند اما اگر بنہایت رسانند آن زواید ہبائ منثور میگردند و ہمان معارف شرعیہ بروجہ تفصیل معلوم میگردند و از ضیق استدلال بہ فضائی اطلاق کشف می آیند یعنی ہمچنانکہ نبی علیہ الصلوٰۃ والسلام آن علوم را از وحی اخذ میکرد این بزرگواران بطریق الہام آن علوم را از اصل اخذ میکنند علماء این علوم را از شرائع اخذ کردہ بطریق اجمال آوردہ اند ہمان علوم چنانکہ انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات حاصل بود تفصیلاً وکشفاً ایشان را نیز ہمان نہج حاصل میشود اصالت وتبعیت درمیان است باین قسم کمال از اولیاء کمل بعضے ایشان را بعد از قرون متطاولہ واز منہ متباعدہ انتخاب می فرمایند بخاطر بود کہ یک مسئلہ اجمالی استدلالی را مفصل بنویسم اما کاغذ کوتاہی کرد شاید حکمت خداوندی جل سلطانہ درین بودہ باشد۔ والسلام ؛

مکتوب سی و یکم (۳۱)

بہ شیخ صوفی صدور یافتہ دربیان حقیقت ظہور توحید وجودی و قرب و معیت ذاتی او تعالیٰ و تقدس و گذشتن ازین مقام با بعضے اسولہ و اجوبہ کہ تعلق بتحقیق این مقام دارند ثبتنا اللہ سبحانہ وتعالیٰ علی متابعۃ سید المرسلین علیہ وعلی آلہ وعلیہم وعلی الہم من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات اکملہا شخصے کہ در مجلس شریف ایشان

نقل کرد که یکے از درویشانِ بیان شیخ نظام تھانیسری در آن مجلس ازین فقیر مذکور ساخت و گفت که او انکار وحدتِ وجود مینماید آن شخصِ ناقل ازین فقیر التماس نمود که آنچه حقیقت است درین باب بخدامِ ایشان بنویس که مردم ازین نقل تا چه فرا گیرند و در سوءِ ظن نیفتند که اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ اجابةً لمسؤله بچند کلمه مصدع گشت مخدوما مکرما معتقدِ فقیر از خوردی بازِ مشربِ اهلِ توحید بود والدِ فقیر قدس سره بظاهر برهمین مشرب بوده اند و بر سبیلِ دوام بهمین طریق اشتغال داشته اند با وجودِ حصولِ نگرانی تمام در باطن بجانبِ مرتبهٔ بی کیفی داشته اند و بحکمِ ابنُ الفقیه نصفُ الفقیه فقیر را ازین مشرب از روئے علم حظِ وافر بود و لذتِ عظیم داشت تا آنکه حق سبحانه و تعالی بمحضِ کرمِ خویش بخدمتِ ارشاد پناهی حقائق و معارف آگاهی مؤیدِ الدینِ الرضی شیخنا و مولانا و قبلتنا محمد الباقی قدّسنا الله تعالی بسرّه رسانید و ایشان به فقیر طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه تعلیم فرمودند و توجهِ بلیغ بحالِ این مسکین مرعی داشتند بعد از ممارستِ این طریقهٔ علیه در اندک مدت توحیدِ وجودی منکشف گشت و غلوّی درین کشف پیدا شد علوم و معارفِ این مقام فراوان ظاهر گشتند و کم دقیقه از دقائقِ این مرتبه مانده باشد که آنرا منکشف نگردانیدند دقائقِ معارفِ شیخ محی الدین ابن العربی را کما ینبغی لائح ساختند و تجلی ذاتی که صاحبِ فصوص آنرا بیان فرموده است و نهایتِ عروج جز آن را نمی داند و در شانِ آن تجلی میگوید وما بعدَ هذا الّا العدمُ المحض بآن تجلی ذاتی مشرف گشت و علوم و معارفِ آن تجلی را که شیخ مخصوص بخاتم الولایة میداند نیز به تفصیل معلوم شدند و سکرِ وقت و غلبهٔ حال درین توحید بحدے رسید که در بعضی عریضها که بحضرت خواجه نوشته بود این دو بیت را که سراسر سکر است نوشته بود. رباعی

اے دریغا کین شریعت ملتِ اعمائی است ملتِ ما کافری و ملتِ ترسائی است

کفر و ایمان زلف و روی آن پری زیبائی است — کفر و ایمان هر دو اندر راه ما یکتائی است

و این حال تا مدتی مدید کشید و از شهور بسنین انجامید ناگاه عنایت بی‌غایت حضرت الله جل سلطانه از دریچهٔ غیب در عرصهٔ ظهور آمد پردهٔ روپوش بیچونی و بیچگونی را برانداخت علوم سابق که منبی از اتحاد و وحدت وجود بود و اندر رو بزوال آوردند و احاطه و سریان و قرب و معیت ذاتیه که دران مقام منکشف شده بود مستتر گشتند و بیقین یقین معلوم گشت که صانع را جل شانه با عالم ازین نسبتهای مذکوره هیچ ثابت نیست احاطه و قرب او تعالی علمی است چنانچه مقرر اهل حق است شکر الله تعالی سعیهم و او سبحانه با هیچ چیز متحد نیست او تعالی و تقدس و عالم عالم او سبحانه بیچون و بیچگونه است و عالم سراسر بداغ چونی و چگونگی متسم بیچون را عین چون نتوان گفت واجب تعالی را عین ممکن نتوان خواند قدیم هرگز عین حادث نشود ممتنع العدم عین جائز العدم نگردد انقلاب حقائق محالست عقلا و شرعا و صحت حمل یکی بر دیگرے ممتنع است اصلا و راسا عجب است که شیخ محی الدین و تابعان او ذات واجب تعالی را مجهول مطلق میگویند و محکوم علیه بهیچ حکمی نمیدانند مع ذلک احاطه ذاتی و قرب و معیت ذاتیه اثبات مینمایند و ما هو الا الحکم علی الذات تعالی و تقدس فالصواب ما قاله العلماء من اهل السنة من القرب العلمي والاحاطة العلمية و در زمان حصول علوم و معارف منافی مشرب توحید وجودی این فقیر را اضطراب تمام بود که در ماوراء این توحید امر دیگر عالی تر نمیدانست و بتضرع و زاری دعا میکرد که این معرفت زائل نگردد تا آنکه حجب بتمام از روی کار زائل گشتند و حقیقت کما ینبغی منکشف شد و معلوم گشت که عالم هرچند مرایای کمالات صفاتی است و مجالی ظهورات اسمائی اما مظهر عین ظاهر نیست و ظل عین اصل نه چنانکه مذهب اهل توحید وجودیست

این مبحث بمثالے واضح گردد مثلاً عالمی ذوفنونے خواست کہ کمالاتِ متنوعۂ خودرا در
عرصۂ ظہور جلوہ دہد و خفایائے مستحسنۂ خودرا در معرضِ وضوح آرد ایجادِ حروف و اصوات
نمود و در مرایائے آنہا آن کمالاتِ مخفیہ را ظاہر ساخت درینصورت نتوان گفت کہ
این حروف و اصوات کہ مجالے و مرایائے آن کمالاتِ مخفیہ شدہ اند عین آن کمالات اند
یا محیطِ آن کمالات اند بالذات یا قریب اند بآنہا بالذات یا معیتِ ذاتیہ دارند بلکہ نسبت
درمیانِ ایشان دالیت و مدلولیت است حروف و اصوات دوال بیش نیستند
بران کمالات و آن کمالات بر صرافتِ اطلاقِ خود اند آن نسبتہا کہ پیدا شدہ است از روے
اوہام و خیالات است فی الحقیقۃ ازان نسبتہا ہیچ ثابت نیست لیکن چون درمیان آن کمالات
و این حروف و اصوات مناسبتِ ظاہریۃ و مظہریۃ و مدلولیۃ و دالیۃ متحقق است ہمین مناسبت
بعضے را بواسطۂ بعضے عوارض باعثِ حصولِ آن نسبتہائے وہمیہ میگردد و نفس الامر آن کمالات
از جمیعِ این نسب معرا و مبرا است و ما نحن فیہ نیز غیر از علاقۂ دالیۃ و مدلولیۃ و ظاہریۃ و مظہریۃ
نیست عالم علم بر وجودِ صانع خود است تعالیٰ و تقدس و مظہر است مر ظہورِ کمالاتِ اسمائی
و صفاتی او را سبحانہ و ہمین علاقہ بعضے را بواسطۂ بعضے عوارض باعثِ بعضی احکامِ وہمیہ
میگردد بعضے را کثرتِ مراقباتِ توحید برین احکام می آرد کہ صورتِ آن مراقبات
در متخیلہ نقش مے بندد و بعضے دیگر را علمِ توحید و تکرارِ آن بنحوی از ذوق بآن احکام
می بخشد و این ہر دو صورتِ توحید معلول اند و داخلِ دائرۂ علم بحال کاری ندارند و بعضی
دیگر را منشأ این احکام غلبۂ محبت است کہ بواسطۂ استیلاءِ حبِ محبوب غیرِ محبوب از نظرِ
محب می خیزد و جز محبوب ہیچ نمی بیند نہ آنکہ در نفس الامر غیرِ محبوب ہیچ نیست کہ آن
مخالفِ حس و عقل و شرع است و گاہے ہمین محبت باعثِ حکم باحاطہ و قرب ذاتی میگردد

واین قسم توحید اعلی از دو قسم سابق است و داخل دائرهٔ حال هر چند مطابق نفس الامر و
موافق شریعت نیست و تطبیق آن بشریعت و نفس الامر تکلف محض است در رنگ تکلفات
باردهٔ فلسفیه که اسلامیین اینها میخواهند که اصول فاسدهٔ خود را بقوانین شرعیه مطابق سازند
کتاب اخوان الصفا و مثل آن ازین قبیل است غایةُ ما فی الباب خطای کشفی حکم خطای
اجتهادی دارد که ملامت و عتاب ازان مرفوع است بلکه یک درجه از درجات صواب در
حق او متحقق است این قدر تفاوت دارند که مقلدان مجتهد حکم مجتهد دارند و درجه از درجات
صواب بر تقدیر خطا نیز مییابند بخلاف مقلدان اهل کشف که معذور نیستند و از درجهٔ
صواب بر تقدیر خطا محروم اند چه الهام و کشف بر غیر حجت نیست و قول مجتهد بر غیر حجت است
پس تقلید اول بر تقدیر احتمال خطا جائز نباشد و تقلید ثانی بر تقدیر احتمال خطا جائز است
بلکه واجب و شهود بعضی از سالکان که در مرایائے تعینات کونیه است نیز از قبیلهٔ احکام سابقه
است و این شهود را شهود وحدت در کثرت یا شهود احدیت در کثرت نامیده اند زیرا که واجب
تعالی و تقدس که بیچون و بیچگونه است هرگز در مرایائے چونی نگنجد و در مجالی چندی نیاید.
لامکانی در مکان گنجائش ندارد بیچون را بیرون دائرهٔ چون باید جست لامکانی را ماورائے
مکان باید طلبید آنچه در آفاق و انفس دیده میشود آیات اوست سبحانه و تعالی و تقدس قطب
دائرهٔ ولایت یعنی حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس فرموده اند که هر چه
دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است بحقیقة کلمهٔ لا نفی آن باید کرد **بیت**

در تنگنائے صورت معنی چگونه گنجد — در کلبهٔ گدایان سلطان چه کار دارد
صورت پرست غافل معنی چه داند آخر — کو با جمال جانان پنهان چه کار دارد

اگر گویند که در عبارات اکثر مشائخ چه نقشبندیه و چه غیر ایشان واقع شده است که صریح است

ودر وحدتِ وجود واحاطه وقرب ومعیتِ ذاتیه ودر شهودِ وحدت در کثرت واحدیت در کثرت
جواب گوئیم که این احوال وشهود در توسّطِ احوال ایشانرا روئے داده باشد وبعد ازان
ازین مقام گزرانیده باشد چنانچه این فقیر از احوالِ خود در ماتقدّم نوشته است جوابِ
دیگر آنست که جمعی را با وجود نگرانیِ تام در باطن بجانبِ احدیتِ صرف ظاهرِ ایشانرا که کثرتِ
بین است بآن احکام وآن شهود مشرف بیسازند ودر باطن نگرانِ احدیت اند ودر ظاهر
مشاهدِ مطلوب اند در کثرت چنانچه از حالِ والدِ خود خبر داده است در اوائلِ این مکتوب۔
وتحقیقِ این جواب بتفصیل در رساله که در تحقیقِ مراتبِ وحدتِ وجود نوشته است نوشته شده
است این مقام تحملِ زیادتی بر انچه مذکور شد ندارد گفته نشود که چون در نفسِ امر وجوداتِ متعدده با
وقرب واحاطه ذاتیه نباشد وشهودِ وحدت در کثرت مطابقِ واقع نباشد پس حکمِ این بزرگواران
کاذب باشد چه غیرِ مطابقِ واقع ونفس الامر است زیرا که جواب گوئیم که این بزرگواران باندازهٔ
شهودِ خود این حکم کرده اند ودر رنگِ آنکه شخصے حکم کند بآنکه صورتِ زید را در مرآت دیده ام
این حکم نیز مطابقِ واقع نیست چه در مرآت آنصورت را ندیده است چه صورت در مرآت
اصلا نیست تا دیده شود آن شخص را درین حکم عرفاً کاذب نگویند هرچند مطابقِ نفس الامر
نباشد که او درین حکم معذور است وملامتِ کذب از وی مرفوع است کما مرّ سابقاً
مقصود از اظهارِ احوال که شایانِ استتار اند آنست تا دانسته شود که اگر قبولِ وحدتِ وجود
بوده است از کشف بوده است نه از روئے تقلید واگر انکار است هم از الهام است
گنجائشِ انکار ندارد هرچند بر غیر حجت نیست جوابِ دیگر از برائے دفعِ شبهه کذب
آنست که افرادِ عالم با یکدیگر در بعضے امور اشتراک دارند ودر بعضے دیگر امتیاز وچنین
است اشتراکِ ممکن با واجب تعالی وتقدس در بعضے امورِ عرضیه هرچند بالذات ممتاز اند

پس بر تقدیرِ غلبۂ محبت مابہ الامتیاز از نظر مختفی میگردد و مابہ الاشتراک در نظر مے ماند پس درینصورت اگر حکم بعینیتِ یک دیگر کنند مطابقِ واقع خواہد بود و کذب را اصلاً مجال نخواہد ماند و احاطۂ ذاتی و مثلِ آنرا نیز بر ہمین قیاس باید کرد وَالسَّلَامُ ؁

مکتوب سی و دوم (۳۲)

بہ مرزا حسام الدین احمد صدور یافتہ در بیانِ کمال کہ مخصوص باصحاب کرام است رضوانُ اللہِ تعالیٰ علیہم و از اولیا کم کسے بآن کمال مشرف شدہ است و در حضرتِ مہدی بر وجہِ اَتم ظہور خواہد یافت و آن کمال فوق نسبتِ جذبہ و سلوک است و در بیانِ آنکہ کمالِ صناعت بتلاحقِ افکار است و زیادتیِ آن بہ تتابعِ انظار نسبتِ پیر اگر ہمان صرافت بماند موجبِ نقصان است مرید رشید تواند کہ آنرا کامل سازد و دایماً ذلک۔ التفات نامۂ گرامی ورود یافت لِلّٰہِ سُبْحَانَہٗ الْحَمْدُ وَالْمِنَّۃُ۔ کہ دور افتادگان از یاد نرفتہ اند و بہ تقریبی مذکور میگردند۔ ع

بارے بہیچ خاطرِ خود شاد میکنم

از عدمِ دریافتِ نسبتِ خاصۂ پیرِ دستگیر عَلَیْہِ الرَّحْمَۃُ نوشتہ بودند سبب آنرا پرسیدہ مخدوما شرحِ امثالِ این سخنان بطریقِ تحریر بلکہ تقریر ہم مناسب نمی نماید تا در فہم کسے چہ در آید و از انجا چہ فرا گیرد حضور بشرطِ حُسنِ ظن یا طولِ صحبت ہر ہیچ کہ باشد در کار است وَ دُوْنَہٗ خَرْطُ الْقَتَادِ۔ ؎

آسودہ شبے باید و خوش مہتابے
تا با تو حکایت کنم از ہر بابے

امّا بحکم سوالے را جوابے باید اینقدر وامی نماید کہ ہر مقامی را علوم و معارف دیگر است

واحوال ومواجید دیگر در مقامی مناسب ذکر وتوجہ است ودر مقام دیگر تلاوت ونماز است مقامی
مخصوص بجذبہ است ومقامی بسلوک ومقامی باین ہر دو دولت ممتزج است ومقامی است
کہ از ہر دو جہت جذبہ وسلوک جدا است نہ جذبہ را با و مناسبتے ونہ سلوک را بآن تعلقی این مقام
بس شگرف است اصحاب آن سرور عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہٖ وَعَلَیْہِمْ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَفْضَلُہَا
وَمِنَ التَّسْلِیْمَاتِ اَکْمَلُہَا باین مقام ممتاز اند وباین دولت عظمی مشرف صاحب این مقام
امتیاز تمام است از ارباب مقامات دیگر ومشابہتے بایکدیگر کمتر دارند بخلاف ارباب مقامات
دیگر کہ بایک دیگر مشابہتے دارند وَلَوْ بِوَجْہٍ دُوْنَ وَجْہٍ این نسبت از گذشت اصحاب
کرام در حضرت مہدی عَلَیْہِمُ السَّلَامُ بر وجہ اتم ظہور خواہد یافت انشاء اللہ تعالیٰ از مشائخ
طبقات رحمہم اللہ سبحانہ کم کسے ازین مقام خبر دادہ است فکیف کہ از علوم ومعارف آن سخن
کردہ باشد ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰہِ یُؤْتِیْہِ مَنْ یَّشَآءُ وَاللّٰہُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ نمایۃ مافی الباب
اصحاب کرام را این نسبت عزیز الوجود در اول قدم بظہور می آمد وبمرور بکمال میرسید
ودیگرے را اگر باین دولت مشرف می سازند بر قدم نسبت اصحاب کرام تربیت دہند
بعد از قطع منازل جذبہ وسلوک وطی علوم ومعارف آنہا باین دولت عظمی مستسعد
خواہد گشت ودر ابتدا ظہور این نسبت مخصوص ببرکت صحبت سید البشر است عَلَیْہِ وَعَلٰی
اٰلِہٖ الصَّلَوَاتُ وَالتَّحِیَّاتُ وَالْبَرَکَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ اما تواند بود کہ از متابعان او نیز کسے را
باین برکت مشرف سازند تا صحبت او نیز در ابتدا سبب ظہور این نسبت علیہ گردد۔ ؎

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید — دیگران ہم بکنند آنچہ مسیحا میکرد

درین وقت درین نسبت ہم اندراج النہایۃ فی البدایۃ متحقق شود چنانکہ در صورت تقدم
جذبہ بر سلوک متحقق است زیادہ برین بیان گنجائش ندارد۔ للشعر

؎ یعنی فیض حق سبحانہ عنایت میفرماید بر کرا خواہد وحق سبحانہ مدد وہ فضل عظیم است۔ دین کریمہ ہست واقعہ در سورہ جمعہ در پارہ قدسمع ۔

وَمَن بَعدِ هٰذا مَا یَدِقُّ صِفَاتُهُ وَمَا کَتمُهُ اَحظیٰ لَدَیهِ وَاَجمَلُ

بعد ہذا اگر ملاقات واقع شد و از جانب مستمعان مَظِنّۂ حسنِ استماع دریافت شد از ین مقام انشاء الله تعالی در معرضِ ظہور خواہد آورد وَهُوَ سُبحَانَهُ المُوَفِّقُ در بابِ بعضی از یاران قلمی فرموده بودند این فقیر از زلّاتِ ایشان درگذراند حق سبحانه و تعالی ارحم الراحمین است عفو نماید امّا یاران را نصیحت فرمایند که در حضور و غیبت در مقامِ آزار نباشند و تغیرِ اوضاعِ خود نکنند اِنَّ اللهَ لَا یُغَیِّرُ مَا بِقَومٍ حَتّٰی یُغَیِّرُوا مَا بِاَنفُسِهِم وَاِذَا اَرَادَ اللهُ بِقَومٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُم مِن دُونِهِ مِن وَّالٍ در بابِ بیانِ شیخ الهداد خصوصاً نوشته بودند فقیر را هیچ مضائقه نیست امّا ندامت از تغیرِ وضعِ خود مشار الیه را درکار است که اَلنَّدَمُ تَوبَةٌ استشفاع فرعِ ندامت است بهر تقدیر فقیر از جانبِ خود در مقامِ گذشت است جانبِ دیگر را ایشان دانند دیگر سرِ هند را منزلِ خود تصور فرمایند علاقۂ محبت و نسبتِ هم پیرگی نه از آن قبیل است که بأمورِ عارضه گسسته گردد زیاده چه نویسد والسلام مخدوم زادها و سائرِ اہلِ بیت بدعا مخصوص اند بعد از تسویدِ این رقیمه بخاطر ریخت که سخن را در بابِ زلّاتِ یاران و عفو از آن واضح تر نویسد که در اجمال ابهام است تا چه مفهوم شود مخدوما عفو بر تقدیری مطلوب و متصوّر است که آن جماعه آن اوضاع را بد دانند و در مقامِ ندامت باشند و الّا عفو گنجایش ندارد و نوشته بودند که پیرِ دستگیر قدس سره این مقام را بشهادتِ این جماعه شیخ الهداد سپرده بودند این سخن بیانے می طلبد اگر سپردن باین معنی گفته اند که خدمتِ فقراء و آینده و رونده بکند و از آب و نانِ اینها خبردار باشد مسلّم است و اگر باین معنی گفته اند که تربیتِ جماعۂ طالبان بکند و در مقامِ شیخت بنشیند ممنوع است و در مرتبۂ اخیر از ملاقات بفقیر حضرت ایشان فرموده بودند که شما تجویز بکنید که شیخ الهداد از جانبِ ما رفته به بعضی طالبان

مشغولی بگوید و احوالِ بعضی را بما رساند که ما را تابِ حضور طلبیدن و مشغولی گفتن و احوال پرسیدن
نیست فقیر درین باب هم متوقف بود چون ضرورت شد فقیر هم آنقدر تجویز نمود این قسم تبلیغ از
جنسِ سفارتِ محض است علی الخصوص که مبتنی بر ضرورت باشد وَالضَّرُوْرَةُ تَتَقَدَّرُ بِقَدْرِهَا
پس آن سفارت هم مخصوص بزمانِ حیوةِ ایشان باشد بعد از ارتحالِ ایشان مشغولی گفتن
و حالِ طالبان پرسیدن داخلِ خیانت است نوشته بودند که نسبت پیرِ دستگیر باقی ماند
یعنی زیادتی و نقصان نه پذیرد مخدوما تکمیلِ صناعة بتلاحقِ افکار است نحوی که سیبویه
وضع کرده بود از افکارِ متاخران آن را ده چند زیاده ساخته اند همان صرافت ماندن خود عینِ
نقص است نسبتی که حضرتِ خواجه نقشبند داشتند در زمانِ حضرتِ خواجه عبد الخالق نبود قدّس
الله تعالی سِرَّهُمَا و علی هذا القیاس علی الخصوص که حضرتِ خواجهٔ ما در صددِ تکمیلِ این
نسبت بوده اند و آن را اتمام نرسیده است اگر حیوة وفا میکرد بارادهٔ خداوندی جل سلطانه
این نسبت را تا بکجا می بردند سعی کردن در عدمِ زیادتیِ آن مناسب نیست و فقیر نمیداند
که این نسبت چه طور باقی خواهد ماند شما خود نسبت علاحده دارید بنسبتِ ایشان مساس
ندارد این سخن مکرر در حضورِ ایشان مشخص شده بود شیخ الهداد فقیر نسبت را چه داند که چیست
نحوی از حضورِ قلبی داشت دیگران هم معلوم است که چه حالت است بر پا دارندهٔ آن نسبت
کیست وانمایند تا فقیر هم ممدِ آنکس باشند واقعات را اعتبار ننهند که خیالی اند صدقی ندارند
شیطان دشمنِ قویست از تسویلاتِ او امن متعسر است اِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللهُ تَعَالٰی و از سلب
نسبتهای مکتسبه نوشته بودند مخدوما آن سلب کردن باختیار نبود چنانکه در حضور مذکور شده بود
الحال هم آن سلب بر حالِ خود است زائل نشده آن را زائل تصور کردن خیال است آوازیکه
از دل شنوند با آن حالت کاری ندارد اخگری را که سرِ دیگ سازند و آتش از وی زائل می گردد

بعد از آب انداختن ہم آوازے دردے میماند نمی توان گفت کہ ہنوز آتش دروی مکنون نیست وقائع را اعتبار نیست این سخن اگر امروز پوشیدہ است منتظر باشند فردا انشاء اللہ تعالیٰ ظہور خواہد یافت چون شما بمبالغہ نوشتہ بودید بضرورت درجواب آن سخن گفتہ شد والا بے تقریب سخن کردن میسر نمی شود ❖

مکتوب (۳۳) سی و سیوم

بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدور یافت در بیان مذمت علماء سوء کہ بمحبت دنیا گرفتار اند وعلم را وسیلۂ حصول دنیا ساختہ ودر مدح علماء زہاد کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علما را محبت دنیا ورغبت دران کلف چہرۂ جمال شانست خلائق را اگرچہ ازیشان حصول فوائد است اما علم شان درحق ذاتہائے ایشان نافع نیامد ہرچند تائید شریعت وتقویت ملت برایشان مترتب است اما گاہ است کہ این تائید وتقویت از اہل فجور وارباب فتور ہم می آید چنانکہ سید انبیاء علیہ وعلیہم وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات از تائید آن مرد فاجر خبر دادہ اند وفرمودہ إِنَّ اللّٰهَ لَيُؤَيِّدُ هٰذَا الدِّيْنَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ دررنگ سنگ پارس اند کہ از مس وآہن ہرچہ باو رسد زر گردد واو فی حد ذاتہ بر حجریتہ خود است وہمچنین آتشی کہ در سنگ ونئے موضوع است عالم را ازان آتش حصول منافع است اما آن سنگ ونئے ازان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم درحق ذوات ایشان مضر آمد کہ حجت را برایشان تمام ساخت إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ عَالِمٌ لَمْ يَنْفَعْهُ اللّٰهُ بِعِلْمِهٖ چگونہ مضر نباشد علمیکہ نزد خدائے عزوجل عزیز است واشرف موجودات آنرا وسیلۂ دنیائے دنیہ از مال وجاہ وریاست ساختہ اند وحال آنکہ دنیا نزد حق تعالیٰ ذلیل وخوار است

وبدترینِ مخلوقات پس عزیزِ خدارا عزوجل خوار ساختن و ذلیل او را سبحانہ عزت دادن بغایت مستقبح است و فی الحقیقت معارضہ است بحق سبحانہ وتعالیٰ و تدریس و افتاء وقتی نافع آید کہ خالصاً لوجہ اللہ سبحانہ باشد و از شائبہ حبِ جاہ و ریاست و حصولِ مال و رفعت خالی باشد و علامتِ این خلوص زہد در دنیا است و بے رغبت بودن است از دنیا و ما فیہا علمائیکہ باین بلا ابتلا اند و بہ محبتِ این دنیہ گرفتار از علماءِ دنیا اند ایشانند علماءِ سوء و شرارِ مردم و لصوصِ دین و حال آنکہ ایشان خود را مقتدائی دین میدانند و بہترینِ خلائق می انگارند ویحسبون انھم علیٰ شیءٍ الا انھم ھم الکاذبون ہ استحوذ علیھم الشیطان فانساھم ذکر اللہِ اولئک حزب الشیطانِ الا ان حزب الشیطانِ ھم الخاسرون عزیزے شیطانِ لعین را دید کہ فارغ نشستہ است و از تضلیل و اغوا خاطر جمع ساختہ آن عزیز سِرّ آنرا پرسید لعین گفت کہ علماءِ سوءِ این وقت درین کار بامن خود مددِ عظیم کردند و مرا ازین مہم فارغ ساختند والحق درین زمان ہر سستے و مداہنتے کہ در امورِ شرعیہ واقع شدہ است و ہر فتورے کہ در ترویجِ ملت و دین ظاہر گشتہ است ہمہ از شومیِ علماءِ سوء است و فسادِ نیاتِ ایشان آرے علمائے کہ از دنیا بے رغبت اند و از حبِ جاہ و ریاست و مال و رفعت آزاد از علماءِ آخرت اند و ورثۂ انبیا اند علیہم الصلوات والتسلیمات و بہترینِ خلائق ایشانند کہ فردائے قیامت سیاہیِ ایشانرا بخونِ شہدائے فی سبیل اللہ وزن خواہند کرد و پلۂ این سیاہی خواہد چربید ونوم العلماءِ عبادۃٌ در شانِ ایشان متحقق است ایشانند کہ جمالِ آخرت در نظرِ شان مستحسن آمدہ و قباحتِ دنیا و شناعتِ آن مشاہد گشتہ آنرا بنظرِ بقا دیدند و این را بداغِ زوال متسم یافتند لاجرم خود را بباقی سپردند و از فانی باز داشتند شہودِ عظمتِ آخرت ثمرۂ شہودِ عظمتِ جلالِ لایزال است و ذلیل داشتنِ دنیا و ما فیہا از لوازم

شہود عظمتِ آخرت است لِاَنَّ الدُّنیَا وَالاٰخِرَةَ ضَرَّتَانِ اِنْ رَضِیَتْ اِحْدٰھُمَا سَخِطَتِ الْاُخْرٰی اگر دنیا عزیز است آخرت خوار است واگر دنیا خوار است آخرت عزیز است جمع این دو امر از قبیلِ جمعِ اضداد است ۔ ع ما احسن الدین والدنیا لو اجتمعا آرے جمعی از مشائخ کہ از خود و با لیتِ خود بتمام برآمده اند بواسطۂ بعضے نیاتِ حقانیہ اختیارِ صورتِ اہلِ دنیا نموده اند و بظاہر راغب مینمایند فی الحقیقت ہیچ تعلقے ندارند و از ہمہ فارغ و آزاد اند رِجَالٌ لَا تُلْھِیْھِمْ تِجَارَةٌ وَّلَا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللّٰهِ تجارت و بیع ایشاں را مانعِ ذکرِ خدا نیست در عینِ تعلق باین امور بے تعلق اند حضرتِ خواجہ نقشبند فرموده اند قَدَّسَ اللّٰهُ تَعَالٰی سِرَّہُ الْاَقْدَسْ کہ در بازارِ منٰی تاجرے را دیدم کہ پنجاه ہزار دینار کم و بیش را خرید و فروخت نمود و یک لحظہ دلِ او از حق سبحانہ غافل نگشت ❊

مکتوب سی و چہارم (۳۴)

نیز بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدور یافتہ در بیانِ جواہرِ خمسۂ عالمِ امر بطریق بسط و تفصیل مہما امکن نقدِ سعادتِ دارین وابستہ باتباعِ سیدِ کونین است عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہٖ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَفْضَلُھَا وَمِنَ التَّسْلِیْمَاتِ اَکْمَلُھَا فلسفی کہ دیدۂ بصیرتِ او بکحلِ متابعتِ صاحبِ شریعت عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِیَّةُ مکحل نشده است از حقیقتِ عالمِ امر نابینا است فَضْلًا عَنْ اَنْ یَّکُوْنَ لَہٗ شُعُوْرٌ عَنْ مَرْتَبَةِ الْوُجُوْبِ تَعَالٰی وَتَقَدَّسَ نظرِ کوتاہِ او مقصور بر عالمِ خلق است و در آنجا نیز ناتمام است جواہرِ خمس کہ اثبات نموده اند ہمہ در عالمِ خلق اند نفس و عقل را کہ از مجردات شمرده اند از نادانی است نفسِ ناطقہ خود ہمین نفسِ اماره است کہ بتزکیہ محتاج است و بالذات ہمتِ او بدنأت

وبیتی است بعالمِ امر او را چه نسبت و بخُرد او را با وچه مناسبت و عقل خود ادراک نمیکند از معقولات مگر اموری را که بمحسوسات مناسبت دارند بلکه حکم محسوسات پیدا کرده اند اما امریکه بمحسوسات مناسبت ندارد و شبه و مثال او در مشاهدات پیدا نیست درا دراک عقل نمی آید و بند او به کلید عقل نمیکشاید لهذا نظر او از احکام بیچونی کوتاه است و در غیب محض گمراه و این علامتهٔ عالم خلق است تا عالم امر را رو به بیچونی است و توجه به بیچگونگی ابتدای عالم امر از مرتبهٔ قلب است و فوقِ قلب روح است و فوقِ روح سرّ است و فوقِ سرّ خفی است و فوقِ خفی اخفی است پنجگانهٔ عالم امر را اگر جواهر خمسه گویند گنجائش دارد و از گوته نظری خذف ریزهٔ چند را فراهم آورده جواهر انگاشته است ادراکِ این جواهر خمسهٔ عالم امر و اطلاع بر حقائقِ اینها نصیبِ کُمّلِ تابعانِ محمد رسول الله است صلی الله تعالیٰ علیه و علیٰ آله وسلم و چون در عالم صغیر که انسان است نمونه ایست از آنچه در عالم کبیر است در عالم کبیر نیز اصولِ این جواهرِ خمسه ثابت باشند عرش مجید مبدأ این جواهرِ عالم کبیر است در رنگِ قلب انسان و باین مناسبت قلب را نیز عرش الله تعالیٰ گویند و باقی مراتب از جواهرِ پنجگانه فوق العرش اند عرش برزخ است در میانِ عالم خلق و عالم امر در عالم کبیر در رنگِ قلب انسان که برزخ است در میانِ عالم خلق و عالم امر در عالم صغیر قلب و عرش اگرچه در عالم خلق ظاهر اند اما از عالم امر اند نصیبے از بیچونی و بیچگونگی دارند اطلاع بر حقیقتِ این جواهر خمسه کُمّل افرادِ اولیاء الله را مسلّم است که مراتبِ سلوک را به تفصیل گزرانیده به نهایت النهایت رسیده اند ؏

هر گدائے مردِ میدان کے شود　　پشهٔ آخر سلیمان کے شود

واگر به محض فضلِ ایزدی تعالیٰ شانه نظرِ بصیرتِ صاحب دولتے را به تفصیلِ مرتبهٔ وجوب

علی حسب الامکان واکشاید مطالعۂ اصول این جواہر را دران سوطن نیز نماید داین جواہر
صغیرہ وکبیرہ را در رنگ ظلال آنجواہر حقیقیہ معلوم فرماید ع این کار دولتست کنون تا کرا رسد ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰہِ یُؤْتِیْہِ مَنْ یَّشَاءُ وَاللّٰہُ ذُوالْفَضْلِ الْعَظِیْمِ منع از اظہار حقائق عالم امر و بسط
دقتِ آنعالی مکنونہ است تا ہر کوتہ نظرے از انجا چہ فراگیرد راسخان در علوم کہ بشرف وَمَا
اُوْتِیْتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ اِلَّا قَلِیْلًا مشرف اند ازین ماجرا آگاہ اند ع ہَنِیْئًا لِاَرْبَابِ النَّعِیْمِ نَعِیْمُہَا
ت مصلحت نیست کہ از پردہ برون افتد راز ۔ ورنہ در مجلس رندان خبری نیست کہ نیست
وَالسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَعَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْھُدٰی وَالْتَزَمَ مُتَابَعَۃَ الْمُصْطَفٰی عَلَیْہِ وَعَلَیْہِمْ مِنَ الصَّلَوَاتِ
وَالتَّسْلِیْمَاتِ اَتَمُّہَا وَاَدْوَمُہَا تا آنیا بخاطر آمد کہ نبذے از جواہر مقدسہ علیا نیز بتحریر آوردہ شود
باید دانست کہ ابتداء آن جواہر از صفاتِ اضافیہ است کہ کالبرازخ اند بین الوجوب
والامکان وفوقِ اینہا صفاتِ حقیقیہ کہ روح را از تجلیات اینہا نصیب است وقلب را
بصفاتِ اضافیہ تعلق است و بتجلیات اینہا مشرف است وبقیۂ این جواہر علیا کہ فوقِ
صفاتِ حقیقیہ اند داخلِ دائرۂ حضرتِ ذات اند تعالیٰ وتقدس لہٰذا تجلیاتِ این مراتب
سہ گانہ را تجلیاتِ ذاتیہ میگویند سخن از انجا راندن مصلحت نیست۔ ع
قلم اینجا رسید و سر بشکست

مکتوب سی و پنجم (۳۵)

نیز بمیان حاجی محمد لاہوری صدور یافت در بیانِ محبتِ ذاتی کہ انعام وایلام در انمقام
برابر است نَجَّانَا اللّٰہُ سُبْحَانَہٗ وَاِیَّاکُمْ عَنْ زَیْغِ الْبَصَرِ بِحُرْمَتِ سَیِّدِ الْبَشَرِ
عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ مقصود از سیر وسلوک تزکیہ نفسِ امارہ است

۵ حق سبحانہ و تعالیٰ [illegible] علیہ الصلوٰۃ والسلام [illegible]

وتطهیر آن تا از عبادت آلهه باطله که ناشی است از وجود هوائی نفسانی نجاتے میسر شود و
بحقیقت جز یک معبود برحق تعالی وتقدس قبلهٔ توجه نماند و هیچ مقصدے بروے نگزیند
چه از مقاصد دینی و چه از مطالب دنیاوی مقاصد دینی هرچند از حسنات است اما کار ابرار است
مقربین آنرا سیئه میدانند و جز یکی را مقصود نمی شمارند این دولت وابسته بحصول فنا است
و تحقق محبت ذاتی که در آن موطن انعام و ایلام متساوی است از تعذیب آنچنان التذاذ است
که از تنعیم اگر بهشت را خواهند برائے آن خواهند که محل رضائے اوست تعالی وتقدس و
در طلب آن مرضی اوست نه سلطانه و از دوزخ پناه برائے آن جویند که مقام سخط مولی است
تعالی نه مقصود از بهشت طلب حظ نفس است و نه فرار از دوزخ بواسطه رنج و محنت چه هرچه از محبوب
است نزد این بزرگواران مرغوب است و عین مطلوب کل ما یفعله المحبوب محبوب حقیقت
اخلاص اینجا دست میدهد و خلاصی از آلهه باطله اینجا حاصل میشود و کلمهٔ توحید این زمان
درست می آید و بدونه خرط القتاد بے محبت ذاتی که بی ملاحظهٔ اسما و صفات و بی توسل
انعام و اکرام محبوب است کار دخل و فل است و فنائے مطلق بے این محبت شرکت سوز
دست نمیدهد **مثنوی** عشق آن شعله است کو چون برفروخت ٭ هرچه جز معشوق باقی جمله سوخت

تیغ لا در قتل غیر حق براند ٭ در نگر زان پس که بعد لا چه ماند
ماند الا الله باقی جمله رفت ٭ شاد باش اے عشق شرکت سوز زفت

مکتوب سی و ششم (۳۶)

نیز بملا حاجی محمد لاهوری صدور یافت در بیان آنکه شریعت متکفل جمیع سعادات دنیویه
و اخرویه است و مطلبی نیست که در حصول آن بما ورائے شریعت احتیاج افتد طریقت

وحقیقت خادمانِ شریعت اند و مایناسبُ ذٰلِکَ حقَّقنَا اللهُ سبحانَهُ وایّاکُم بحقیقةِ الشَّریعةِ المُصطفویّةِ علی صاحِبِها الصَّلوةُ والسَّلامُ والتَّحیّةُ ویرحمُ اللهُ عبداً قالَ آمیناً

شریعت را سه جزو است علم و عمل و اخلاص تا این هر سه جزو متحقق نشوند شریعت متحقق نشود و چون شریعت متحقق شد رضائے حق سبحانه وتعالی حاصل گشت که فوق جمیع سعاداتِ دنیویه واخرویه است وَرِضوانٌ مِّنَ اللهِ اَکبَرُ پس شریعت متکفّلِ جمیع سعاداتِ دنیویه واخرویه آمد و مطلبی نماند که بماورائے شریعت در آن مطلب احتیاج افتد طریقت وحقیقت که صوفیه بآن ممتاز گشته اند هر دو خادمِ شریعت اند در تکمیلِ جزوِ ثالث که اخلاص است پس مقصود از تحصیلِ آن هر دو تکمیلِ شریعت است نه امر دیگر ورائے شریعت احوال ومواجید وعلوم ومعارف که صوفیه را در اثنای راه دست میدهند از مقاصد اند بل اوهام وخیالات تُرَبّیٰ بِهَا اَطفالُ الطَّریقةِ از جمیع اینها گذشته بمقامِ رضا باید رسید که نهایتِ مقاماتِ سلوک وجذبه است چه مقصود از طیِّ منازلِ طریقت وحقیقت ماورائے تحصیلِ اخلاص نیست که مستلزم مقامِ رضا است از تجلیاتِ سه گانه ومشاهداتِ عارفانه گذرانیده از هزاران یکے را بدولتِ اخلاص ومقامِ رضا میرسانند کوته اندیشان احوال ومواجید را از مقاصد می شمرند ومشاهدات وتجلیات را از مطالب می انگارند لاجرم گرفتار زندانِ وهم وخیال میمانند واز کمالاتِ شریعت محروم میگردند کَبُرَ عَلَی المُشرِکِینَ مَا تَدعُوهُم اِلَیهِ اَللهُ یَجتَبِی اِلَیهِ مَن یَّشَاءُ وَیَهدِی اِلَیهِ مَن یُّنِیبُ آرے حصولِ مقامِ اخلاص ووصول بمرتبهٔ رضا منوط بطیِّ این احوال ومواجید است ومربوط به تحقق این علوم ومعارف پس اینها معدّاتِ مطلوب باشند ومقدّماتِ مقصود حقیقتِ این معنی بصدقهٔ حبیب الله علیه وعلی آله الصّلوات والتسلیمات بر این فقیر بعد از ده سال کامل در این راه بوضوح انجامید وشاهدِ شریعت کما ینبغی جلوه گر گشت هرچند از اول گرفتاری احوال ومواجید نداشت وغیر از تحقق

بہ حقیقتِ شریعت مطلبی در نظر نبود لیکن بعد از عشرۂ کاملہ حقیقتِ امر کما ہو بظہور آمد الحمد للہ علی ذٰلک حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیہ مبارکا علیہ فوتِ مغفرت پناہی میان شیخ جمال جمیع اہل اسلام را باعثِ حزن و تفرقہ است مخدوم زادہ ہائے ایشان را از جانب فقیر عزا نمودہ فاتحہ خوانند والسلام

مکتوب سی و ہفتم (۳۷)

بشیخ محمد چتری صدور یافتہ در تحریض بر اتباع سنت سنیہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ و در ترغیب بحصول نسبتِ نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم مراسلۂ شریفہ و مکاتبۂ لطیفہ کہ از روی کرم اصدار فرمودہ بودند بمطالعہ آن مسرور و مبتہج گردید از استقامت و ثباتِ خود برین طریقۂ علیہ نقشبندیہ نوشتہ بودند الحمد للہ سبحانہ علی ذٰلک حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ بہ برکتِ اکابر این طریقۂ علیہ ترقیاتِ بے نہایات کرامت فرماید طریقِ ایشان کبریت احمر است و مبنی بر متابعت سنت علی مصدرہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ این فقیر از نقد وقتِ خود می نویسد کہ مدتہا از علوم و معارف و از احوال و مقامات در رنگ ابر نیسان ریختند و کاریکہ باید کرد بعنایت اللہ سبحانہ کردند و الحال آرزوئے نماندہ است الا آنکہ احیائے سنتے از سننِ مصطفویہ علی صاحبہا الصلوات والتسلیمات نمودہ آید و احوال و مواجید مر ارباب ذوق را مسلم باشند می باید کہ باطن را بہ نسبتِ خواجہا قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم معمور داشتہ ظاہر را بکلیت بمتابعتِ سننِ ظاہرہ متحلی و متزین دارند

مصرعہ کار این است غیر این ہمہ ہیچ +

نمازِ پنجگانہ را در وقتِ اول ادا نمایند الا عشاء زمستان کہ تا ثلث شب تاخیر دران مستحب است درین امر فقیر بے اختیار است نمیخواہد کہ سر مو تاخیر را در ادائے صلوٰۃ گنجائش باشد و عجز بشریت ستنے است ؎

مکتوب سی و هشتم (٣٨)

نیز بشیخ محمد چتری صدور یافت در گرفتاری بذاتِ بحت تعالی و تقدس که منزه است از اعتبار اسما و صفات و شیون و اعتبارات و در مذمتِ جماعهٔ نارسیدگان که چون را بیچون تصور کرده بآن گرفتار مانده اند و در تفاوت اقدام اہلِ فنا که مترتب است بران تفاوتِ علوم و معارف و امثالِ آن مکتوبِ شریف رسید موجب فرحت گشت حق سبحانہ و تعالی ہموارہ باخود دارد و یک لحظہ باغیرِ خود نگذارد ہرچہ ما دونِ ذات بحت است تعالی شانہ معبر بغیر است اگرچہ اسما و صفات باشند و آنکہ متکلمین صفات را لا ہو و لا غیرہ گفتہ اند معنی دیگر دارد و از غیر غیرِ مصطلح خواستہ اند و بآن معنی نفی کردہ اند نہ بمعنی مطلق و نفیِ خاص مستلزم نفیِ عام نیست و از ان ذات عز سلطانہ جز بسلوب تعبیر نمی توان کرد دران مرتبہ ہرچہ اثبات است الحاد است و بہترین تعبیرات و جامع ترینِ عبارات لَیْسَ کَمِثْلِہٖ شَیْءٌ است کہ بزبان فارسی ترجمهٔ آن بیچون و بیچگونہ است و علم و شہود و معرفت را باو سبحانہ راہ نیست ہرچہ می بینند و می دانند و می شناسند غیر اوست تعالی بآنہا گرفتاری گرفتاری بغیر اوست پس نفیِ آن لازم باشد و در تحتِ کلمہ لَا اِلٰہ در آوردہ اثباتِ آن ذاتِ بیچون و بیچگونہ را بکلمۂ اِلَّا اللہ می باید کرد و این اثبات اولاً بتقلید است و آخراً بتحقیق و بعضی ارباب سلوک بہ نہایتِ کار نارسیدہ چون را بیچون تصور کردہ اند و شہود و معرفت را باو راہ دادہ اند ارباب تقلید بمراتب ازینہا بہتر اند چہ تقلید اینہا مقتبس از مشکوٰۃ نورِ نبوت است عَلٰی صَاحِبِہَا الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ کہ سہو و خطا را باو راہ نیست و مقتدائے آن جماعهٔ نارسیدگان کشفِ غیر صحیح است مصرعہ

بہ بین تفاوتِ رہ از کجاست تا بکجا

وفی الحقیقت آن جماعه منکر ذاتند که اگرچه اثباتِ شهودِ ذات میکنند اما نمیدانند که نفسِ
اثبات عینِ انکار است امامِ مسلمین امامِ اعظم کوفی رضی الله تعالی عنه فرموده است سبحانک
مَاعَبَدْنَاکَ حَقَّ عِبَادَتِکَ وَلٰکِنْ عَرَفْنَاکَ حَقَّ مَعْرِفَتِکَ عدمِ ادای حقِ عبادت خود
ظاهر است لیکن حصولِ حقِ معرفت بنا بر آنست که نهایتِ معرفت در ذاتِ تعالیٰ
شانه جز آن نیست که به بیچونی و بیچگونی بشناسند ساده دلی گمان نبرد که درین معرفت
عام و خاص مبتدی و منتهی مستوی الاقدام اند گوییم که او فرق نکرده است میانِ علم
و معرفت مبتدی را علم است و منتهی را معرفت معرفت جز بفنائی باشد و این دولت
جز فانی را میسّر نمی شود مولوی میفرماید **مثنوی**

هیچکس را تا نگردد او فنا — نیست ره در بارگاهِ کبریا

پس چون معرفت ورای علم باشد باید دانست که امریست ورای دانشِ متعارف که
تعبیر ازان بمعرفت میکنند و ادراکِ بسیط نیز میگویند **شعر**

فریادِ حافظ اینهمه آخر بهرزه نیست — هم قصهٔ غریب و حدیثِ عجیب هست

مثنوی. اتصالی بی تکیّف بی قیاس — هست رب الناس را با جانِ ناس
لیک گفتم ناس را نسناس نه — ناس غیر از جانِ جان اشناس نه

و چون در فنا نیز اقدام متفاوت اند لاجرم منتهیان را نیز در معرفت تفاضل باشد کسیکه فنائی
وی اتم است معرفتِ وی اکمل است و کسیکه دونِ اوست در فنا دونِ اوست
در معرفت علیٰ هذا القیاس سبحان الله سخن بکجا رفت بایستی از بیحاصلی و نامرادی و
بی استقامتی و نا ثباتیِ خودمی نوشتم و از دوستان مددی و معونتی طلب میکردم مرا
با امثالِ این سخنان چه مناسبت **بیت** اگر از خویشتن چونیست چنین — با چه خبر دار و از چنان و چنین

امّا همتِ بلند پایه و طینت سرمایه نمیگذارد که پایهای دنیه و سرمایهای سفلیه فرود آید بلکه التفات نماید اگر میگوید از و میگوید اگر چه هیچ نمیگوید و اگر میجوید او را میجوید اگر چه هیچ نمی یابد اگر حاصلی دارد او را دارد و اگر چه هیچ ندارد و اگر واصل است او را واصل است اگر چه بیجا صل است

در عباراتِ بعضی اکابر قدّس اللّٰه تعالیٰ اسرارهم العلیة که شهودِ ذاتی واقع شده است معنی آن بر غیرِ اربابِ کمال ظاهر نیست نارسیدگان را فهمِ آن معنی محال است ؎

در نیابد حالِ پخته هیچ خام　　پس سخن کوتاه باید والسلام

عنوانِ نامه را بکلمهٔ هو الظّاهر هو الباطن مزیّن کرده بودند مخدوما هو الظّاهر هو الباطن درست است امّا چندگاه است که فقیر ازین عبارت معنی توحیدی فهمد و بعلمای در فهمِ معنیِ آن موافق است و درستیِ اینها فوقِ درستیِ اربابِ توحید معلوم گشت کلٌّ میسّرٌ لما خُلِقَ لهٗ مصرعه ـ

هر کسی را بهر کاری ساختند ـ آنچه برین کس است ولابد است و بآن مکلّف امتثالِ اوامر و انتهاء از نواهی است ما اٰتٰکم الرّسول فخذوه و ما نهٰکم عنه فانتهوا واتقوا اللّٰه

و چون مامور باخلاص است و آن بیفنا صورت نمی بندد و بی محبتِ ذاتیه متصوّر نمیشود لاجرم تحصیلِ مقدماتِ فنا که مقاماتِ عشره است می باید کرد اگر چه فنا موهبتِ محض است امّا مقدمات و مبادیِ آن بکسب تعلّق دارد اگر چه بعضی باشند که به حقیقتِ فنا ایشان را مشرّف سازند بی آنکه کسبِ مقدمات آن نمایند و بریاضات و مجاهدات حقیقتِ خود را مصفّا سازند در هیچ حال ازین دو صورت خالی نیست یا بموقف المواقف او را باز دارند یا بهر تکمیلِ ناقصان بعالم باز گردانند بر تقدیرِ اوّل سیرِ او در مقاماتِ مذکوره واقع نمیشود و از تفاصیلِ تجلیاتِ اسمائی و صفاتی بیخبر است و بر تقدیرِ ثانی چون او را بعالم باز گردانند سیرِ او بر تفصیلِ مقامات واقع میشود و بتجلیاتِ بی‌نهایت او را مشرّف میسازند

صورتِ مجاهده دارد امّا فی الحقیقة در کمالِ ذوق ولذت است بظاهر ریاضت است وبباطن تنعّم ولذاذت مصرع این کار دولت است کنون تا کرا رسد باید گفته نشود که چون اخلاص از جملهٔ مأموراتِ واجبة الامتثال باشد وحقیقتِ آن بی فنا متحقق نمیشود پس علماءِ ابرار وصلحاءِ اخیار که بحقیقتِ فنا مشرّف نشده اند به ترکِ اخلاص عاصی باشند زیرا که گوئیم که نفسِ اخلاص ایشانرا حاصل است اگرچه در ضمنِ بعضے افرادِ اخلاص باشد وبعد از فنا کمالِ اخلاص متحقق میشود وجمیع افرادِ او را شامل مے باشد ولهذا گفته شده است حقیقتِ اخلاص بی فنا صورت نمی بندد ونه گفت که نفسِ اخلاص بی فنا متحقق نمی شود۔

مکتوب سی ونهم ۳۹

نیز به شیخ محمد چتری صدور یافت در بیانِ آنکه مدارِ کار بر قلب است از مجردِ اعمالِ صوری وعباداتِ رسمی کارے نمی کشاید وامثالِ آن حق سبحانه وتعالیٰ از ما دونِ خود اعراضے وبه جنابِ قدسِ خود اقبالے ارزانی فرماید بحرمتِ سیّدِ البشرِ المحمود عن زیغ البصر علیه وعلیٰ آله الصلوات والتسلیمات مدارِ کار بر قلب است اگر دل بغیرِ او سبحانه گرفتار است خراب وابتر است از مجردِ اعمالِ صوری وعباداتِ رسمی کارے نمی کشاید سلامتی قلب از التفات بماسوائے او تعالیٰ واعمالِ صالحه که ببدن تعلق دارند وشریعت باتیانِ آن امر فرموده هر دو در کار است دعویِ سلامتِ قلب بے اتیانِ اعمالِ صالحهٔ بدنیه باطل است چنانکه درین نشاة روح بی بدن غیر متصور است احوالِ قلبی بی اعمالِ صالحهٔ بدنی محال است بسیارے از ملحدان این وقت باین قسم دعوی ادعا مینمایند نجّانا الله سبحانه عن معتقداتهم السوء بصدقة حبیبه علیه الصلوة والسلام والتحیة

مکتوب چہلم

نیز بشیخ محمد چتری صدور یافت در بیان تحصیل مقام اخلاص که جزویت از اجزائے ثلثہ شریعت دارد و در تکمیل این جزو طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند و ما یناسبها

نحمدہ و نصلی علی نبیه و نسلم محمد و ما بعد از طی منازل سلوک و قطع مقامات جذبه معلوم شد که مقصود از این سیر و سلوک تحصیل مقام اخلاص است که مربوط بفنائے آلہۂ آفاقی و انفسی است و این اخلاص جزویست از اجزائے شریعت چه شریعت را سه جزو است علم و عمل و اخلاص۔ پس طریقت و حقیقت خادم شریعت اند در تکمیل جزو او که اخلاص است حقیقت کار این است اما فہم ہر کس اینجا نرسد اکثر عالم بخواب و خیال آرمیده اند و بجوز و مویز اکتفا نموده اند از کمالات شریعت چه دانند و به حقیقت طریقت و حقیقت چه وا رسند شریعت را پوست خیال میکنند و حقیقت را مغز میدانند نمیدانند که حقیقت معامله چیست به ترہات صوفیه مغرور اند و به احوال و مقامات مفتون هداهم الله سبحانه سواء الطریق

والسلام علینا و علی عباد الله الصالحین

قد تم القسم الاول من الدفتر الاول بعون الله تعالی و حسن توفیقه

و یلیه القسم الثانی ان شاء الله تعالی

و صلی الله تعالی علی خیر خلقه سیدنا محمد و علی آله و صحبه اجمعین

و علینا معهم برحمته و هو ارحم الراحمین

اِعلام

الحمد لله وکفی وسلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد مخفی مباد که طالبان حق را حل وعلی قدیما وحدیثا علم تصوف چه دستگیرها است مر سالکان
مقبولان بارگاه یزدانی ومحبوبان درگاه سبحانی در تحصیل و تفتیش مسائل جلیله آن بسر برده اند و در علم این فن مصنفات بسیار نموده اند و مطالعه
و سیر کتب تصوف اوقات عزیز خود را صرف نموده علی الخصوص مکتوبات قدسی آیات حضرت غوث محققین قطب عارفین عارف معانی
عالم دقائق حقائق سبحانی غیر عبد الاقصی والادانی شیخ احمد سرهندی نقشبندی الاویسی الربانی مجدد الف ثانی قدس الله سره و روح روحه و
نور ضریحه **بیت** لا یدرک الواصف المطری خصائصه ؛ وان یک سابقا فی کل ما وصفا که هر یکے از آنها مکرر جمله
آنها در بیت یتیم و جوہر بیست ثمین و درین زمین صدها عبارت است والا **مصرع** چه نسبت خاک را با عالم پاک " مسیر حق سالکان طریقت
محمدیه را دلیلے ست وافی و تشنگان دشت حقیقت را بادهٔ لب کافی صدها اولیای عظام رحمهم الله از مطالعه اش بهره یاب گشتند و بسیار از صلحای علمای
عظام حسن خاص گرام شده اند ولیکن الی الآن منشیکه از عبارت گری شناسد که نسخ رایج رسانیده و دقیق شان من دانی مدر شد سیاسے
تصرفات ناظرین واکثرے تحریفات ناسخان گشته بود و دستبرد مطابع چه عبارتها است که بر وجه تاحد عبارت حق قلمها کدام تصرفها
است که در علم بعد از احتیاط علمه و اعیه تصحیح آن ورسرایں سکیں هیچ درج ملکم رسیح حق سبحانه و تعالی سید شد و منزاو سیله نجات آخروی خود
تصور کرده تفحص و سعی و تصحیح طبع نسخهای خطی کثیر التعداد از اطراف و جوانب فراهم ورده بکمال جد و جهد تمام جمله جمله و حرف حرف را با
مقابله نموده بفضل الله و حسن توفیه با اهتمام خود یک حصه اش را بحلیه طبع متحلی و متزین گردانیده مدینه ناظرین مزکین مر عاید امور ذیل گردانیده
دار فضل حق سبحانه تعالی و تقدس مید واثق ست که دیگر حصها را هم برین وتیره با تمام خواهد رسانید
اول آنکه نسخ را به نسخهای معدیده مکرات و مرات مقابله نموده شد که یکے را از آنها به نسخهای خطی قدیم بعضے از فضلا روزگار
مقابله نموده بود و دیگرے بدست علمای ظاهر و باطن وسمال مانده و علی هذا القیاس **دوم** آنکه حتی الوسع در مواضع اختلاف
هیچ نسخه رو گذاشته شد **سوم** آنکه حتی الوسع تخریج احادیث مندرجه کتاب کرده شد **چهارم** آنکه حل الفاظ مشکله و رفع عبارات مبهمه بالتزام
نوشته شد **پنجم** آنکه فهرست جدیدی که امر حال مکتوبات توان کرد ملحق کرده شد **ششم** آنکه مکاتیبیکه بعبارات عربی بوده اند ترجم آنها را
بفارسی بالمقال نوشته شد تسهیلا للطلاب و تیسیرا للمعارف **هفتم** آنکه در بعضے جاها ولو با قلیل قلیل مدرج تو مات باطله و خیالات فاسده
حسب الفهم بر تعرض موده آمد **هشتم** آنکه عالب تراجم عبارات عربی و آیات قرآنی تعیین سوره و حروف و احادیث نبوی مکانهٔ انکلیسته شد
نهم آنکه عبارات عربی را معرب گردانیده شد و رعایت حرکات صافیه و توضیحه خصوصا مقامات مبهمه نموده شد **دهم** آنکه حال بعضے از
اکابر که اسمای گرامی ایشان در کتاب جابجا مذکور است کتب قوم تلاش نموده بحاشیه درج کرده شد علاوه ازین دیگر خصوصیات که ملاحظه
ناظرین متعلق ست مرعی داشته شد و الحمد لله علی ذلک حمدا کثیرا طیبا مبارکا علیه مبارکا فیه وصلی الله علی
سید نا محمد واله وصحبه اجمعین واخر دعوانا ان الحمد لله رب العلمین ۔ آن حضرات که ارادهٔ خریداری این
گوهر ثمین دارند بعنوان ذیل طلب فرمایند ۔
امرتسر چوک فرید مسجد شیخ بڈھا مرحوم ۔ خاکسار نور احمد عفی عنه قیمت حصه اول مع معارف متعلقه مندرج ذیل است

درجه	خاص کاغذ سفید ولایتی	[illegible]		التماس
درجه	اول ″	[illegible]		محصولڈاک فیس منی آرڈر و پیکنگ وغیره ذمه خریدار
درجه	دوم ″ مصری	[illegible]		تعمیل فرمائش بذریعه وی پی یا بصورت وصولی قیمت نقد خواهد شد
درجه	سوم ″ بادامی	[illegible]		

مطبع قیصر لکا پہ طبعِ حسب الحکم مستعد سوطی راولپنڈی ... امرتسر ... حاوی ثانی

حسب ضابطہ رجسٹری شدہ است

إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ

للہ الحمد ہر آن چیز کہ خاطر میخواست ٭ آخر آمد ز پس پردۂ تقدیر پدید

اعنی

بفضلِ رحمانی و امدادِ یزدانی بآئین نوی

☆ حصہ دوم دفتر اول ☆

مکتوبات امام ربانی

حضرت مجدد الف ثانی

الشیخ احمد سرہندی قدس سرہ

باہتمام و تصحیح خاکسار نور احمد عفا اللہ عنہ پسروری ثم امرتسری

در مطبع مجددی منشی نبی بخش واقع امرتسر مطبوع گردید

فہرست جدید کتاب مستطاب مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی رح حصہ دوم از دفتر اول

هذا بصائر للناس

بصیرت اول حضرت امام ربانی قدس سره در آخر مکتوب ۱۹۱ میفرمایند - باید دانست که منشاء تفاوت علوم و معارف در رسائل که از من بوقوع آمده بلکه از ہر سالک که صادر شده است ہمین تفاوت حصول مقامات متفاوته است ہر مقام را علوم و معارف جدا است و ہر حال را قال علیحده پس فی الحقیقت تدافع و تناقض در علوم نباشد در رنگ نسخ احکام شرعیه است فلا تکونن من الممترین ۞ انتہی ۞ و حضرت مولانا عبد اللہ المعروف بشاہ غلام علی نقشبندی مجددی دہلوی در رساله ششم از سبعه سیاره نوشته اند - بدانکه در کلام الٰہی سبحانه و کلام پیغمبر صلی اللہ علیه وسلم سخنہا است که بی تاویل فہم دران قاصر است و ہمچنین در کلام اولیا سخنہا است که انجا تاویل باید نمود تا گمان نیک که مامور به از دوست نزد وہر تاویلے که در کلام اولیای کرام نمایند از غلبه سکر و تحدیث نعمت یا ترغیب طالبان یا عدم مساعدت الفاظ بمعانی آن در کلام حضرت مجدد نیز جاری است - وصلی اللہ تعالی علی خیر خلقه محمد و آله وسلم حضرت شیخ عبد الحق رحمة اللہ علیه در شرح فارسی فتوح الغیب که کتابیست نافع در سلوک و لا بد طالبان از تصنیفات حضرت غوث الثقلین رضی اللہ تعالی عنه نوشته اند گاہ اسرار دقیقه و علوم غامضه بر قلوب عرفا وارد می شود و عبارت بآن کفایت نمی کند پس تسلیم و تفویض آن العلم حضرت علیم مطلق سبحانه باید نمود و زبان انکار نباید کشود - انتہی کلامه الشریف -

بصیرت دوم حضرت مجدد قدس سره در رساله مبدا و معاد فرموده اند - این درویش روزے در حلقه یاران خود نشسته بود نظر بر خرابیہائے خود داشت و این نظر غالب آمد بحدیکه خود را بے مناسبت تام باین وضع می یافت درین اثنا بحکم من تواضع للہ رفعه اللہ این دور افتاده را از خاک مذلت برداشتند و این ندا در سر او در دادند که غفرت لك ولمن توسل بك الی یوم القیمة

بواسطهٔ او بغیر واسطهٔ الی یوم القیامة دستگیر این مسکین نوا خته‌اند که گنجائش ریب نماند۔ والحمد للہ سبحانہ علی ذٰلک حمداً کثیراً طیباً مبارکاً فیہ کما یحب ربنا ویرضی والصلوٰة والسلام علی رسولہ محمد وآلہ کما یحری بعد ازان بانشای این واقعه مامور ساختند ؎ اگر پادشه بر در پیرزن ٭ بیاید تو ای خواجه سبلت مکن ٭ اِنَّ رَبَّکَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ۔ انتہیٰ

حضرت شاه ولی الله رحمه الله بعد تحریر مناقب حضرت مجدد قدس سره نوشته‌اند لَا یُحِبُّهٗ اِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا یُبْغِضُهٗ اِلَّا مُنَافِقٌ۔ و خواجه محمد هاشم کشمی در برکات احمدیه نوشته وقتیکه حضرت خواجه رضی الله تعالیٰ عنه اصحاب خود را بجهت استفاده از حضرت ایشان ترغیب نمود بسرهند فرستاده‌اند یکی از امتثال امر شریف ابا نمود۔ در خواب می بیند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطبه در مدح ایشان میخوانند میفرمایند که مقبول میان احمد مقبول ماست و مردود میان احمد مردود ماست در ملفوظات مولانا حضرت میرزا مظهر جان جانان علیه الرضوان نوشته یکبار بجمال جهان آرای سرور کائنات علیه افضل الصلوات والتحیات مشرف شدم گویا در کنار آنحضرت برابر دراز کشیده ام و راحت نفس مبارک بمن میرسید درین اثنا من تشنه شدم و پیرزادگان سهرندی در آنجا حاضر اند آنحضرت یکی را با وردن آب امر نمودند بنده عرض کردم یا رسول الله آنها پیرزادهای من اند فرمودند امتثال امر ما می نمایند پس عزیزی از آنها آب آورد و من سیر خوردم عرض کردم یا رسول الله حضرت در حق مجدد الف ثانی چه میفرمایند۔ فرمودند مثل ایشان در امت من دیگر کیست عرض کردم یا رسول الله مکتوبات ایشان بنظر مبارک گذشته است فرمودند اگر چیزی یاد داشت بخوانید بنده این عبارت بعض مکتوب ایشان خواندم الله تعالیٰ وراء الوراء ثم وراء الوراء بسیار پسند نمودند و حظها فرمودند۔ فرمودند باز بخوانید باز این عبارت عرض نمودم زیاده تر تحسین نمودند و این حالت امتداد کشید۔ انتہیٰ۔ وایضاً جائیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم قدم گذاشته است حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالیٰ عنه در آنجا سر نهاده و حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالیٰ عنه جائیکه قدم گذاشته حضرت مجدد رضی الله تعالیٰ عنه در آنجا سر نهاده انتہیٰ۔

خاکسار نور احمد عفی عنه پسروری ثم امرتسری چوک فرید مسجد شیخ بڈھا مرحوم

عیناً یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیرا

بامداد یزدانی و فضل رحمانی

حصه دوم از

دفتر اول
مکتوبات

حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی

۱۳۲۸ھ

در مطبع مجددی امرتسر سنه ۱۳۲۸ھ مطبوع گردید

به امداد یزدانی و فضل رحمانی

حسبنا الله و نعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب چہل و یکم

بشیخ درویش صدور یافتہ در ترغیب بمتابعت سنت سنیہ مصطفویہ علی صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ و در بیان آنکہ طریقت و حقیقت متممان شریعت اند و در بیان علوم شرعیہ و علوم صوفیہ کہ در مقام صدیقیہ کہ اعلائے مراتب ولایت است فائض میگردند اصلا مخالفت نیست و ما مناسب ذلک حق سبحانہ و تعالی ظاہر و باطن را بمتابعت سنت سنیہ مصطفویہ علی صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ متحلی و متزین گرداناد بحرمۃ النبی و آلہ الامجاد علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات) محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ و سلم محبوب رب العالمین است ہر چیز کہ خوب و مرغوب است از برائی مطلوب محبوب ست لہذا حق سبحانہ و تعالی در کلام مجید خود میفرماید (انک لعلی خلق عظیم) و نیز می فرماید تعالی و تقدس انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم و نیز فرمودہ تعالی و تقدس ان ہذا صراطی مستقیما فاتبعوہ ولا تتبعوا السبل ۔ آنحضرت را علیہ الصلوۃ والسلام صراط مستقیم خواندہ و ماسوای او را از خلل سبل گردانیدہ و از اتباع آن منع فرمودہ

وآن سرور فرموده علیه الصلوٰة والسلام اظهاراً للشکر واعلاماً للخلق وهدایةً لهم رخیر الهدیٰ هدیٰ محمّدٍ) ونیز فرموده علیه الصلوٰة والسلام اَدَّبَنِیْ رَبِّیْ فَاَحْسَنَ تَاْدِیْبِیْ، وباطن متمّم ظاهر است ومکمّل آن سرِ موئی بایک دیگر مخالفت ندارد مثلاً دروغ بزبان ناگفتن شریعت است واز دل نفی خاطر کذب نمودن طریقت وحقیقت است اگر این نفی بتکلّف وتعمّل است طریقت است واگر بے تکلّف میسّر است حقیقت است پس فی الحقیقت باطن که طریقت وحقیقت است متمّم ومکمّل ظاهر آمد که شریعت است پس سالکان سُبلِ طریقت وحقیقت را اگر در اثنائے راه اموریکه بظاهر با شریعت در جنگ اند ظاهر شوند وظاهر سازند مبنیے بر سُکر وقت وغلبۂ حال است اگر ازان مقام گذرانند وبصحو آرند آن منافات بالکلیه مرتفع میشود وآن علوم متضاده بتمام هباءً منثوراً میگردند مثلاً جمعے از سکر باحاطه ذاتی قائل گشته اند وبالذات حق را تعالیٰ وتقدّس محیطِ عالم میدانند این حکم مخالف آرائی علمائی اهلِ حق است ایشان باحاطهٔ علمی قائل اند فی التحقیقت آرائے علما بالصواب اقرب است هرگاه همین صوفیه قائل باشند بآنکه ذات حق تعالیٰ وتقدّس بهیچ حکمے محکوم نگردد وبهیچ علمے معلوم نمیشود پس حکم در وے باحاطه وسریان نمودن مخالف آن قول است والحق که ذات او تعالیٰ بیچون وبیچگونست هیچ حکمے را بوے راه نیست آنجا حیرت ونادانی است ودران موطن جهل صرف ست وسرگردانی محض احاطه وسریان را در آنجناب قدس چه یارا مگر آنکه از جانب صوفیه که قائل باین احکام اند اعتذار نموده شود که مراد ایشان از ذات تعیّن اوّلست وچون آنرا زائد متعیّن نمیدانند آن تعیّن را عین ذات میگویند وآن تعیّنِ اوّل که معبّر بوحدتست در جمیع ممکنات سارئیست پس حکم باحاطهٔ ذاتی درست آمد اینجا دقیقه ایست باید دانست که ذاتِ تعالیٰ وتقدّس نزد علماءِ اهلِ حق بیچون وبیچگونه است وماسوائے او هرچه هست بروے زائد است آن تعیّن هم اگر نزد ایشان ثابت شود نیز زائد خواهد بود واز دائرهٔ حضرتِ ذات بیچون بیرون خواهند دانست پس احاطهٔ او را احاطهٔ ذاتی نخواهند گفت پس نظرِ علما از نظر آن صوفیه بلند آمد

وذا آنکہ نزد آن صوفیہ است نزد این علماء و اجلِ ما سوات وہمبرین قیاس است قرب ومعیت ذاتی

وموافقتِ معارفِ باطن با علومِ شرعیہ ظاہرہ تمام وکمال بحدیکہ در تغییر وتقییر مجالِ مخالفت نماند در مقام

صدیقیہ ہست کہ بالاتر مقاماتِ ولایت ہست وفوقِ مقامِ صدیقیہ مقامِ نبوت ہست علومیکہ

نبی را علیہِ الصلوٰۃ والسلامُ بطریقِ وحی آمدہ ہست صدیق را بطریقِ الہام منکشف گشتہ ہست

درمیانِ این دو علم غیر از فرقِ وحی والہام نیست پس مخالفت را چہ مجال باشد ودر مادونِ مقامِ

صدیقیہ ہر مقامیکہ باشد نحوی از سکر متحقق است صحو تام در مقامِ صدیقیہ است دبس وفرقِ

دیگر درمیانِ این دو علوم آنست کہ در وحی قطع است ودر الہام ظن زیرا کہ وحی بتوسطِ ملک است

وملائکہ معصوم اند احتمالِ خطا در ایشان نیست والہام اگرچہ محلِ عالی دارد وآن قلب است وقلب از

عالمِ امر است اما قلب را با عقل ونفس نحوی از تعلق متحقق ہست ونفس ہرچند بتزکیہ مطمئنہ گشتہ

ہست اما **بیت** ہرچند کہ مطمئنہ گردد ۔۔ ہرگز زصفاتِ خود نہ گردد پس خطا را دران موطن مجال

پیدا شد باندو دانست کہ در القاء صفاتِ نفس با وجودِ اطمینان او فوائد ومنافع است اگر نفس بالکل

از ظہورِ صفاتِ خود ممنوع باشد راہِ ترقی مسدود میگردد روح را حکمِ ملک پیدا میشود ومحبوس در مقام

خود میگردد ترقی او بواسطہ مخالفتِ نفس است اگر در نفس مخالفت نماند ترقی از کجا شود سرور کائنات

(علیہ من التحیات اتمہا ومن التسلیمات اکملہا) وقتیکہ از جہادِ کفار مراجعت می فرمودند

مے فرمودند رجعنا من الجہادِ الاصغر الی الجہادِ الاکبر جہادِ نفس را جہاد اکبر فرمودند ومخالفتِ نفس

درین موطن بترکِ عزیمت و اولیست بلکہ بارادہ آن ترک است (چہ) اما امکن تحقق ترک ہم متصور نیست

وہمان ارادہ آن قدر ندامت وپشیمانی والتجاء وتضرع بجنابِ قدسِ خداوندی جل سلطانہ دست

می دہد کہ کارِ یکسالہ مثلاً در یکساعت میسر میشود بر سر اصلِ سخن رویم مقربت در ہر چیزکہ اخلاق وشمائلِ

محبوب یافتہ میشود آن چیز نیز بتبعیتِ محبوب محبوب میگردد وبیان این رمز است در کریمہ

فَاتَّبِعُوْنِیْ یُحْبِبْکُمُ اللّٰہُ پس در متابعۃ او علیہ الصلوۃ والسلام کوشیدن منجر بمقام محبوبیت آمد فعلی کل عاقل ذی لب السعی لکمال اتباع حبیبہ علیہ الصلوۃ والسلام ظاہرا و باطنا سخن بتطویل انجامید معذور فرمایند جمال سخن چون از جمیل مطلق ہست ہر چند دراز تر میگردد زیبا تر می آید لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثلہ مددا سخن بجاے دیگر باید برد حامل رقیمہ دعا مولانا محمد حافظ اہل علم ہست و کثیر العیال از قلت اسباب معیشت متوجہ عسکر گشتہ اگر توجہ فرمودہ از سرکار نصرت آثار سیادت و نقابت دستگاہے شیخ جیو وظیفہ یا امدادی از براے مشار الیہ حاصل کنند عین کرم خواہد بود زیادہ تصدیع نمود

مکتوب چہل و دوم ۴۲

نیز بشیخ درویش صدور یافتہ در بیان آنکہ بہترین مصقلہا از برای زدودن زنگ محبت ما دون حق سبحانہ از حقیقت جامعہ قلبیہ متابعت سنت است علی صاحبہا الصلوۃ والسلام سلمکم اللّٰہ تعالی وسبحانہ وابقاکم آدمی تا زمانیکہ بدنس تعلقات پراگندہ متلوث است محروم و مہجور ہست تصقیل مرآت حقیقت جامع از زنگ محبت ما دون او عز و جل لابدست و بہترین مصقلہا در ازالہ آن زنگ اتباع سنت سنیہ مصطفویہ است علی مصدرہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ کہ مدار این بر رفع عادات نفسانی و دفع رسوم ظلمانی است فطوبی لمن شرف بہذہ النعمۃ العظمی وویل لمن حرم من ہذہ الدولۃ القصوی بقیۃ المرام آنکہ جناب اخوی اعزی میان مظفر ولد مرحومی شیخ گھوران از مردم اعیان و بزرگ زادہ اند جمع کثیر بایشان وابستہ اند محل ترحم ہست زیادہ چہ تصدیع نماید والسلام علیکم وعلی من اتبع الہدی

مکتوب چہل و سیوم ۴۳

بسیادت پناہ نقابت دستگاہ شیخ فرید بخاری صدور یافتہ در بیانِ آنکہ توحید دو قسم است شہودی و وجودی و آنچہ لابدست توحیدِ شہودی است کہ فنا بآن مربوط است و توحیدِ شہودی با عقل و شرع مخالفت ندارد بخلافِ توحیدِ وجودی و اقوالِ مشائخ کہ ناظر بتوحید اند بتوحیدِ شہودی باید فرود آورد تا مخالفت را گنجایش نباشد و توحیدِ شہودی در مرتبہ عین الیقین است کہ مقام تحیر است وچون ازان مقام میگزرند و بحق الیقین میرسند ازامثال این احوال تحاشی مینمایند و مَا یُنَاسِبُ ذٰلِكَ مِنَ الْاَسْئِلَةِ وَالْاَجْوِبَةِ وَالتَّمْثِیْلَاتِ الْمُوْضِحَةِ سَلَّمَکُمُ اللّٰہُ تَعَالٰی وَسُبْحَانَہٗ عَمَّا یَصِمُکُمْ وَصَانَکُمْ عَمَّا شَانَکُمْ توحیدیکہ در اثنایِ راہ این طایفہ علیہ را دست می دہد دو قسم است توحیدِ شہودی و توحیدِ وجودی توحیدِ شہودی یکے دیدنست یعنی مشہودِ سالک جز یکے نباشد و توحیدِ وجودی یک موجود دانستن است و غیر اورا معدوم انگاشتن و باوجودِ عدمیت مجالے و مظاہر آن یکے پنداشتن پس توحیدِ وجودی از قبیلِ علم الیقین آمد و شہودی از قسم عین الیقین توحیدِ شہودی از ضروریات این راہ است چہ فنا بے این توحید متحقق نمیشود و عین الیقین بے آن میسر نمیشود زیراکہ رویتِ یکے باستیلاء او مستلزمِ عدمِ رویتِ ماسوائے اوست بخلاف توحیدِ وجودی کہ چنین است یعنی ضروری نیست چہ علم الیقین بے آن معرفت حاصل است چہ علم الیقین مستلزمِ نفی ماسوائے او نیست غایۃ ما فی الباب مستلزمِ نفیِ علمِ ماسوائے اوست در وقتِ غلبہ و استیلائے علمِ آن یکے مثلاً شخصے کہ یقینی بوجودِ آفتاب پیدا کرد استیلائے این یقین مستلزم آن نیست کہ ستارہ ہارا در آن وقت منتفی و معدوم داند اما وقتی کہ آفتاب را دید البتہ ستارہ ہارا نخواہد دید و مشہودِ او جز آفتاب نخواہد بود و درین زمان کہ ستارہ ہارا نمی بیند میداند کہ ستارہ ہا معدوم نیستند بلکہ میداند کہ ہستند اما مستور اند

ل یداکہ مسمی علم الیقین ... التفصیل ... عین الیقین و حق الیقین ... مکتوب ... بیان ...

در قاموس است التبوع والتشعاع والشعاع والشعان والشعاع الطويل والشعاع المحيف والحسن المتفرق والظل غير الكثيف الدار المراد هنا الاخير

وو درشعشان نورِ آفتاب مغلوب بود و این شخص با جماعه که نفیِ وجودِ ستاره ها در آن وقت کنند در مقامِ انکار است و میدانند که آن معرفت غیرِ واقعست پس توحیدِ وجودی که نفیِ ما سوائی یک ذات است تعالی و تقدس با عقل و شرع در جنگ است بخلافِ شهودی که در یکی دیدن هیچ مخالفت نیست مثلاً در وقتِ طلوعِ آفتاب ستاره ها را نفی کردن و معدوم دانستن مخالفِ واقع است اما ستاره ها را در آن وقت نادیدن هیچ مخالفت نیست بلکه آن نادیدن بواسطهٔ غلبهٔ ظهورِ نورِ آفتاب است و ضعف بصرِ رائی اگر بصرِ رائی بنور همان آفتاب مکتحل شود و قوت پیدا کند ستاره ها را از آفتاب جدا بیند و این دید در حق الیقین است پس اقوالِ بعضے از مشایخ که بظاهر شریعتِ حقه مخالف می نمایند و بتوحیدِ وجودی بعضے مردم آنها را فرود مے آرند مثل قولِ ابن منصور الحلاج انا الحق و ابی یزید البسطامی سبحانی و امثالِ اینها اولی آنست که بتوحیدِ شهودی فرود باید آورد و مخالفت را دور باید ساخت هرگاه ماسوائی حق سبحانه از نظرِ شان مختفی شد در غلبهٔ آن حال باین الفاظ تکلم فرمودند و غیر از حق سبحانه اثبات نمودند معنی انا الحق آنست که حق است نه من چون خود را نمی بیند اثبات نمیکند نه آنکه خود را می بیند و آن را حق میگوید این خود کفر است اینجا کسی نه گوید که اثبات ناکردن بنفی می کشد و آن بعینه توحیدِ وجودیست زیرا که گوئیم که از عدمِ اثبات نفی لازم نمی آید بلکه در آن موطن حیرتست احکام بتمامها ساقط شده اند و در سبحانی نیز تنزیهِ حق است نه تنزیهِ خود که او بتمامه از نظرِ او مرتفع شده است حکمی باو تعلق نمیگیرد و امثالِ این سخنان در مقامِ عین الیقین که مقامِ حیرت است بعضی را رو میدهد و چون ازین مقام میگذرانند و به حق الیقین میرسانند از امثالِ این کلمات تحاشی مینمایند و از حالِ اعتدال تجاوز نمی فرمایند و درین زمان بسیارے ازین طائفه که بزی صوفیان خود را وا می نمایند توحیدِ وجودی را شائع ساخته اند و کمال را جز آن نمی دانند و بعلم از عین باز مانده اند و آن اقوالِ مشائخ را بمعانی متخیلهٔ خود فرود آورده مقتدائے روزگارِ خود ساخته اند و بازارِ کاسدِ خود را باین تخیلات رائج داشته اند دیگر بالفرض در عباراتِ بعضے از مشائخ متقدم الفاظی که تصریح

بکسر میں سیاہ روح لیسے متاع ونقد سے کہ از باعث نقصان آن کسے رغبت نہ نمود

بتوحید وجودی مانند واقع شده اند حمل بر آن باید کرد که در ابتدا از مقام علم الیقین این کلمات تکلم فرموده اند و در آخر کار ایشان را ازان مقام گذرانیده اند و از علم الیقین برده اند اینجا کسی نگوید که ارباب توحید وجودی نیز اینجا که یکی میدانند یکی می بینند پس از عین الیقین نیز نصیبی دارند زیرا که در جواب گوئیم که ارباب این توحید صورت مثالی توحید شهودی را دیده اند نه آنکه بآن توحید متحقق شده اند توحید شهودی را باین صورت مثالی او فی الحقیقت هیچ مناسبت نیست زیرا که در وقت حصول آن توحید حیرتست حکم بامری دران موطن نیست و صاحب توحید وجودی باوجود شهود صورت مثالی آن توحید شهودی از ارباب علم است چه نفی وجود ما سوا میکند و نفی حکمی است از احکام از مقوله علم حیرت و علم بایکدیگر جمع نمیشوند پس ثابت شد که صاحب توحید وجودی از مقام عین الیقین بهره ندارد آری صاحب توحید شهودی را بعد از مقام حیرت اگر ترقی واقع شود بمقام معرفت که حق الیقین است میرسانند و آن موطن علم و حیرت جمع میشوند و علمی که بے حیرتست و پیش از حیرتست علم الیقین است اینجواب بمثالی واضح گردد مثلاً شخصی در خواب بواسطهٔ مناسبتی که بمقام پادشاهت دارد خود را پادشاه دید و لوازم پادشاهت در خود یافت و معلوم است که آن شخص پادشاه نشده است بلکه صورت مثالی پادشاهت را در خود دیده است و فی الحقیقت پادشاهت را بآن صورت مثالی هیچ مناسبت نیست آری آن شهود اگرچه بصورت مثالی باشد اما از استعداد آن شخص به متحقق شدن بحقیقت آن صورت خبر میدهد اگر جذبهٔ عنایت خداوندی جل سلطانه شامل حال او شود بآن مقام برسد از قوت تا فعل فرق بسیار است بسا اهل که قابلیت مراتب داشته باشد تا مرات نشو و بدست پادشاهان نرسد و از حصول جمال شان بهره نیابد کجا افتادم مگر گوئیم که سبب تحریر این علوم ناریضه آن باشد که اکثر ابنائے این وقت بعضی بتقلید و بعضی بمجرد علم و بعضی دیگر بعلم ممتزج بذوق و لو فی الجمله و بعضی بالحاد و زندقه دست بدامن این توحید وجودی زده اند و همه را از حق میدانند بلکه حق میدانند و گردنهائے خود را از ربقهٔ تکلیف شرعی باین حیله

می کشایند و مداہنات در احکامِ شرعیہ مینمایند و باین معاملہ خوشوقت و خورسند اند و اتیانِ اوامرِ شرعیہ را اگر اعتراف دارند طفیلی میدانند مقصودِ اصلی ورائی شریعت خیال میکنند حَاشَا وَ کَلَّا ثُمَّ حَاشَا وَ کَلَّا نَعُوْذُ بِاللّٰہِ سُبْحَانَہٗ مِنْ ھٰذَا الْاِعْتِقَادِ السُّوْءِ طریقت و شریعت عینِ یکدیگر اند سرِ موے از مخالفت درمیان ایشان واقع نیست فرقِ اجمال و تفصیل است و استدلال و کشف ہر چہ مخالفِ شریعت است مردود است کُلُّ حَقِیْقَۃٍ رَدَّتْہُ الشَّرِیْعَۃُ فَھُوَ زَنْدَقَۃٌ شریعت را برجا داشتہ طلبِ حقیقت نمودن کارِ مردانست رَزَقَنَا اللّٰہُ سُبْحَانَہٗ وَ اِیَّاکُمُ الْاِسْتِقَامَۃَ عَلٰی مُتَابَعَۃِ سَیِّدِ الْبَشَرِ عَلَیْہِ وَ عَلٰی اٰلِہِ الصَّلَوَاتُ وَ التَّسْلِیْمَاتُ وَ التَّحِیَّاتُ ظَاہِرًا وَ بَاطِنًا معرفت پناہی قبلہ گاہی حضرت خواجۂ ما قدس اللہ تعالیٰ سرہ چندگاہ مشربِ توحید وجودی داشتند و در رسائل و مکتوباتِ خود آنرا اظہار میفرمودند اما آخر کار حق سبحانہ و تعالیٰ بکمالِ عنایتِ خویش از آنمقام ترقی ارزانی فرمودہ بشاہراہ انداختہ از ضیقِ این معرفت خلاصی داد میان عبد الحق کہ یکے از مخلصان ایشانند نقل کردند کہ پیش از مرضِ موتِ ایشان بیک ہفتہ فرمودہ اند کہ مرا بعین الیقین معلوم شد کہ توحید کوچہ ایست تنگ شاہراہ دیگر است پیش ازین ہم میدانستم اما اکنون یقینی دیگر حاصل گشت و این حقیر نیز چندگاہ در خدمتِ حضرتِ ایشان این مشربِ توحید داشت و مقدماتِ کشفیہ در تائیدِ این طریق بسیار لائح گشتہ بودند اما عنایت خداوندی جل سلطانہٗ ازان مقام گذرانیدہ بمقامی کہ خواہست مشرف گردانید زیادہ برین موجب اطناب است میان شیخ زکریا از پرگنہ خود بکرر مینویسد و نسبت نیازمندی بآستانۂ علیۂ ایشان وامینماید از معاملۂ کروری گری ہراسانند التجا و اعتصام در عالمِ حکمت بجنابِ قدسِ ایشان دارند بظاہر ملاذی و ملجائی غیر از توجہ عالی ندارند امیدوارند کہ ہمچنانکہ ایشان را نواختہ اند تا آخر دستگیری فرمائید و از گرگانِ حوادث محفوظ دارند از کمالِ ادب عرضداشت جرأت نمی نماید بہ فقیر رجوع نمودہ

مع قاصر اند از ان تا قلیل از خواص و خص الخواص کہ راسخ اند در علم و امتیاز تام دارند در فہم ۱۲ المصحح سلمہ اللہ تعالیٰ ۱۲

اظہارِ احوالِ خودمی خواہند امید ہست کہ مسئولِ ایشان باجابت مقرون گردد ۔

مکتوب چہل و چہارم ۴۴

نیز بسیادت و نقابت پناہی شیخ فرید صدور یافت در مداحی خیر البشر علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام و در بیانِ آنکہ مصدقانِ شریعتِ او خیر الامم اند و مکذبانِ آن بدترین بنی آدم و در ترغیب بمتابعت سنتِ سنیہ او علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام مرحمت نامۂ گرامی سامی در اعز ازمنہ شرفِ ورود یافت بمطالعۂ آن مشرف گشت للہ الحمد سبحانہ والمنۃ کہ میراثِ از فقر محمدی علیہ و علیٰ آلہ الصلوات والتحیات بدست آوردہ اند کہ محبتِ فقرا و ارتباط بایشان نتیجۂ آنست نمیداند کہ این مقصرِ بے سروبرگ درجوابِ آن چہ نویسد مگر آنکہ فقرہ چند بعبارتِ عربی ماثور در فضائلِ جدِ بزرگوار ایشان کہ خیر العرب است بنویسد علیہ و علیٰ آلہ من الصلوات اتمہا و من التحیات اکملہا و آن سعادت نامہ را وسیلۂ نجاتِ اخروی خود سازد و نہ آنکہ مداحی او علیہ الصلوٰۃ والتحیۃ نماید بلکہ مقولۂ خود بآن ستاید

اصل	ترجمہ از شیخ
شعر ما ان مدحت محمدا بمقالتی لکن مدحت مقالتی بمحمد فاقول وباللہ سبحانہ العصمۃ والتوفیق ان محمدا رسول اللہ سید ولد آدم واکثر الناس تبعا یوم القیامۃ واکرم الاولین والآخرین علی اللہ واول من ینشق عنہ القبر واول شافع واول مشفع	شعر بسخن نہ من ستودم ذاتِ محمدی را لکن باسم احمد بستودہ ام سخن را پس میگویم و از خدای پاک عصمت میخواہم و توفیق میجویم کہ ہر آئینہ محمد رسول اللہ بہتر و مہتر و بزرگترین فرزندانِ آدم ہست و بیشترین مردم است از روی تابعان روز قیامت و بزرگترین پیشینان و پسینان است نزد خدا

وَاَوَّلُ مَنْ يَقْرَعُ بَابَ الْجَنَّةِ فَيَفْتَحُ اللّٰهُ
لَهُ وَحَامِلُ لِوَاءِ الْحَمْدِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
تَحْتَهُ اٰدَمُ فَمَنْ دُوْنَهُ وَهُوَ الَّذِيْ
قَالَ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ
نَحْنُ الْاٰخِرُوْنَ وَنَحْنُ السَّابِقُوْنَ
يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَاِنِّيْ قَائِلٌ قَوْلًا غَيْرَ فَخْرٍ
وَاَنَا حَبِيْبُ اللّٰهِ وَاَنَا قَائِدُ
الْمُرْسَلِيْنَ وَلَا فَخْرَ وَاَنَا خَاتَمُ
النَّبِيّٖنَ وَلَا فَخْرَ وَاَنَا
مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ
عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ـــــــ اِنَّ اللّٰهَ
خَلَقَ الْخَلْقَ فَجَعَلَنِيْ فِيْ خَيْرِ
هِمْ ثُمَّ جَعَلَهُمْ فِرْقَتَيْنِ
فَجَعَلَنِيْ فِيْ خَيْرِهِمْ
فِرْقَةً ثُمَّ جَعَلَهُمْ
قَبَائِلَ فَجَعَلَنِيْ فِيْ خَيْرِهِمْ
قَبِيْلَةً ثُمَّ جَعَلَهُمْ
بُيُوْتًا فَجَعَلَنِيْ فِيْ خَيْرِهِمْ
بَيْتًا فَاَنَا خَيْرُهُمْ نَفْسًا وَخَيْرُهُمْ بَيْتًا

تعالی ونخستین کسی است که شگافته گردد از وی
قبر ونخستین شفاعت کننده است ونخستین
کسی است که قبول کرده شود شفاعت وے
ونخستین کسی است که کوبد در بهشت را پس کشاید
حق تعالی برای وے واوست بردارنده علم
ستائش حق جل وعلا روز قیامت زیر علم وے است
آدم وهرکه جز اوست واوست علیه الصلوٰة والسلام
که فرموده است ماییم پسینان وماییم پیشینیان
روز قیامت ومن گوینده ام گفتارے را بی‌مفاخرت
ومنم محبوب حق تعالی ومنم کشنده مرسلان ونیست
فخر ومنم ختم کننده پیغامبران ونیست فخر ومنم
محمد پسر عبد الله پسر عبد المطلب بدرستیکه خدا تعالی
پیدا کرد خلق را پس گردانید مرا در بهترین ایشان
پستر گردانید ایشان را دو گروه پس گردانید مرا در فرقه
که بهترین ایشانست پستر گردانید ایشان را
قبیله قبیله پس گردانید مرا در بهترین قبائل پستر
گردانید ایشان را خانه خانه پس گردانید مرا در
بهترین خانهاے ایشان پس منم بهترین ایشان
از روے ذات وبهترین ایشان از روی خانه

استنباطی آیۂ کریمہ کہ در سورۂ توبہ واقع است ... عزیز علیہ ما عنتم ... منہ سلمہ اللہ تعالی

وَاَنَا اَوَّلُ النَّاسِ خُرُوْجًا اِذَا بُعِثُوْا وَاَنَا قَائِدُهُمْ اِذَا وَفَدُوْا وَاَنَا خَطِيْبُهُمْ اِذَا اَنْصَتُوْا وَاَنَا مُسْتَشْفِعُهُمْ اِذَا حُبِسُوْا وَاَنَا مُبَشِّرُهُمْ اِذَا يَئِسُوْا اَلْكَرَامَةُ وَالْمَفَاتِيْحُ يَوْمَئِذٍ بِيَدِيْ وَلِوَاءُ الْحَمْدِ يَوْمَئِذٍ بِيَدِيْ وَاَنَا اَكْرَمُ وُلْدِ اٰدَمَ عَلٰى رَبِّيْ يَطُوْفُ عَلَيَّ اَلْفُ خَادِمٍ كَاَنَّهُمْ بَيْضٌ مَكْنُوْنٌ وَاِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ كُنْتُ اِمَامَ النَّبِيِّيْنَ وَخَطِيْبَهُمْ وَصَاحِبَ شَفَاعَتِهِمْ غَيْرَ فَخْرٍ لَوْلَاهُ لَمَا خَلَقَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ الْخَلْقَ وَلَمَا اَظْهَرَ الرُّبُوْبِيَّةَ وَكَانَ نَبِيًّا وَّاٰدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّيْنِ۔

ومنم نخستین مردم از روئے بیرون آمدن وقتیکہ برانگیختہ شوند ومنم کشندۂ مردم وقتیکہ بیایند بدرگاہ خدا تعالی ومنم خطبہ خوانندۂ ایشان وقتیکہ خاموش شوند ومنم کہ طلب کردہ شود ازمن شفاعت وقتیکہ حبس کردہ شوند ومنم بشارت دہندۂ ایشان وقتیکہ نومید شوند بزرگی دادن وکلیدہا آن روز بدست من است ورایت ثنای حق تعالی دران روز بدست من است ومنم گرامیترین فرزندان آدم نزد پروردگار خود گرد من گردند ہزار خدمتگار گویا آنان بیضہاے مکنون اند وچون باشد روز قیامت باشم امام پیغامبران وخطیب ایشان وخداوند شفاعت میان ایشان بغیر فخر واگر نمی بودی آنسرور بدرستی نیافریدی خدای پاک خلق را وہرآئینہ ظاہر نساختی ربوبیت خود را وبود علیہ الصلوۃ والسلام پیغامبر در حالیکہ آدم میان آب وگل بود۔

شعر۔ نماند بعصیان کسے در گرو ٭ کہ دارد چنین سید پیشرو ٭ پس ناچار مصدقان اینچنین پیغمبر سید البشر علیہ الصلوۃ والسلام خیر الامم باشند کُنْتُمْ خَیْرَ اُمَّۃٍ اُخْرِجَتْ تقدوقت ایشانست ومکذبان او علیہ الصلوۃ والسلام بدترین بنی آدم اَلْاَعْرَابُ اَشَدُّ کُفْرًا وَّنِفَاقًا نشان حال ایشان است تا کدام صاحب دولت را بانتباع

سنتِ سنیۂ او بنوازند و بمتابعت شریعت رضیۂ او سرفراز سازند آمروز عملِ قلیل را که مقرون بتصدیقِ حقیقتِ دین اوست علیہ الصلوٰۃ والسلام بعمل کثیر بر میدارند اصحاب کہف این ہمہ درجات کہ یافتند بواسطۂ یک حسنہ ہست و آن ہجرت بود از دشمنانِ حق سبحانہ وتعالیٰ بنورِ یقینِ ایمانی در وقت استیلاءِ معاندان مثلاً سپاہیان در وقتِ غلبۂ دشمنان و استیلاءِ مخالفان اگر اندک ترددی کنند آن قدر نمایان می شود و اعتبار میگیرد که در وقتِ امنِ اضعافِ آن در جنبِ اعتبار نمی آید و ایضاً چون آن سرور محبوبِ رب العالمین است متابعان او بواسطۂ متابعت بمرتبۂ محبوبیت میرسند چہ محب در ہر کہ از شمائل و اخلاقِ محبوبِ خود می بیند آنکس را محبوبِ خود میدارد و مخالفان را ازینجا قیاس باید کرد شعر محمد عربی کابروی ہر دو سرا ست کسی کہ خاکِ درش نیست خاک بر سرِ او ؛ اگر ہجرتِ ظاہری میسر نہ شود ہجرتِ باطنی را ایکمال مرعی میباید داشت با ایشان بے ایشان می باید بود لعل اللہ یحدث بعد ذلک امرًا موسم نوروز رسیدہ است و معلوم است کہ آن ایام اہالی آن معاملہ را در تفرقہ میدارد و بعد از مضیِ آن ہنگامہ اگر ارادۂ خداوندی جل سلطانہ مساعدت نمود امیدوار است کہ شرفِ ملاقاتِ گرامی میسر شود زیادہ اطناب موجبِ املال است ثبتکم اللہ سبحانہ علی جادۃ آبائکم الکرام السلام علیکم و علیہم الی یوم القیام

مکتوب چہل و پنجم ۴۵

نیز بسیادت و نقابت پناہی شیخ فرید صدور یافت این مکتوب بعد از ارتحالِ پیر دستگیر خود ازین عالمِ فانی نوشتہ بودند و چون تقویتِ ظاہری فقراءِ خانقاہ منسوب بجنابِ سیادت پناہی بود اظہارِ شکرِ آن نمودہ توجہ جامعیتِ انسان کہ ہم سببِ کمالِ اوست و ہم سببِ

نقصانِ او نیز مذکور کرده اند باذکرِ فضائلِ شہرِ مبارک رمضان وما یناسب ذٰلِكَ ثَبَّتَكُمُ اللّٰهُ
سُبْحَانَهٗ عَلٰی جَادَّةِ اٰبَائِكُمُ الْكِرَامِ وَسَلَّمَكُمْ عَنْ مُوْجِبَاتِ التَّاَسُّفِ وَالتَّاَسُّفِ بِمُرُوْرِ
الشُّهُوْرِ وَالْاَيَّامِ دوستانِ خدائے عزوجل بحکم اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ باخدا اند تعالٰی وتقدس
تعلق بہ بدن نحوی از موانعِ آن معیت واتصال است بعد از انفصال ازین پیکر ہیولانی
ومفارقت ازین ہیکلِ ظلمانی ہمہ قرب ورقرب واتصال در اتصال است اَلْمَوْتُ جِسْرٌ
يُوْصِلُ الْحَبِيْبَ اِلَى الْحَبِيْبِ بیان این معنی است وکریمہ مَنْ كَانَ يَرْجُوْ لِقَاءَ اللّٰهِ فَاِنَّ
اَجَلَ اللّٰهِ لَاٰتٍ کہ تسلیہ است مر مشتاقان را رمزے ازین بیان میفرماید لیکن حالِ باز ماندگان
بدولتِ حضورِ بزرگان خراب وابتر است واستفاضہ از روحانیاتِ اکابر قدس اللّٰہ تعالٰی
اسرارہم مشروط بشرائط است کہ ہر کسی را در القائے آن مجال نیست اَمَّا الْحَمْدُ لِلّٰهِ ذِي الْاِنْعَامِ
وَالْمِنَّةِ کہ باوجود این حادثہ ہائلہ واین واقعہ متوحشہ این فقراے سرو پا را مربی ومعین ہم
از اہل بیتِ آن سرورِ دنیا ودین بود علیہ وعلٰی آلہ الصلوات والتسلیمات کہ سببِ انتظام
این سلسلہ علیہ وواسطہ جمعیتِ نسبتِ نقشبندیہ گشت آرے این نسبت علیہ کہ درین دیار
بسیار غریب است واہل آن درین ممالک اقل قلیل چون نسبت اہل بیت است مربی آن ہم از
اہل بیت مناسب است وشایانِ تقویتِ آن ہم از اہالیِ آن اولی تا تکمیلِ آن دولتِ
عظمی بغیر لازم نیاید ہمچنانکہ شکر این نعمتِ قصوی بر فقرا لازم است شکر این دولت بر ذمہ
ایشان نیز لازم است آدمی ہمچنانکہ بہ جمعیتِ باطن محتاج است بہ جمعیتِ ظاہر نیز احتیاج دارد
بلکہ این احتیاج مقدم است بلکہ محتاج ترینِ خلائق انسان است واین شدتِ احتیاجِ او را
بواسطہ جامعیتِ او آمدہ است وآنچہ ہمہ را درکار است او را تنہا درکار است وبہر چہ محتاج
است تعلق دارد پس تعلقاتِ او از ہمہ بیش آمد وہر تعلق مستلزم اعراض است از جنابِ قدس

خداوندی جلّ سلطانه پس محروم ترین جمیع خلائق ازین راه انسان گشت
پایهٔ آخر آدمست و آدمی ٭ گشت محروم از مقام محرمی ٭ گر نه گردد باز مسکین زین سفر ٭
نیست از وی هیچکس محروم تر ٭ و حالانکه سبب افضلیت او از جمیع خلائق هم همین وجه
جامعیت است ازین راه آئینه او اتم آمد و آنچه در مرایای جمیع خلائق ظاهر هست در یک
مرآت او لائح است پس بهترین خلائق ازین جهت انسان گشت و بدترین جمیع موجودا
از آنجهت هم او اذ کان منه محمد علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و ابو جهل
علیه اللعنة و شک نیست که بتوفیق خداوندی عزّ و جلّ کفیل جمعیت ظاهری این فقرا
ایشانند و در جمعیت باطنی نیز بحکم اَلْوَلَدُ سِرٌّ لِاَبِیْهِ امیدواری تمام است و چون عنایة
نامهٔ سامی و صحیفهٔ گرامی در ماه مبارک رمضان شرف ورود یافت بخاطر فاتر گذشت که شمهٔ از
فضائل این شهر عظیم القدر بنویسد باید دانست که ماه رمضان بزرگست عبادت نافله از نماز
و ذکر و صدقه و امثال آنها که درین ماه صادر شود برابر اداے فرض از ایام دیگر است و اداے
فرض درین ماه برابر اداے هفتاد فرائض است در ماهہاے دیگر کسی که افطار بخاند صائمے
را درین ماه او را بخشند و رقبهٔ او را از آتش دوزخ آزاد سازند و مر او را مثل اجر آن صائم عطا
فرمایند بے آنکه از اجر آن صائم نقصان کنند و همچنین کسیکه در خدمت مملوک تخفیف نماید حق
سبحانه و تعالی او را بخشد و آزاد گرداند از آتش دوزخ و در ماه رمضان آنحضرت علیه الصلوٰة
و التحیة رها میکردند هر اسیر را و هر کسی هر چه از ایشان سوال میکرد میدادند اگر کسی درین ماه
بخیرات و اعمال صالحه موفق شد در تمام سال او را توفیق رفیق گردانند و اگر بتفرقه گذشت در تمام
سال در تفرقه است مهما امکن هر قدر که میسّر شود بجمعیت باید کوشید و این ماه را غنیمت
می باید شمرد و در هر شبی از شبهای این ماه چندین هزار کس را که لایق دوزخ اند آزاد می سازند

ودرین ماه درہائے بہشت رامیکشایند ودرہای دوزخ رامی بندند وشیاطین رازنجیر میکنند ودرہای رحمت میکشایند وتعجیل افطار وتاخیر تسحر از سنن است ودرین باب آن سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام مبالغہ میفرمودند وتاکید بتاخیر تسحر وتعجیل افطار اظہار عجز واحتیاج خودست کہ مناسب مقام بندگیست وبخرما افطار کردن سنت است ودروقت افطار این دعا می خواندند ذَهَبَ الظَّمَاءُ وَابْتَلَّتِ الْعُرُوقُ وَثَبَتَ الْاَجْرُ اِنْشَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰی اداے تراویح وختم قرآن درین ماہ از سنن موکدہ است ومثمر نتائج کثیرہ وَفَّقَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ بِحُرْمَةِ حَبِیْبِهٖ عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلَوٰاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ وَالتَّحِیَّاتُ بقیۃ المقصد آنکہ عنایت نامہ درعین ماہ رمضان رسید والا در امتثال امر خود را معاف نمیداشت سخن از بعد ماہ مذکور گفتن حکم بغیب کردنست ومنبی از طول امل بالجملہ آنچہ مرضی ایشان خواہد بود بہیچ وجہ خودرا معاف نخواہد داشت کہ حقوق ظاہری وباطنی ایشان بروذمہائے ما فقرا ثابت است حضرت قبلہ گاہی قدس اللہ تعالی سرہ میفرمودند کہ حقوق شیخ جیو برہمہ شما ثابت ومقرر است باعث این جمعیت ایشانند حق سبحانہ وتعالی ہموارہ بتوفیق اعمال مرضیہ موفق گرداناد بحرمۃ النبی وآلہ الامجاد علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات زیادہ برین تصدیع تمام است

مکتوب چہل وششم

نیز بسیادت ونقابت پناہی میان شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکہ وجود باری تعالی وتقدس وہمچنین وحدت او تعالی بلکہ نبوت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بلکہ جمیع مَا جَاءَ بِهٖ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ بدیہی اند ومحتاج بہیچ فکر ودلیل نیستند ودر ایضاح این مقدمات

بسیار مذکور ساختہ اند ثبّتکم اللّٰه سبحانہ علی جادّة اٰبائکم الکرام علی اولهم وافضلهم
اوّلًا وعلی بواقیهم ثانیا الصلوٰة والسلام وجود باری تعالیٰ وتقدس وہمچنین وحدت
او سبحانہ بلکہ نبوت محمد رسول الله صلی الله تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم بلکہ جمیع ماجاء بہ من
عند الله بدیهی اند بر تقدیر سلامتی مدرکہ از آفات ردیہ وامراض معنویہ محتاج بہیچ فکر
ودلیل نیستند نظر وفکر در آنها تا زمانِ وجودِ علت وثبوتِ آفت است امّا بعد از نجات از مرضِ
قلبی ورفع غشاوهٔ بصری غیر از بداهت هیچ نیست مثلًا صفرائی تا زمانی کہ بعلتِ صفر اگرفتار
است شیرینی قند ونبات نزد او محتاج بدلیل است لیکن بعد از خلاصی از ان علت هیچ احتیاج
بدلیل ندارد واحتیاجی کہ منشأ آن وجودِ آفت است ببداهت جنگ ندارد وبیچارهٔ احول کہ شخص
واحد را اثنین می بیند وحکم بعدمِ وحدتِ آن شخص میکند معذور است وجودِ آفت در احول وحدت
شخص را از بداهت نمی برارد وبنظر ثبوت نمی کشد ومحقق است کہ جولانگاهِ استدلال بسیار تنگ است
ویقینی کہ از راهِ دلیل پیدا شود بسی متعذر است پس در تحصیلِ ایمانِ یقینی فکرِ ازالهٔ مرضِ قلبی نمودن
ضروری آمد صفرائی را ازالهٔ علتِ صفرا نمودن در تحصیلِ یقینی بشیرینی نبات ضروری تر آمد از انکہ
دلیل بر یقینِ حلاوتِ نبات اقامت نماید از دلیل چہ طور یقینی حاصل شود کہ وجدانِ او بسبب علتِ
صفرا بتلخیِ نبات حاکم است ہمچنین در ما نحن فیہ نفسِ امّاره بالذّات منکرِ احکامِ شرعیہ است
وبالطبع مناقضتِ آن حاکم پس تحصیلِ یقین باین احکامِ صادقہ بدلیل با وجودِ انکارِ وجدانِ
مستدل بسی دشوار است پس نفس را تزکیہ ساختن ضروری آمد یقین را بدون تزکیہ حاصل نمودن
دشوار نمود قد افلح من زکّٰها وقد خاب من دسّٰها پس مقرر شد کہ منکرِ این شریعتِ باهره
واین ملتِ ظاهره وطاهره در رنگِ منکرِ حلاوتِ نبات است مصرعہ خورشید نہ مجرم ار کسی بینا نیست
پس مقصود از سیر وسلوک وتزکیۂ نفس وتصفیۂ قلب ازالۂ آفاتِ معنویہ است وامراضِ قلبیہ

لہ بخلاف احکام شرعیہ حکم کنندہ ۱۲

که کریمهٔ فِیْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ مشعر از آنست تا حقیقتِ ایمان متحقق شود و با وجود این آفات اگر ایمان است بحسب ظاهر است و بس چه وجدانِ اماره بخلافِ آن حاکم است و در حقیقت کفر خود مُصِر است مثل این ایمان و تصدیقِ صوری ایمانِ صفرائی است بحلاوتِ قند و نبات که وجدانِ او بخلافِ آن شاهد است یقینِ حقیقی بحلاوت شکر بعد از زوالِ مرضِ صفرا صورت بندد پس بعد از تزکیهٔ نفس و اطمینان آن حقیقتِ ایمان صورت دارد و وجدانی میگردد و این قسم ایمان از زوال محفوظ است کریمهٔ اَلَاۤ اِنَّ اَوْلِیَآءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ در شانِ ایشان صادق است شَرَّفَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ بِشَرَفِ هٰذَا الْاِیْمَانِ الْکَامِلِ الْحَقِیْقِیِّ بِحُرْمَةِ النَّبِیِّ الْاُمِّیِّ الْقُرَشِیِّ عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهٖ مِنَ الصَّلَوٰتِ اَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِیْمَاتِ اَکْمَلُهَا

مکتوب چہل و ہفتم

نیز بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت در شکایت از قرنِ سابق که کفار استیلا پیدا کرده بودند و اهلِ اسلام خوار و بے اعتبار گشته و در ترغیب آنکه در ابتداءِ بادشاهت اگر ترویج دین متیسر شود بهتر است مبادا اضلالِ مضلّی درمیان آمده خلل در کارخانهٔ اهلِ اسلام اندازد و در رنگِ قرنِ سابق سازد ثَبَّتَکُمُ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ عَلٰی جَادَّةِ اٰبَآئِکُمُ الْکِرَامِ عَلٰی اَفْضَلِهِمْ سَیِّدِ الْکَوْنَیْنِ اَوَّلًا وَعَلٰی بَوَاقِیْهِمْ ثَانِیًا الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِیَّةُ بادشاه نسبت بعالم در رنگِ دل است نسبت ببدن که اگر دل صالح است بدن صالح است و اگر فاسد است فاسد صلاحِ بادشاه صلاحِ عالم است و فسادِ او فسادِ عالم میدانند که در قرنِ ماضی بر سرِ اهلِ اسلام چها گذشته است زبونیِ اهلِ اسلام با وجود کمالِ غربت در قرونِ سابقه ازین نگذشته بود که مسلمانان بر دینِ خود باشند و کفار بر کیشِ خود کریمهٔ لَکُمْ دِیْنُکُمْ وَلِیَ دِیْنِ بیانِ این معنی است

یعنی تسلیل یاریت ۱۲

دور قرنِ ماضی کفار برملا بطریقِ استیلا اجراءِ احکامِ کفر در دارِ اسلام میکردند و مسلمانان از اظهارِ
احکامِ اسلام عاجز بودند و اگر میکردند بقتل میرسیدند. وَاوَیلَاه وَامُصِیبَتَاه وَاحَسرَتَاه وَاحُزنَاه محمد
رسول الله صَلَّی اللهُ تَعَالیٰ عَلَیهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که محبوبِ رب العالمین است مصدقانِ او
ذلیل و خوار بودند و منکرانِ او بعزت و اعتبار مسلمانان با دلهای ریش در تعزیتِ اسلام
بودند و معاندان بسخریه و استهزا بر جراحتهای ایشان نمک می پاشیدند آفتابِ هدایت
در تتقِ ضلالت مستور شده بود و نورِ حق در حجبِ باطل منزوی و معزول آمروز که نوید زوالِ
مانعِ دولتِ اسلام و بشارتِ جلوسِ بادشاهِ اسلام بگوشِ خاص و عام رسیده اهلِ اسلام بر خود
لازم دانستند که ممد و معاونِ بادشاه باشند و بر ترویجِ شریعت و تقویتِ ملت دلالت نمایند این
امداد و تقویت خواه بزبان میسر شود خواه بدست سابق ترینِ دولتِ مدد ها تبیینِ مسائلِ شرعیه
است و اظهارِ عقائدِ کلامیه بر طبقِ کتاب و سنت و اجماعِ امت تا مبتدعی و ضالی در میان آمده
از راهِ نبرد و کار بفساد نه انجامد این قسمِ امداد مخصوص بعلماءِ اهلِ حق است که رو بآخرت دارند علماءِ
دنیا که همتِ ایشان دنیای دنیه است صحبتِ ایشان زهرِ قاتل است و فسادِ ایشان فسادِ
متعدی ❊ عالمِ که کامرانی و تن پروری کند ❊ او خویشتن گم است کرا رهبری کند ❊ در قرنِ
ماضی هر بلائی که بر سر آمد از شومیِ این جماعه بود و بادشاهان را ایشان از راه میبردند هفتاد و دو ملت
که راهِ ضلالت اختیار کرده اند مقتدایان اینها علماءِ سوء بودند غیر از علما هر که بضلالت رفت
کم است که ضلالتِ او بدیگرے تعدی کند و اکثر جهلاء صوفی نما این زمانه حکمِ علماءِ سوء
دارند فسادِ اینها نیز فسادِ متعدی است و ظاهر اگر کسے باوجودِ استطاعت امداد و هر قسم مددی
که باشد تقصیر نماید و در کارخانهٔ اسلام فتورے واقع شود آن مقصر معاتب گردد بنا علی ذلک
این حقیرِ قلیل البضاعت نیز می خواهد که خود را در جرگهٔ ممدانِ دولتِ اسلام اندازد و درین با

یکسر مایه که بدان تجارت کنند ۱۲ — جرگه بالفتح و کاف فارسی بمعنی صف کشیدن و انبوهِ مردم یعنی گروه و جماعه ۱۲

عه که ضررِ ایشان دیگران نیز میرسد و بر ذواتِ شان مقصور نمی ماند ۱۲

دست وپائی بزند بحکم مَنْ كَثَّرَ سَوَادَ قَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ محتمل که این بے استطاعت را
داخل آنجماعۂ کرام سازند امثال خود را امثال آن زال می انگارد که ریسمانِ چند تنیدۂ خود را در
سلکِ خریدارانِ حضرتِ یوسف علیٰ نبینا وعلیه الصلوٰةُ والسلامُ ساخته بود امید
است که درین نزدیکی اِنْ شَاءَ اللّٰهُ الْعَزِيْزُ بشرفِ حضور مشرف گردد متوقع از جنابِ شرفِ
ایشان آنست که چون استطاعت وقربِ بادشاه بروجه اتم ایشان راحق سبحانه وتعالیٰ میسر
ساخته است در خلا وملا در ترویجِ شریعتِ محمدی علیه وعلیٰ آله من الصلوٰاتِ افضلها
ومن التسلیماتِ اکملها کوشند ومسلمانان را از غربت برآرند حاملِ رقیمۂ نیاز مولانا حامد از
سرکارِ اقبال آثار وظیفۂ مقرره داردپارسال ظاهراً از حضور یافته بود امسال نیز امیدوار آمده
است دولت حقیقی ومجازی میسر باد

مکتوب چهل وهشتم

نیز بسیادت ونقابت دستگاه شیخ فرید بخاری صدور یافته در ترغیب بتعظیم علما وطلبۂ
علوم که حاملانِ شریعت اند نصرکم الله سبحانه علی الاعداء بحرمة سیدِ الانبیاء
علیه وعلیهم الصلوٰاتُ والتسلیماتُ والتحیاتُ رحمت نامۂ گرامی که فقرا رابآن
نواخته بودند بمطالعۂ آن مشرف گشت در کتابتِ مولانا محمد قلیچ موافق مرقوم فرموده بودند
جزوی خرچے برائے طالب علمان وصوفیان فرستاده شد ذکرِ تقدیم طالب علمان برصوفیان
در نظر همت بسیار زیبا در آمد بحکم اَلظَّاهِرُ عُنْوَانُ الْبَاطِنِ امید است که در باطنِ شریف نیز
این جماعۂ کرام تقدیم پیدا کرده باشند كُلُّ اِنَاءٍ يَتَرَشَّحُ بِمَا فِيْهِ ع از کوزه برون همان تراود
که در وست ٭ و در تقدیم طالب علمان ترویجِ شریعت است حاملانِ شریعت ایشانند

وملتِ مصطفویه علیه وعلیٰ آله الصلوات والتسلیمات. ایشان بریاست فردای قیامت از شریعت خواهند پرسید از تصوف نخواهند پرسید. دخولِ جنت وتجنب از نار وابسته باتیانِ شریعت است. انبیا صلوات الله تعالیٰ وتسلیماته علیهم که بهترینِ کائنات اند بشرائع دعوت کرده اند ومدارِ نجات برآن مانده ومقصود از بعثتِ این اکابر تبلیغ شرائع است. پس بزرگترینِ خیرات سعی در ترویجِ شریعت است واحیای حکمی از احکامِ آن علی الخصوص در زمانیکه شعائرِ اسلام منهدم شده باشند. کرورها در راهِ خدای عز وجل وعلا خرج کردن برابرِ آن نیست که مسئله از مسائلِ شرعیه را رواج دادن چه درین فعل اقتدا بانبیاست که بزرگترینِ مخلوقات اند علیهم الصلوات والتسلیمات ومشارکت است بآن اکابر ومقرر است که کاملترینِ حسنات بایشان مسلم فرموده اند وخرج کردنِ کرورها غیرِ این اکابر را نیز میسر است. وایضاً در اتیانِ شریعت مخالفتِ تمام است بانفس که شریعت برخلافِ نفس وارد شده است ودر انفاقِ اموال گاه است که نفس موافقت کند. بلی انفاقِ اموال را که برای تائیدِ شریعت باشد وترویجِ ملت درجهٔ علیا است وانفاقِ حبتی باین نیت خرج کردن برابرِ خرجِ لکها است در غیرِ این نیت. اینجا کسی سوال نکند که طالبِ علمِ گرفتار از صوفیِ وارسته چون مقدم باشد. جواب گوئیم که او هنوز حقیقتِ سخن را درنیافته است. طالب العلم باوجودِ گرفتاری سببِ نجاتِ خلائق است چه تبلیغِ احکامِ شرعی از وی میسر است اگرچه خود بآن منتفع نشود. وصوفی باوجودِ وارستگیِ نفس خود را خلاص ساخته است بخلائق کاری ندارد. شخصی که کثرتِ نجات با و وابسته باشد مقرر است که بهتر باشد از آن شخصی که به نجاتِ خود درمانده باشد. آری صوفی را که بعد از فنا وبقا وسیرِ عن الله وبالله بعالم گردانیده باشند وبدعوتِ خلق فرود آورده از مقامِ نبوت نصیبی دارد وداخلِ مبلغانِ شریعت است حکمِ علمای

شریعت وارو ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ

مکتوب چہل و نہم ۴۹

نیز بسیادت پناہی شیخ فرید صدور یافتہ در ترغیب بر جمع کردن این دو دولت کہ ظاہر را باحکام شرعیہ متحلی ساختن است و باطن را از گرفتاری ما دونِ حق سبحانہ آزاد کردن حق سبحانہ وتعالی بدولتِ صوری وسعادتِ معنوی مستسعد گرداند فی الحقیقت دولتِ صوری متحلی شدنِ ظاہرست باحکامِ شرعیہ مصطفویہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ وسعادتِ معنوی خلاصیِ باطن است از گرفتاریِ ما دونِ حق سبحانہ تا کدام صاحبِ دولت را این دو کرامت مشرف سازند کار اینست وغیر این ہمہ ہیچ ، زیادہ تصدیع است والسلام

مکتوب پنجاہم ۵۰

نیز بسیادت پناہی شیخ فرید صدور یافت در مذمتِ دنیای دنیہ حق سبحانہ وتعالی از رقیتِ ما دون خود آزادی کرامت فرمودہ تمام گرفتارِ جنابِ خود گرداند بحرمتِ سید البشر المحرز عن زیغ البصر علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات دنیا بظاہر شیرین است وبصورت طراوت دارد وفی الحقیقت سمی است قاتل ومتاعی است باطل وگرفتاریست لاطائل مقبولِ او مخذولست مفتونِ او مجنون حکمِ او حکم نجاستی است زر اندودہ ومثلِ او مثل زہریست شکر آلودہ عاقل آنست کہ باین چنین متاع کاسد فریفتہ نشود وبچنین کالای فاسد گرفتار نگردد گفتہ اند اگر شخصے وصیت کرد کہ مالِ مرا بعاقلِ زمانہ بدہند بزاہدی باید داد کہ از دنیا بی رغبت است وآن بی رغبتی از کمالِ فطانتِ اوست زیادہ برین اطنابست بقیۃ التصدیع آنکہ فضائل مآب شیخ زکریا

سہ ۱۲ اسباب مذمت دنیا کہ فیر حیران باشد ۱۲

ف یعنی با وجودیکه محاسبه دنیویه نسبت محاسبه اخرویه بدرجها آسانست از محاسبه دنیویه هراسان است ۱۲

درین سن و سال گرفتارِ کروری گری است با وجود این گرفتاری همواره از محاسبهٔ عاجله که در کمالِ آسانی است نسبت بمحاسبهٔ آجله هراسانست وشفقهٔ عظمی در عالمِ اسباب توجهٔ شریف میدانند امیدوار است که بدیوانِ جدید نیز ظاهر شود که ایشان از خادمانِ آن درگاهِ عالی اند

ف تو مرا دل ده و دلیری بین ٭ روبهٔ خویش خوان و شیری بین ٭ دولتِ صوری و معنوی محصّل باد بحرمةِ النبیِّ الامّیِّ وَاٰلِهِ الامجادِ علیه وعلیهم مِنَ الصلواتِ افضلها ومِنَ التسلیماتِ اکملها

مکتوب پنجاه و یکم ۵۱

ف یعنی وقت رسیدن بسن کبر متقاضی عمر است ۱۲

نیز بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت در ترغیب بترویجِ شریعتِ غرّا علیٰ صاحبها الصلوٰةُ والسلامُ از حق سبحانه وتعالیٰ خواسته می آید که بتوسّلِ وجودِ شریف آن سلالهٔ عظام ارکانِ شریعتِ غرّا و احکامِ ملتِ زهرا قوت گیرند و رواج پذیرند ع کار این است و غیرِ این همه هیچ ٭ امروز غربایِ اهلِ اسلام را درین طور گرداب ضلالت امیدِ نجات هم از سفینهٔ اهلِ بیتِ خیر البشر است علیه وعلیٰ اٰلهٖ مِنَ الصلواتِ اتمّها ومِنَ التحیاتِ والتسلیماتِ اکملها قال علیه الصلوٰةُ والسلامُ مَثَلُ اَهلِ بیتی کمَثَلِ سفینةِ نوحٍ مَن رکبها نجا ومَن تخلّف عنها هلک همتِ علیا را اهتمام بران گمارند که این سعادتِ عظمیٰ را بدست آرند بعنایت الله سبحانه از قسمِ جاه و جلال و عظمت و شوکت همه میسر است با وجودِ شرفِ ذاتی اگر این علاوه بآن منضم شود گوئی سبقت بچوگانِ سعادت از همه پیش برده باشند این حقیر بارادهٔ اظهارِ امثالِ این سخنان در تائید و ترویجِ شریعت خفته متوجهِ خدمتِ ایشان است هلالِ ماهِ مبارکِ رمضان در حضرتِ دهلی دیده شد مرضیِ حضرتِ والدهٔ بزرگوار در توقف مفهوم گشت بضرورت تا استماعِ ختمِ قرآن توقف نموده

وعلم آخر کار روحدا ے پاک ست

وَالْاَمْرُ عِنْدَ اللّٰہِ سُبْحَانَہٗ سعادتِ دارین محصّل باد

مکتوب پنجاه و دوم ۵۲

نیز بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافته در مذمتِ نفس امّاره و بیانِ مرضِ ذاتیِ او و علاجِ ازالهٔ آن مرض مرحمت نامهٔ گرامی که از روی شفقت و مهربانی داعیِ مخلصِ خود را بآن ممتاز فرموده بودند بمطالعهٔ مضمونِ آن مشرّف گشت عَظَّمَ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ اَجْرَكُمْ وَرَفَعَ قَدْرَكُمْ وَشَرَحَ صَدْرَكُمْ وَيَسَّرَ اَمْرَكُمْ بِحُرْمَةِ جَدِّكُمُ الْاَمْجَدِ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيْمَاتِ اَكْمَلُهَا ثَبَّتَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ عَلٰى مُتَابَعَتِهٖ ظَاهِرًا وَّبَاطِنًا وَرَحِمَ اللّٰهُ عَبْدًا قَالَ اٰمِيْنًا ثانیاً فقرهٔ چند در شکایتِ مصاحبِ سوء و ندیمِ بدخوی مسوّده مینماید بسمعِ قبول استماع خواهند فرمود مخدوما مکرما نفسِ امّارهٔ انسانی مجبول است بر حبِّ جاه و ریاست و همگی همتِ او ترفّع بر اقرانست و بالذات خواهانِ آنست که خلائق همه بوی محتاج باشند و منقادِ اوامر و نواهیِ او گردند و او بهیچ کس محتاج نباشد و محکومِ احدی نبود این دعوی الوهیت است ازوی و شرکت است بخدای بی همتا جلّ سلطانهٗ بلکه آن بی سعادت بشرکت هم راضی نیست میخواهد که حاکم او باشد و بس و همه محکومِ او باشند فقط در حدیثِ قدسی آمده است عَادِ نَفْسَكَ فَاِنَّهَا انْتَصَبَتْ بِمُعَادَاتِيْ یعنی دشمن دار نفسِ خود را زیراکه بدرستی آن نفس ایستاده است بدشمنیِ من پس تربیتِ نفس نمودن بتحصیلِ مراداتِ او از جاه و ریاست و ترفّع و تکبّر فی الحقیقت امداد کردن است بدشمنِ خدای عزّ و جلّ و تقویت نمودن است مر او را شناعتِ این امر را نیک باید دریافت در حدیثِ قدسی وارد است اَلْكِبْرِيَاءُ

ف ع ۔ باخودی کمرو بیحودی ویں ہست

ص تعرق ونرقت دلمبدی

رِدَائِی وَالْعَظَمَۃُ اِزَارِی فَمَنْ نَازَعَنِی فِی شَیْءٍ مِنْھُمَا اَدْخَلْتُہُ فِی النَّارِ وَلَا اُبَالِی
دنیائی ودنی که ملعونه و مبغوضه حق است سبحانه تعالی بواسطه آنست که حصول دنیا مُمد و معاون
حصولِ مراداتِ نفس است پس هر که بدشمن مدد نماید ناچار لعنت را شاید و فقر فخر محمدی گشت
عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ زیراکه در فقر نامرادی نفس است و حصولِ عجز او آن مقصود
از بعثتِ انبیاء عَلَیْہِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ و حکمت در تکلیفات شرعیه تعجیز و تخریب همین
نفسِ اماره است شرائع برای رفع هواهای نفسانی وارد شده اند هر قدر که بمقتضای شریعت
بعمل در آید همان قدر هوای نفسانی رو بزوال آرد لهذا اتیانِ یک حکم از احکام شرعیه در ازاله
هوائی نفسانی بهتر است از ریاضات و مجاهدات هزار ساله که از نزد خود کرده شود بلکه این ریاضات
و مجاهدات که بمقتضای شریعت غراء واقع نشده اند مؤید و مقوی هواهای نفسانی اند برهمنان
و جوگیان در ریاضات و مجاهدات تقصیر نکرده اند اما هیچ از آنها سودمند گشته و غیر از تقویت
نفس و تربیت آن نموده مثلاً یکدام در ادای زکوٰة که شریعت بآن امر فرموده است در تخریب
نفس سودمند تر است از آنکه هزار دینار از پیش خود صرف کند و طعام خوردن در عید فطر بحکم
شریعت نافع تر است در رفع هوا از آنکه از نزد خود سالها صائم باشد و دو رکعت نماز بامداد را بجماعت
ادا کردن که سنتی از سنن بجا آوردن است بمراتب بهتر است از آنکه تمام شب بصلوٰة نافله
قیام نماید و نماز بامداد را بی جماعت ادا کند بالجمله تا نفس مزکی نشود و از خبث ما خولیائی مهتری
پاک نگردد نجات محال است فکر ازاله این مرض ضروری آمد تا بموت ابدی نرساند کلمه طیبه
لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ که موضوع است برای نفی آلهه آفاقی و انفسی در تزکیه نفس و تطهیر آن انفع و
انسب است اکابر طریقت قَدَّسَ اللّٰہُ تَعَالٰی اَسْرَارَہُمْ از برای تزکیه نفس همین کلمه طیبه را
اختیار فرموده اند شعر تا بجاروب لا نروبی راه ✤ نرسی در سرای الا الله ✤ هرگاه نفس در

مقام سرکشی آید و نقض عهد نماید بتکرار این کلمه تجدید ایمان باید نمود قال علیه الصلوة والسلام جددوا ایمانکم بقول لا اله الا الله بلکه همه وقت از تکرار این کلمه چاره نبود زیرا که نفس اماره همواره در مقام خبث است در حدیث آمده است در فضائل این کلمه که اگر آسمانها و زمینها را در پله نهند و این کلمه را در پله دیگر هر آئینه این پله راجح آید بر پله دیگر والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات

مکتوب پنجاه و سیوم

نیز بسیادت انتساب شیخ فرید صدور یافته در بیان آنکه اختلاف علماء سوء موجب فساد عالم است وما یناسب ذلک ثبتکم الله سبحانه علی جادة آبائکم الکرام شنیده شد که پادشاه اسلام از حسن نشأ مسلمانی که در نهاد خود دارند بایشان فرموده اند که چهار کس از علماء دیندار پیدا کنند که ملازم باشند و بیان مسائل شرعیه میکرده باشند تا خلاف شرع امری واقع نشود والحمد لله سبحانه علی ذلک مسلمانان را ازین چه بشارت و ماتم زدگان را ازین چه نوید لیکن چون حقیر بواسطهٔ همین غرض متوجه خدمت علیه است چنانچه مکرر اظهار آن نموده بضرورت درین باب بگفتن و نوشتن خود را معاف نخواهد داشت امید است که معذور خواهند فرمود صاحب الغرض مجنون معروض میگرداند که علماء دیندار خود اقل قلیل اند که از حب جاه و ریاست گذشته باشند و مطلبی غیر از ترویج شریعت و تائید ملت نداشته باشند بر تقدیر حب جاه هر کدام ازین علما طرفی خواهد گرفت و اظهار فضیلت خود خواهد نمود و سخنان اختلافی در میان خواهد آورد و آن را توسل قربت پادشاه خواهد ساخت تا کار مهم دین ابتر خواهد شد در قرن سابق اختلافات علما عالم را در بلا انداخت و همان صحبت در پیش است ترویج چه گنجایش دارد که باعث تخریب دین خواهد شد والعیاذ بالله

علہ کہ در دنیا بے رغبت اند واز حب جاہ وریاست وترفع بر اقران متبری ۱۲

سُبْحَانَہٗ مِنْ ذٰلِكَ وَمِنْ فِتْنَةِ الْعُلَمَاءِ السُّوْءِ اگر یک عالم را از برای این غرض انتخاب کنند بہتر مینماید اگر از علماء آخرت پیدا شود چہ سعادت کہ صحبت او کبریت احمر است واگر پیدا نشود بعد از تامل صحیح بہترینِ این جنس را اختیار کنند مَا لَا یُدْرَكُ كُلُّهٗ لَا یُتْرَكُ كُلُّهٗ نمیدانم چہ نویسیم ہمچنانکہ خلاصیِ خلائق وابستہ بوجودِ علما است خسرانِ عالم نیز بایشان مربوط است بہترینِ علما بہترینِ عالم است وبدترینِ ایشان بدترینِ خلائق ہدایت واضلال ابایشان مربوط ساختہ اند عزیزی ابلیسِ لعین را دید کہ فارغ وبیکار نشستہ است سرّ آنرا پرسید گفت علماءِ این وقت کارِ ما میکنند ودرِ اغوا واضلال کافی اند شعر عالم کہ کامرانی وتن پروری کند ٭ او خویشتن گم است کرا رہبری کند ٭ غرض کہ درین باب فکرِ صحیح وتاملِ صادق مرعی داشتہ اقدام خواہند نمود چون کار از دست برود علاجی نمی پذیرد وہر چند شرم می آید کہ کسی امثالِ این سخنان بار بابِ فطانتِ صحیحہ اظہار سازد امّا این معنی را وسیلۂ سعادتِ خود دانستہ مصدّع می گردد ؛

مکتوب پنجاہ وچہارم ۵۴

نیز بسیادت ونقابت پناہی شیخ فرید صدور یافتہ دربیانِ آنکہ اجتناب ازصحبتِ مبتدع لازم است ضررِ صحبتِ مبتدع فوقِ ضررِ صحبتِ کافر است وبدترینِ فرقِ مبتدعہ شیعہ شنیعہ اند وماینا سب ذٰلِكَ عَظَّمَ اللّٰهُ تَعَالٰی اَجْرَكُمْ وَرَفَعَ قَدْرَكُمْ وَیَسَّرَ اَمْرَكُمْ وَشَرَحَ صَدْرَكُمْ بِحُرْمَةِ سَیِّدِ الْبَشَرِ الْمُطَهَّرِ عَنْ زَیْغِ الْبَصَرِ عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهٖ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِیْمَاتِ اَكْمَلُهَا مَنْ لَّمْ یَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ یَشْكُرِ اللّٰهَ ہر کسی کہ شکرِ آدمی بجا نیاورد شکرِ خدائی عز وجل بجا نیاورد پس بر ما فقیران شکرِ احسانہائی شما لازم است اولا سبب جمعیت حضرتِ خواجۂ ما شما بودید بطفیلِ شما دران جمعیت طلبِ حق سبحانہ وتعالی کردیم وحظہای وافر بردیم ثانیا چون بحکم

کثرت بموتِ الکبراء نوبت باین طبقہ رسید واسطۂ اجتماعِ فقرا و باعثِ انتظامِ طالبان
نیز شما باید جزاکم اللہ سبحانہ عنا خیر الجزاء ؎ گر برتنِ من زبان شود ہر موی ٭ یک شکر
نوازہزار نتوانم کرد ٭ آرزو آنست کہ حق سبحانہ وتعالی در دنیا وآخرت شمارا از آنچہ نباید ونشاید
محفوظ دارد بحرمۃ جدکم سید المرسلین علیہ وعلی آلہ وعلیہم من الصلوات والتسلیمات
اتمہا واکملہا این فقیر از صحبت گرامی شما دور افتادہ است معلوم ندارد کہ در مجلس شریف از کدام
قسم مردم را گنجایش است وانیس خلوت وجلوت کیست ؎ خوابم بشد از دیدہ درین فکرِ جگر
سوز ٭ کاغوش کہ شد منزل وآسایش خوابت ٭ یقین تصور فرمایند کہ فسادِ صحبتِ مبتدع
زیادہ از فسادِ صحبت کافر است وبدترین جمیع فرقِ مبتدعان جماعہ اند کہ باصحاب پیغمبر علیہ وعلیہم
الصلوۃ والسلام بغض دارند اللہ تعالی در قرآن مجید خود ایشان را کفار می نامد لیغیظ بہم
الکفار قرآن وشریعت را اصحاب تبلیغ نمودہ اند اگر ایشان مطعون باشند طعن در قرآن
وشریعت لازم می آید قرآن جمعِ حضرت عثمان است علیہ الرضوان اگر عثمان مطعون است
قرآن ہم مطعون است اعاذنا اللہ سبحانہ عما یعتقد الزنادقۃ خلافی ونزاعی کہ در میان
اصحاب علیہم الرضوان واقع شدہ بود محمول برہوای نفسانی نیست درصحبتِ خیر البشر
نفوسِ ایشان بتزکیہ رسیدہ بودند واز امارگی آزاد گشتہ اینقدر میدانم کہ حضرتِ امیر دران باب
برحق بودہ اند ومخالفِ ایشان برخطا بود اما این خطا خطاءِ اجتہادی است تا بحدِ فسق نمیرساند
بلکہ ملامت را ہم درین طور خطا گنجایش نیست کہ مخطی را نیز یک درجہ است از ثواب ویزید
بیدولت از اصحاب نیست در بدبختی او کرا سخن است کاری کہ آن بدبخت کردہ ہیچ کافر
فرنگ نکند بعضی از علماءِ اہل سنت کہ در لعن او توقف کردہ اند نہ آنکہ از وی راضی اند
بلکہ رعایتِ احتمالِ رجوع وتوبہ کردہ اند میباید کہ در مجلسِ شریف از کتبِ معتبرہ قطبِ زمان

بندگی مخدوم جهانیان هر روز چیزے خوانده شود تا معلوم شود که اصحاب پیغمبر را علیه وعلیهم الصلوة والسلام چه طور ستایش کرده اند وبکدام ادب یاد فرموده اند تا مخالفان بد اندیش شرمنده ومخذول گردند درین ایام این طائفهٔ بد اندیش بسیار غلو کرده اند وباطراف وجوانب منتشر گشته اند بواسطهٔ آن درین باب چند کلمه نوشته آمد تا در صحبت شریف این قسم بد اندیشان را جا نباشد ثبتکم الله تعالی علی الطریقة المرضیة ٭

مکتوب پنجاه وپنجم ۵۵

بسیادت پناهی شیخ عبد الوهاب بخاری صدور یافته در اظهار محبت چند گاه است که دل را محبتی نسبت بملازمان شما پیدا شده است غیر آن ارتباطی که سابقاً متحقق بود بنا علیه بمفاد ظهر الغیب بے اختیار مشغول است وچون سرور کائنات مفخر موجودات علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات فرموده اند که من احب اخاه فلیعلمه ایاه اظهار حب خود نمودن اولی وانسب ودر این محبت که نسبت بقربای آنحضرت علیه الصلوة والسلام والتحیة پیدا شده است رشتهٔ امیدواری تمام بدست آورده است حق سبحانه وتعالی بر محبت ایشان استقامت ارزانی فرماید

بحرمة سید البشر علیه وعلی آله الصلوة والسلام

مکتوب پنجاه وششم ۵۶

نیز بشیخ عبد الوهاب صدور یافته در سفارش سیدی جناب قدس سادات کثیر البرکات بواسطهٔ قربت آنسرور دین ودنیا علیه وعلی آله الصلوات والتحیات ازان برتر است که بزبان قاصران منقبت وتمجید آن تواند کرد مگر آنکه آنرا وسیلهٔ سعادت خود دانسته درین باب جرأت نماید بلکه

خود را بتوسل آن می ستاید و اظهار مودت ایشان که بآن مامور است می نماید اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ مُحِبِّيهِمْ بِحُرْمَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَعَلَيْهِمُ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ حامل عریضهٔ نیاز میر سید احمد از سادات سامانه اند و طالب علم و صالح از تنگی معیشت متوجه آن حدود گشته اگر در سر کار عالی گنجائش باشد مشار الیه لائق و سزاوار آنست و الّا به یکی از مخلصان خود سفارش نمایند که از امر معیشت خاطر جمع سازد چون یقین بود که خادمان ایشان درباب فقرا و محتاجان توجه اتم دارند علی الخصوص در امداد سادات عظام بچند کلمه جرأت نمود در وقت رفتن هرچند بسعادت رخصت مستسعد گشت اما داخل جرگهٔ مخلصان است حق سبحانه و تعالی بر اخلاص و محبت ایشان استقامت ارزانی فرماید زیاده گستاخی نرفت

مکتوب پنجاه و هفتم

بشیخ محمد یوسف صدور یافته در نصیحت حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ آبا و کرام خود استقامت ارزانی فرماید بحرمة سید المرسلین علیه و علی آله و علیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها بزرگی در خاندان شما موروثی است بر نهجی زندگانی نمایند که استحقاق این وراثت میسر گردد و ظاهر را بظاهر شریعت و باطن را بباطن شریعت که عبارت از حقیقت است متحلی و متزین دارند چه حقیقت و طریقت عبارت از حقیقت شریعت است و طریقت آن حقیقت نه آنکه شریعت امری دیگر است و طریقت و حقیقت دیگر که آن الحاد و زندقه است زعم فقیر در بارهٔ شما بسیار نیک است بعضی از فقرا را برین معنی شاهد دارد و شمه ازین ماجرا بوالد بزرگوار شما علیه الرحمة اظهار نموده بود و لبقیة المقصود آنکه شیخ عبد الغنی مردی بصلاح آراسته و نیک تنها و اگر بخدمت علیه در امرے از امور رجوع نماید التفات خواهند فرمود والسلام و الاکرام

مکتوب پنجاه و هشتم

بسیادت مآبی سید محمود صدور یافته در بیان آنکه این راه که ما در صدد قطع آنیم همگی هفت گام است و در بیان آنکه مشائخ نقشبندیه ابتدائی سیر از عالم امر اختیار کرده اند بخلاف مشائخ سلاسل دیگر و طریق این بزرگواران طریق اصحاب کرام است و ما یناسب ذلک * التفات نامهٔ گرامی ورود یافت از انجا شوق استماع سخنان این طایفهٔ علیه مفهوم گشت لاجرم سخنی چند به تحریر آورد واجابةً للمسئول و ترغیباً الی المأمول مخدوما این راه که ما در صدد قطع آنیم همگی هفت گام است بعدد هفت لطیفهٔ انسانی دو قدم در عالم خلق اند که بقالب و نفس تعلق دارند و پنج قدم در عالم امر اند که بقلب و روح و سر و خفی و اخفی مربوط اند و در هر قدمی ازین اقدام سبعه هفتاد هزار حجب خرق مینمایند نورانیةً کانت تلک الحجب او ظلمانیةً ان لله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة و بگام اول که در عالم امر میسر شود تجلی افعال رو میدهد و بگام دوم تجلی صفات و بگام سوم شروع در تجلیات ذاتیه می افتد نحو و تم علی تفاوت درجاتها کما لا یخفی علی اربابها و بهر خطوه از خطوات سبع از خود دور می افتد و بحق سبحانه نزدیک حتی یتم القرب بتمام هذه الاقدام فیتشرفوا بالفناء والبقاء و بلغوا الی درجة الولایة الخاصة مشائخ طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم ابتداء این سیر از عالم امر اختیار کرده اند و عالم خلق را نیز در ضمن این سیر قطع مینمایند بخلاف مشائخ سلاسل دیگر قدس الله تعالی اسرارهم لهذا طریق نقشبندیه اقرب طرق آمد لاجرم نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشت مصرعه قیاس کن ز گلستان من بهار مرا * طریق این بزرگواران بعینه طریق اصحاب کرام است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین چه این بزرگواران را در اول صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات طریق اندراج

نهایت در بدایت آن میسّر می شد که کُمّل اولیاءِ اُمّت را در نهایت کم هست که دست دهد لهذا
وحشی قاتل حضرت حمزه علیه الرحمة که یکبار در صحبتِ خیر البشر رسیده بود از اویس قرنی که خیر التابعین
است افضل آمد سُئِلَ عَبْدُ اللّٰہِ بْنُ الْمُبَارَکِ رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ اَیُّھُمَا اَفْضَلُ مُعَاوِیَۃُ
اَمْ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِیْزِ فَقَالَ الْغُبَارُ الَّذِیْ دَخَلَ اَنْفَ فَرَسِ مُعَاوِیَۃَ مَعَ رَسُوْلِ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ
عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ خَیْرٌ مِّنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیْزِ کَذَا مَرَّۃً پس باید اندیشید که در بدایت
ایشان نهایتِ دیگران مندرج گردد نهایتِ ایشان چه خواهد بود و درک دیگران چه طور خواهد گنجید
وَمَا یَعْلَمُ جُنُوْدَ رَبِّکَ اِلَّا ھُوَ ؎ قاصری گر کند این طایفه را طعنِ قصور ؛ حاش لله که
برارم بزبان این گله را ؛ همه شیرانِ جهان بستهٔ این سلسله اند ؛ روبه از حیله چسان بگسلد
این سلسله را ؛ رَزَقَنَا اللّٰہُ سُبْحَانَہٗ وَاِیَّاکُمْ مَحَبَّۃَ ھٰذِہِ الطَّائِفَۃِ الْعَزِیْزِ وُجُوْدُھَا کاغذ
هرچند مختصر افتاده است امّا معارفِ بلند و حقایقِ ارجمند دران اندراج یافته اند عزیزی خواهند داشت والسلام

مکتوب پنجاه و سیوم

نیز بسید محمود صدور یافته در بیانِ آنکه آدمی را از سه چیز چاره نیست تا نجاتِ ابدی میسّر گردد
و در بیانِ آنکه نجات بی اتّباعِ اہل سنت وجماعت متصور نیست و در بیانِ آنکه علم و عمل مستفاد
از شریعت اند و اخلاص منوط بسلوکِ طریق صوفیه است و در بیانِ آنکه اخلاصِ عمل مرِاولیا را
در جمیع افعال و اعمال و حرکات و سکنات است حضرتِ حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعتِ مصطفویه
علی صاحبہا الصّلوٰۃُ والسّلامُ والتحیّۃ استقامت کرامت فرموده بکلیّت گرفتارِ جناب
قدسِ خود گرداناد مفاوضهٔ شریفه و مراسلهٔ لطیفه و رود یافت موجبِ فرحت گشت و مقدمات
محبتِ فقرا و اخلاص به این طائفهٔ علیا بوضوح انجامید اَللّٰھُمَّ زِدْ طلبِ فوائد رفته بود

؎ ملتزم است وسیرة مدثر ویاره تبارک یعنی ونمیداند لشکرای پروردگار ترا مگر او تبارک و تعالی

مخدوما آدمی را از سه چیز چاره نیست تا نجاتِ ابدی میسّر گردد علم و عمل و اخلاص علم دو قسم است عملی است که مقصود از ان عمل است که علمِ فقه متکفّلِ آنست و علمی است که مقصود از ان مجرّدِ اعتقاد و یقینِ قلبی است که در علم کلام بتفصیل ذکر یافته است بمقتضای آرائے صائبهٔ اہلِ سنت و جماعت که فرقهٔ ناجیه اند و نجات بی اتباع این بزرگواران متصوّر نیست و اگر سرِ مو مخالفت است خطر در خطر است این سخن بکشفِ صحیح و الهامِ صریح بیقین پیوسته است احتمالِ تخلّف ندارد

فَطُوبٰى لِمَنْ وُّفِّقَ لِمُتَابَعَتِهِمْ وَ
شُرِّفَ بِتَقْلِيْدِهِمْ وَوَيْلٌ لِّمَنْ خَالَفَهُمْ
وَاعْتَزَلَ عَنْهُمْ وَرَفَضَ عَنْ اُصُوْلِهِمْ
وَخَرَجَ عَنْ زُمْرَتِهِمْ فَضَلُّوْا
وَاَضَلُّوْا فَاَنْكَرُوا الرُّؤْيَةَ وَالشَّفَاعَةَ
وَخَفِيَ عَلَيْهِمْ فَضِيْلَةُ الصُّحْبَةِ
وَفَضْلُ الصَّحَابَةِ وَحُرِمُوْا عَنْ
مَحَبَّةِ اَهْلِ بَيْتِ الرَّسُوْلِ وَمَوَدَّةِ
اَوْلَادِ الْبَتُوْلِ فَمُنِعُوْا عَنْ خَيْرٍ كَثِيْرٍ
نَالَهَا اَهْلُ السُّنَّةِ وَاتَّفَقَتِ الصَّحَابَةُ
عَلٰى اَنَّ اَفْضَلَهُمْ اَبُوْبَكْرِنِ الصِّدِّيْقُ...
قَالَ الشَّافِعِيُّ وَهُوَ اَعْلَمُ بِاَحْوَالِ الصَّحَابَةِ
اِضْطَرَّ النَّاسُ بَعْدَ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى
اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ فَلَمْ يَجِدُوْا

پس خوشحالی است مر کسی را که بمتابعتِ اہلِ سنت موفّق گردید و بتقلیدِ شان مشرّف گشت و وای برانکه خلافِ آنان ورزید و انحراف و یکسوئی ازیشان گزید و قوانین آنها را گذاشت و از گروه شان برآمد پس این چنین کسان هم خود گمراه شدند و هم دیگران را گمراه کردند پس انکار کردند از رؤیتِ حق و شفاعتِ پیغمبر و مخفی ماند برایشان فضیلتِ صحبتِ پیغمبر و فضیلتِ اصحابِ آن سرور و بی بهره ماندند از دوستیِ اہلبیتِ رسول و ودادِ اولادِ زهرای بتول پس بازداشته شدند از خیرِ کثیر که بدست آوردند آنرا اہلِ سنت و اجماع آوردند صحابه بر آن که بزرگترین ایشان ابوبکر صدیق است شافعی که داناترین مردم است باحوالِ اصحاب گفته بیچاره شدند مردم بعد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پس نیافتند

تَحْتَ اَدِيْمِ السَّمَاءِ خَيْرًا مِّنْ اَبِيْ بَكْرٍ
فَوَلَّوْهُ رِقَابَهُمْ - وَهٰذَا نَصٌّ صَرِيْحٌ
مِّنْهُ بِاَنَّ الصَّحَابَةَ مُتَّفِقُوْنَ عَلٰى
اَفْضَلِيَّةِ الصِّدِّيْقِ فَيَكُوْنُ اِجْمَاعًا
فِي الصَّدْرِ الْاَوَّلِ عَلٰى اَفْضَلِيَّتِهٖ
فَيَكُوْنُ قَطْعِيًّا لَا يَسُوْغُ اِنْكَارُهٗ
وَاَهْلُ بَيْتِ الرَّسُوْلِ مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ
سَفِيْنَةِ نُوْحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ
تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ

قَالَ بَعْضُ الْعَارِفِيْنَ - اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ وَسَلَّمَ
جَعَلَ اَصْحَابَهٗ كَالنُّجُوْمِ وَبِالنَّجْمِ هُمْ
يَهْتَدُوْنَ وَشَبَّهَ اَهْلَ بَيْتِهٖ بِسَفِيْنَةِ
نُوْحٍ - اِشَارَةً اِلٰى اَنَّ رَاكِبَ السَّفِيْنَةِ
لَا بُدَّ لَهٗ مِنْ رِعَايَةِ النُّجُوْمِ لِيَأْمَنَ
مِنَ الْهَلَاكِ وَبِدُوْنِ رِعَايَةِ
النُّجُوْمِ النَّجَاةُ مُمْتَنِعَةٌ قَطْعًا -
وَمِمَّا يَنْبَغِيْ اَنْ يُّعْلَمَ اَنَّ الْاِنْكَارَ عَنْ بَعْضٍ
اِنْكَارٌ عَنْ جَمِيْعِهِمْ فَاِنَّهُمْ فِيْ فَضِيْلَةِ

زیر سقفِ آسمان شخصی را بہتر و مہتر از ابوبکر
لاجرم والی گردانیدند او را بر گردنہائی خویش
و این قول نص است از شافعی بر اینکہ صحابہ
متفق اند بر افضلیتِ صدیق پس اجماع متحقق
شد در قرنِ اول بر افضلیتِ او و نیز پس قطعی خواہد
بود کہ انکارِ آن روا نہ بود -

و اہل بیت پیغمبر حالِ شان در رنگِ حال
کشتی نوح است کسیکہ سوار شد بر آن مخلصی
یافت و کسیکہ واماند از ان بہلاکت رسید
بعضے از اکابر فرمودہ اند پیغمبر ستیکہ گردانید رسول
خدا صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آلہ و صحابہ وسلم اصحاب خود را
بشابہ ستارہا - و بستارہا مردم راہ می یابند
و تشبیہ داد اہل بیت خود را بکشتی نوح علیہ
الصلوٰۃ والسلام از جہت اشارت بدین کہ
سوار کشتی را چارہ نیست از رعایت ستارہا
تا از بیم ہلاک مامون بود و مصون و بدون
رعایت ستارہا مخلصی از ہلاک بوجہی متصور نیست
و می باید دانست کہ بدرستی انکار از بعض صحابہ
انکار است از ہمگنان زیرا کہ ہمہ شان در فضیلت

صُحْبَةِ خَيْرِ الْبَشَرِ مُشْتَرِكُوْنَ۔ وَفَضِيْلَةُ
الصُّحْبَةِ فَوْقَ جَمِيْعِ الْفَضَائِلِ وَالْكَمَالَاتِ
وَلِهٰذَا لَمْ يَبْلُغْ وَيْسُ الْقَرَنِيُّ الَّذِيْ
هُوَ خَيْرُ التَّابِعِيْنَ رُتْبَةَ اَدْنٰى مَنْ
صَحِبَهٗ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ فَلَا تَعْدِلُ
بِفَضِيْلَةِ الصُّحْبَةِ شَيْئًا كَائِنًا مَّا كَانَ
فَاِنَّ اِيْمَانَهُمْ بِبَرَكَةِ الصُّحْبَةِ وَنُزُوْلِ
الْوَحْيِ يَصِيْرُ شُهُوْدِيًّا وَلَمْ يَتَّفِقْ
لِاَحَدٍ بَعْدَ الصَّحَابَةِ هٰذِهِ الرُّتْبَةُ
مِنَ الْاِيْمَانِ وَالْاَعْمَالُ مُتَفَرِّعَةٌ عَلَى
الْاِيْمَانِ كَمَا لُهَا عَلٰى حَسَبِ كَمَالِ
الْاِيْمَانِ۔ وَمَا جَرٰى بَيْنَهُمْ مِنَ الْمُنَازَعَاتِ
وَالْمُحَارَبَاتِ مَحْمُوْلٌ عَلٰى مَحَامِلَ صَالِحَةٍ
وَحِكَمٍ بَالِغَةٍ مَا كَانَتْ عَنْ هَوًى وَجَهْلٍ
وَلٰكِنْ عَنِ اجْتِهَادٍ وَعِلْمٍ وَاِنْ اَخْطَأَ
بَعْضُهُمْ فِي الْاِجْتِهَادِ فَلِلْمُخْطِئِ دَرَجَةٌ
اَيْضًا عِنْدَ اللّٰهِ سُبْحَانَهٗ هٰذَا هُوَ
الطَّرِيْقُ الْوَسَطُ بَيْنَ الْاِفْرَاطِ وَالتَّفْرِيْطِ
الَّذِي اخْتَارَهٗ اَهْلُ السُّنَّةِ وَهُوَ

صحبت خیر البشر مشترکند و فضیلت صحبت
بالاتر است از جمیع فضائل و کمالات و ازینجا
است که اویس قرنی که برگزیدہ تابعین است
بمرتبہ ادنائی صحابی آن سرور علیہ الصلوٰۃ
والسلام نرسیدہ پس بفضیلت صحبت چیزے
را برابر نباید ساخت ہر چہ باشد زیرا کہ ایمان
ایشان ببرکت صحبت نبی علیہ الصلوٰۃ والسلام
ومشاہدۂ نزول وحی شہودی شدہ بود و باین
چنین مرتبہ ایمان بعد اصحاب کرام ہیچکس
مشرف نگشتہ و اما اعمال پس متفرع اند بر
ایمان کمال اینہا باندازۂ کمال ایمان است
و آنچہ از منازعات و محاربات میان ایشان
بوقوع در آمدہ محمول است بر معانی صحیحہ و حکم بلیغہ
از ہوای نفسانی و جہالت و نادانی صادر
نبودہ اند بلکہ از اجتہاد و علم۔ و اگر بعضی شان
در اجتہاد براہ خطا رفتہ پس مخطی را نیز یک
درجہ ثواب ثابت است نزد حق سبحانہ و تعالیٰ
این است راہ راست میان افراط و تفریط
کہ اختیار نمودہ اند وی را اہل سنت و ہمین است

الطَّرِیقُ الْاَسْلَمُ وَالسَّبِیْلُ الْاَحْکَمُ	طریقِ اَسلم وسبیلِ محکم

بالجمله علم وعمل مستفاد از شرع است وتحصیلِ اخلاص که بمچو روح است مر علم وعمل را وابسته بسلوکِ طریقِ صوفیه است تا سیر الی الله قطع ننماید وبسیر فی الله متحقق نشود از حقیقتِ اخلاص دور است واز کمالاتِ مخلِصان مهجور آرے عامهٔ مومنان را نیز بتعمّل وتکلّف در بعضی از اعمال اخلاص فی الجمله متحقق میشود امّا اخلاصی که ما در صددِ بیانِ آنیم اخلاص در جمیع اقوال وافعال وحرکات وسکنات است بی تعمّل وتکلّف واین اخلاص منوط بانتفاء آلههٔ آفاقی وانفسی است که بفنا وبقا مربوط است ووصول است بمرتبهٔ ولایتِ خاصه اخلاصی که به تعمّل وتکلف محتاج است دوام نمی پذیرد بی تکلف بودن در حصولِ دوام درکار است که در مرتبهٔ حق الیقین است پس اولیاء الله هرچه میکنند برای حق میکنند جل وعلا نه برائی نفسِ خود چه نفسِ ایشان فدای حق شده است ودر حصولِ اخلاصِ ایشان را تصحیحِ نیت درکار نیست نیتِ ایشان بفناء فی الله وبقا بالله تصحیح یافته است مثلاً شخصے که گرفتارِ نفسِ خود است هرچه میکند برای نفسِ خود میکند نیت کند یا نکند وچون این گرفتارے نفس زائل شود وگرفتاری حق جل وعلا بجائی آن نشیند ناچار هرچه کند برای حق کند نیت دست دهد یا نه نیت وتعمّل درکار است در تعیین احتیاج به تعیین نیست ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتِیْهِ مَنْ یَّشَآءُ وَاللّٰهُ ذُوالْفَضْلِ الْعَظِیْمِ صاحبِ دوامِ اخلاص مخلَص است بفتحِ لام وآنکه دوام ندارد وکسبِ اخلاص می نماید مخلِص است بکسرِ لام شتّان ما بینهما ونتیجه از طریقِ صوفیه بعلم وعمل میرسد آنست که علوم کلامیهٔ استدلالیه کشفی می گردند ویسرِ تمام در ادائی اعمال پیدا می شود وکسلی که از جانبِ نفس وشیطان بود زائل میگردد ع این کار دولت است کنون تا کرا رسد

والسّلام اوّلاً وآخراً

مکتوب شصتم (۶۰)

نیز بسیادت پناهی سید محمود صدور یافته در بیانِ نفیِ خواطر و دفعِ وساوس بالکلیه وما یناسب ذلک حق سبحانه وتعالی بدوامِ گرفتاری بجنابِ قدسِ خود مشرف گرداند که حقیقتِ رستگاری درین گرفتاری است منعِ خواطر و دفعِ وساوس در طریقهٔ حضراتِ خواجگان قَدَّسَ اللّٰهُ تَعَالٰی اَسْرَارَهُمْ بر وجهِ اتم حاصل است حتی که بعضی از مشائخ این خانوادهٔ بزرگ چلهٔ خواطر کشیده اند و در تمامِ آن اربعین باطنِ خود را از ورودِ خاطر باز داشته اند حضرت خواجه احرار قَدَّسَ اللّٰهُ تَعَالٰی سِرَّهٗ درین مقام فرموده اند که مراد از دفعِ خواطر خواطریست که مانعِ دوامِ توجه مطلوب بند نه دفعِ خواطر مطلقاً و درویشی از مخلصانِ این سلسلهٔ علیه بحکمِ وَاَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ از حالِ خود چنین خبر می دهد که خواطر از قلب بحدی منتفی میگردد که اگر فرضاً عمرِ حضرت نوح عَلٰی نَبِیِّنَا وَعَلَیْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ بصاحبِ آن قلب بدهند هرگز خاطری بر قلب عبور نکند نه آنکه او درین دفع متکلف باشد چه هرچه بتکلف است موقت است دوام نمی پذیرد بلکه در اتیانِ خاطر اگر سالها تکلف نماید هم میسر نشود و تعیینِ اربعین از تعمل و تکلف خبر میدهد و تعمل در مرتبهٔ طریقت است حقیقت آنست که از تعمل و تکلف وا رهاند یاد کرد در طریقت و یادداشت در حقیقت پس محقق شد که بر تقدیرِ منعِ خواطر به تکلف که موقت بموقتیت است از عشره و اربعین دوامِ توجه بمطلوب محالست چه تکلف در مرتبهٔ طریقت است و در طریقت دوام متصور نیست این که دوام در حقیقت است بواسطهٔ آنست که تکلف را دران موطن مجال نیست پس ورود خاطر در مرتبهٔ تکلف البته مانعِ دوامِ توجه است و دوامِ نگرانی که قلوب مبتدیانِ این سلسلهٔ علیه راست می دهد امرے دیگرست و دوامِ توجه که ما در صددِ بیانِ آنیم

عبارت از یادداشت است که نهایتِ مرتبهٔ کمال است حضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی
فرموده اند قدس الله تعالی سرّه که وراے یادداشت پنداشت است یعنی مرتبهٔ دیگر نیست
مقصود از اظهار این قسم احوال ترغیب طالبان این طریقهٔ علیه است هرچند که منکران را
غیر از انکار نخواهد افزود یُضِلُّ بِهٖ کَثِیْرًا وَّیَهْدِیْ بِهٖ کَثِیْرًا مثنوی هرکس افسانه بخواند افسانه است
وانکه دیدش نقد خود مردانه است ‌‌ آب نیل است و بقبطی خون نمود ‌ قوم موسیٰ را نه خون بود
آب بود ‌ وَالسَّلَامُ وَالْاِکْرَامُ

مکتوب شصت و یکم ۶۱

نیز بسیادت مآبی سید محمود صدور یافته در ترغیب بر صحبت شیخ کامل مکمل و اجتناب از صحبت
ناقص وَمَا یُنَاسِبُ ذٰلِکَ حق سبحانه وتعالی از دیادی در طلب خود کرامت فرموده از هرچه
منافی وصول مطلب است اجتناب تمام میسر گرداند بحرمةِ سیدِ البشر المطهّر عن زیغ البصر
علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات التفات نامهٔ گرامی مشرف ساخت چون منبی
از طلب و شوق و مشعر از درد و تعطش بود در نظر بسیار زیبا در آمد چه طلب مبشر حصول مطلوب
است و درد مقدمهٔ وصول بمقصود عزیزی میفرمایند اگر نخواستی داد ندادی خواست حصول این
طلب را نعمتِ عظمیٰ دانسته از هرچه مخالف اوست احتراز باید نمود مبادا فتوری در وی راه یابد
و برودتے در آن حرارت تاثیر نماید و معظم ترین اسباب محافظت آن قیام بشکر است بحصول
آن دولت لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَاَزِیْدَنَّکُمْ و دوام التجا و تضرع است بجناب قدس خداوندی جل
سلطانه تا وجه طلب او را از کعبهٔ جمال لایزال خود منصرف نگرداند اگر حقیقت التجا و تضرع میسر نشود
صورت تضرع و نیازمندی را از دست نمی باید داد وَاِنْ لَّمْ تَبْکُوْا فَتَبَاکَوْا بیان این معنی

این محافظت تا زمانِ وصولِ شیخِ کاملِ مکمّل است بعد ازان تفویضِ مراداتِ خود است بآن
بزرگ و در رنگِ میّت شدنست در دستِ غسّال فنائی اوّل فنائی فی الشیخ است و آن فنا
ثانیاً وسیلهٔ فنا فی الله می گردد ع زان روی که چشمِ تست احول ٭ معبودِ تو پیرِ تست اوّل
زیرا که طریقِ افاده و استفاده مبنی بر مناسبتِ طرفین است ابتداءً طالب را بواسطهٔ کمالِ
دنائت و خساست مناسبتی بجنابِ اقدس عزّ سلطانه نیست برزخی ذی جهتین درکار است
و آن شیخِ کاملِ مکمّل است و قوی ترینِ اسبابِ فتور در طلبِ انابت است بشیخِ ناقص که بسلوک
و جذبه کار را تمام ناکرده بمسندِ شیخی خود را کشیده است طالب را صحبتِ او سمِّ قاتل است و انابتِ
او مرضِ مهلک استعدادِ بلندِ طالب را این چنین صحبت بپستی می آرد و از ذروه بحضیض می اندازد
مثلاً مریضیکه از طبیبِ ناقص دارو خورد در ازدیادِ مرضِ خود می کوشد و قابلیتِ ازالهٔ مرض ضایع
می سازد هر چند آن دارو در ابتدا نحوی از تخفیف بخشد امّا فی الحقیقت نفسِ مضرّتست این
مریض اگر قضاءً بطبیبِ حاذق برسد آن طبیب اوّل فکرِ ازالهٔ تاثیرِ آن دارو می نماید و مسهلات معالجه
میفرماید بعد از زوالِ آن تاثیر فکرِ ازالهٔ مرض میکند مدارِ طریقِ این بزرگواران قدّس الله تعالی
اسرارهم بر صحبت است و بگفت و شنود کاری نمی کشاید بلکه سستی در طلب پیدا می آرد احتمال
دارد که بعد از چند گاه بجانبِ دهلی و آگره سیری واقع شود اگر جریدهٔ خود را رسانند و مشافهةً چیزی اخذ
نموده بسرعت بازگردند گنجایش دارد زیاده برین تصدیع است بقیّة الاجوبة للمسئول عنها
آنکه جنابِ مشیخت پناهی معارف دستگاهی میان شیخ تاج در آن صوبه مغتنم اند و بزرگ امّا
استعدادِ شما را بطریقِ ایشان مناسبت کم است بی رابطهٔ مناسبت حصولِ مطلوب متعسّر است
والامر عندکم اگر گاه گاه چیزی از احوالِ خود می نوشته باشند تا بآن تقریب ازین جانب هم چیزی
نوشته شود مناسب است چه سلسلهٔ اخلاص ازین راه همواره در حرکت می باشد والسّلام

مکتوب شصت و دوم ۶۲

بجنابِ میرزا حسام الدین احمد صدور یافته در بیانِ آنکه جذبه که پیش از سلوک است از مقاصد نیست بلکه وسیله ایست از برای قطع منازلِ سلوک بسهولت و جذبه که بعد از سلوک ست از مقاصد است وما یناسبُ ذٰلِکَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی طریقهٔ وصول را دو جزو است جذبه و سلوک و بعبارتِ دیگر تصفیه و تزکیه جذبه که مقدم بر سلوکست از مقاصد نیست و تصفیه که پیش از تزکیه است از مطالب نه جذبه که بعد از تمامیِ سلوکست و تصفیه که بعد از حصولِ تزکیه است که در سیر فی الله است از مقاصدِ مطلوبه است جذبه و تصفیهٔ سابقه از برای تسهیلِ مسالکِ سلوکست بی سلوک کاری نمی کشاید و بی قطعِ منازل جمالِ مطلوب نمی نماید جذبهٔ اولیٰ کالصورت است مر جذبهٔ اُخریٰ را فی الحقیقت بایکدیگر مناسبت ندارند پس مراد از اندراجِ نهایت در بدایت که در عبارتِ مشائخ این سلسلهٔ علیه واقع است اندراج صورتِ نهایت است در بدایت والا حقیقت نهایت در بدایت نمی گنجد و نهایت با بدایت نسبت ندارد تحقیقِ این مبحث در رساله که در تحقیقِ حقیقتِ جذبه و سلوک و مثال آنها تحریر یافته بتفاصیل ذکر یافته است القصه عبور از صورت بحقیقت ضروریست و اکتفا از حقیقت بصورت از دوریست حَقَّقَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ بِالْحَقِیْقَةِ الْحَقَّةِ وَجَنَّبَنَا عَنِ الصُّوْرَةِ الْبَاطِلَةِ بِحُرْمَةِ النَّبِیِّ الْمُخْتَارِ وَاٰلِهِ الْاَبْرَارِ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمْ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَکْمَلُهَا وَمِنَ التَّحِیَّاتِ اَفْضَلُهَا

مکتوب شصت و سوم ۶۳

بسیادت پناهی و نقابت دستگاهی شیخ فرید صدور یافت در بیانِ آنکه انبیا صلوات

اللهِ تعالیٰ وَتسلیماتُهٗ علیهم در اصول دین متفق‌اند و اختلاف این بزرگواران در فروع دین است و در بیان بعضی از کلمات متفقهٔ ایشان ثبّتنا الله سبحانه وایّاکم علیٰ جادّةِ اٰبائکم الکرام علیٰ افضلهم اصالةً وعلیٰ بواقیهم متابعةً الصّلوٰة والسّلام انبیا صلوات اللهِ تعالیٰ وتسلیماتُهٗ وتحیّاتُهٗ وبرکاتُهٗ علیٰ اجمعهم عموماً وعلیٰ افضلهم خصوصاً رحمتها اند که بتوسط این بزرگواران عالمی نجات ابدی مستعد گشته است و از گرفتاری سرمدی خلاصی یافته اگر وجودِ شریفِ شان نمی بود حق سبحانه وتعالیٰ که غنیِ مطلق است عالم را از ذات و صفات خود تعالیٰ وتقدس خبر نمیداد و بآن راه نمی نمود و هیچکس او را نمی شناخت و به اوامر و نواهی که عباد را بمحض کرم از برای نفع ایشان مکلّف ساخته است تکلیف نمی فرمود و مرضیات او تعالیٰ از نامرضیات جدا نمیگشت پس شکر این نعمت عظمیٰ بکدام زبان راست آید و کرا مجال آنکه از عهدهٔ آن برآید الحمد لله الذی انعم علینا وهدانا الی الاسلام وجعلنا من مصدقی الانبیاء علیهم الصلوٰة والسلام و این بزرگواران در اصول دین متفق‌اند کلمهٔ ایشان واحد است در ذات و صفات تعالیٰ وتقدس و حشر و نشر و ارسال رسل و نزول ملک و ورود وحی و نعیم جنت و عذاب جحیم بطریق خلود و تابید اختلاف ایشان در بعض احکام است که بفروع دین تعلق دارد حق سبحانه وتعالیٰ در هر یک زمانے بر پیغمبر اولی العزم ابناء آن زمان را ببعض احکام مناسبهٔ آنها وحی فرستاده و باحکام مخصوصه تکلیف فرموده نسخ و تبدیل در احکام شرعیه از حکم و مصالح حق سبحانه و بسیار است که بر یک پیغمبر صاحب شریعت در اوقات مختلفه احکام متضاده بطریق نسخ و تبدیل وارد شوند و از جملهٔ کلمات متفقهٔ این بزرگواران نفی عبادت غیر حق است سبحانه و منع اشراک است با و تعالیٰ وتقدس و نا گرفتن بعضی مخلوقات مر بعض دیگر را ارباب غیر از حق سبحانه این حکم مخصوص بانبیا است غیر از متابعان ایشان به این دولت مشرف نشده اند و غیر از

یعنی عبادت غیر حق الخ ۱۲

انبیا کسی باین کلمات تکلم نموده است منکران نبوت اگرچه خدا را سبحانه واحد میگویند حال ایشان از دو امر خالی نیست یا تقلید اہل اسلام می کنند یا در وجوب وجود واحد میدانند نه در استحقاق عبادت و نزد اہل اسلام ہم در وجوب وجود واحد است وہم در استحقاق عبادت مراد از کلمهٔ طیبه لا الہ الا اللہ نفی عبادت آلہهٔ باطله است واثبات معبودیت حق است سبحانه وکلمهٔ دیگر که مخصوص باین بزرگواران است آنست که خود را بشر میدانند مثل سائر مردم واله ومعبود حق را میدانند سبحانه ومردم را دعوت باو میکنند تعالی واو را سبحانه از حلول واتحاد منزه میگویند ومنکران نبوت نه چنین اند بلکه رؤسای ایشان مدعیان الوہیت اند وحق را سبحانه در خود حلول اثبات میکنند واز استحقاق عبادت واطلاق اسم الوہیت بر خود تحاشی نمی نمایند لاجرم پا از بندگی بر آورده در منکرات افعال ومستقبحات اعمال می افتند وراه اباحت بدینها کشاده میگردد وگمان می برند که آلہه از ہیچ چیز ممنوع نیستند ہرچه می گویند صواب می دانند وہرچه می کنند مباح می انگارند ضَلُّوا فَاَضَلُّوا فَوَيْلٌ لَّهُمْ وَلِاَتْبَاعِهِمْ وَلِاَشْيَاعِهِمْ وکلمهٔ دیگر که انبیا علیہم الصلوة والتسلیمات بران متفق اند ومنکران ایشان را از آن دولت نصیبی نیست آنست که این بزرگواران به نزول ملائکه که معصوم مطلق اند وہیچ تعلق وتلوث ندارند قائل اند وامنای وحی وحملهٔ کلام ربانی تعالی وتقدس ایشان را میدانند پس این بزرگواران ہرچه می گویند از حق میگویند تعالی وتقدس وہرچه میرسانند از حق میرسانند واحکام اجتہادیهٔ ایشان نیز مؤید بوحی اند اگر بالفرض زلتی در واقع می شد فی الحال حق سبحانه تدارک آن بوحی قطعی میفرمود ورئیسان منکران که مدعیان الوہیت اند ہرچه گویند از خود گویند وہمان را صواب دانند بواسطهٔ زعم الوہیت پس انصاف در کار است شخصیکه از کمال بیخردی خود را اله بگیرد ومستحق عبادت داند وافعال ناشایسته باین زعم فاسد بوقوع آرد سخنان او را چه اعتبار است وبر اتباع او چه مدار مصراع سالیکه نکوست

از بهارش پیداست اظهارِ امثالِ این سخنان برائے ازدیادِ ایضاح است والاّ حق از باطل جدا هست و نور از ظلمت هویدا جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا اَللّٰهُمَّ ثَبِّتْنَا عَلٰى مُتَابَعَةِ هٰؤُلَاءِ الْاَكَابِرِ عَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّحِيَّاتُ اَوَّلًا وَّاٰخِرًا بقیة المقصود آنکه سیادت پناهی میان پیر کمال را ایشان بهتر میدانند چه احتیاج است که درین باب چیزی نوشته آید لیکن این قدر هست که حقیر چند گاه هست که از آشنائی ایشان محظوظ است مدتی است که ایشان اشتیاقِ عتبه بوسی داشتند اما درین اثنا ضعفی بر ایشان طاری شده بود و تا زمانے صاحبِ فراش بودند بعد از فراغ متوجه ملازمتِ علیه گشته اند امیدوارِ عنایت اند

مکتوب شصت و چهارم ۶۴

نیز بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیانِ لذّت و اَلَمِ جسمانی و روحانی و تحریضِ بر تحمّلِ مصائب و آلامِ جسمانی و مَا یُنَاسِبُ ذٰلِكَ سَلَّمَكُمُ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَعَافَاكُمْ فِي الدَّارَيْنِ بِحُرْمَةِ سَيِّدِ الثَّقَلَيْنِ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيمَاتُ لذّت و اَلَم دنیا بر دو قسم است جسمانی و روحانی هر چیز که جسم را دران لذت است روح را ازان اَلَم است و هر چه جسم ازان متألّم است روح را ازان التذاذ است پس روح و جسم نقیضِ یکدیگر باشند و درین نشأه که روح بمقامِ جسم تنزل نموده است و گرفتارِ جسم و جسمانی شده روح نیز حکم جسم پیدا کرده بلذّت او متلذذ گشته است و بالمِ او متألِّم اینست مرتبهٔ عوام کالانعام کریمهٔ ثُمَّ رَدَدْنٰهُ اَسْفَلَ سٰفِلِيْنَ در شانِ ایشانِ صادق است وای هزار وای اگر روح ازین گرفتاری خلاص نشود و به وطنِ اصلی رجوع نماید ؎ پایه آخر آدم هست و آدمی ؛ گشت محروم از مقامِ محرمی ؛ گر نگردد باز مسکین زین سفر ؛ نیست از وی هیچکس محروم تر ؛

از بیماری روح است که اَلم خود را لذت می انگارد و لذت را اَلم می شناسد و رنگِ صفراوی
که بواسطهٔ علتِ صفرا شیرینی را تلخ مے یابد پس بر عقلا فکرِ ازالهٔ این مرض لازم است تا در
آلام و مصائبِ جسمانی خرم و شادان زندگانی نمایند بیت از پیِ این عیش و عشرت ساختن
صد هزاران جان ببایذ باختن ۰ و چون نیک ملاحظه کرده میشود معلوم میگردد که اگر در دنیا
درد و الم و مصیبت نمی بود بجوے نمی ارزید ظلمتهای آن زاد و قانع و حوادث زائل میگردانند
تلخی حوادث در رنگِ تلخی دار و ے نافع است که ازالهٔ مرض می نماید محسوسِ این فقیر شده است
در دعوتهاے عام که طعام می پزند و خلوصِ نیت نمی توانند کرد و جمعی از طعام خواران بشکوے
می خیزند و منقصتِ طعام و صاحبِ طعام می نمایند و صاحبِ طعام را ازین معنی شکستگیِ دل
حاصل میگردد و همین شکستگیِ صاحبِ طعام ظلمتی را که در طعام رفته بود بواسطهٔ عدمِ خلوصِ نیت
ازاله مینماید و در معرض قبول می آرد اگر شکوهٔ آن جماعه نمی بود و انکسارِ قلبِ صاحبِ طعام نمیشد
طعام سراسر پر از ظلمت و کدورت بود و احتمالِ قبول را درین صورت چه گنجایش پس مدار کار
بر شکستگی و آوارگی آمد و ما نازپروردگان جویانِ عیشِ متنعم را مشکل کار است وَمَا خَلَقْتُ
الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِيَعْبُدُوْنِ نصِ قاطع است و عبادت عبارت از تذلل و انکسار است
پس مقصود از خلقتِ انسان خواری است علی الخصوص مسلمانان و دینداران که دنیا سجنِ
ایشان است در زندان عیش جویان بودن از عقل دور است پس آدمی را از مشق محنت
کشی چاره نبود و از ورزشِ باربرداری گذر نه حضرتِ حق سبحانه و تعالی ما بی طاقتان را
برین معنی استقامت کرامت فرماید بحرمتِ جدِ کم الامجد علیه و علی آله من
الصلوات اتمها و من التحیات اکملها

مکتوب شصت و پنجم ۶۵

بخان اعظم صدر ربانیه در تاسف و تلهف ضعف اسلام و زبونی مسلمانان و تحریض و اغراء بر تقویت اهل اسلام و اجراء احکام اید کم الله سبحانه و نصرکم علی اعداء الاسلام فی اعلاء الاحکام مخبر صادق علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها فرموده است الاسلام بدأ غریبا و سیعود کما بدأ فطوبی للغرباء غربت اسلام آنجا رسیده است که کفار بر ملا طعن اسلام و ذم مسلمانان می نمایند و بی تحاشی اجراء احکام کفر و مداحی اهل آن در کوچه و بازار می کنند و مسلمانان از اجراء احکام اسلام ممنوع اند و در اتیان شرائع مذموم و مطعون بیت پری نهفته رخ و دیو در کرشمه و ناز بسوخت عقل زحیرت که این چه بوالعجبی ست سبحان الله و بحمده الشرع تحت السیف گفته اند و رونق شرع شریف را بسلاطین وابسته اند قضیه منعکس گشته است و معامله انقلاب پیدا کرده است واحسرتا وا ویلا وا اسفا امروز وجود شریف شما را مغتنم می شمریم و مبارز درین معرکه ضعیف و شکست خورده جز شما را امید نداریم حق سبحانه و تعالی مؤید و ناصر شما باد بحرمة النبی وآله الامجاد علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و التحیات و البرکات در خبر وارد است لن یؤمن احدکم حتی یقال انه مجنون درین وقت آن جنون که مبنای آن فرط غیرت اسلام است در نهاد شما محسوس است الحمد لله سبحانه علی ذلک امروز آن روز است که عمل قلیل را با جر جزیل باعتبار تمام قبول می فرمایند از اصحاب کهف غیر از هجرت عملی گزیده نیست که این همه اعتبار پیدا کرده است سپاهیان در وقت غلبه اعدا اگر اندک تردد می کنند اعتبار بسیار پیدا می کنند بخلاف در وقت امن و تسکین اعدا و این جهاد قولی که امروز شما را میسر شده است

جهادِ اکبرست مغتنم دانید وَهَلْ مِنْ مَزِیْدٍ گویید و این جهادِ گفتن را به از جهادِ کشتن دانید امثالِ ما مردمِ فقرا بی دست و پا ازین دولت محروم‌ایم ؎ هَنِیْئًا لِاَرْبَابِ النَّعِیْمِ نَعِیْمُهَا وَلِلْعَاشِقِ الْمِسْکِیْنِ مَا یَتَجَرَّعُ ؎ دادیم ترا ز گنجِ مقصود نشان * گر ما نرسیدیم تو شاید برسی * حضرت خواجه احرار قَدَّسَ اللّٰهُ تَعَالٰی سِرَّهٗ می فرمودند که اگر من شیخی کنم هیچ شیخی در عالم مرید نیابد اما مرا کار دیگر فرموده اند و آن ترویجِ شریعت و تائیدِ ملت است لاجرم بصحبتِ سلاطین می‌رفتند و بتصرّفِ خود ایشان را منقاد می ساختند و بتوسّلِ ایشان ترویجِ شریعت می‌فرمودند ملتمس آنست که چون حق سبحانه ببرکتِ محبتِ شما با کابرِ این خانوادهٔ بزرگ قَدَّسَ اللّٰهُ تَعَالٰی اَسْرَارَهُمْ سخنِ شما را تاثیری بخشیده است و عظمتِ مسلمانیِ شما در نظرِ اقران ظاهر گشته سعی فرمایند که لا اقل احکامِ کبیرهٔ اہلِ کفر که در اہلِ اسلام شیوعی پیدا کرده اند منهدم و مندرس گردند و اہلِ اسلام از آن منکرات محفوظ مانند جَزَاکُمُ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ عَنَّا وَعَنْ جَمِیْعِ الْمُسْلِمِیْنَ خَیْرَ الْجَزَاءِ در سلطنتِ پیشین عنادی بدینِ مصطفوی عَلَیْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ مفهوم می شد و درین سلطنت ظاهر آن عنادیت اگر هست از عدمِ علمست ترس آنست که مبادا این جا هم کار بعناد انجامد و بر مسلمانان معامله تنگ تر افتد مصرع چه بندید بر ایمانِ خویش میلرزم * ثَبَّتَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَاِیَّاکُمْ عَلٰی مُتَابَعَةِ سَیِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ

فقیر بتقریبی اینجا آمده بود خواست که از آمدنِ خود ایشان را اطلاع دهد و بعضی سخنانِ نافعه نویسد و از محبتِ غریزی ؎ که بواسطهٔ مناسبتِ فطرتست خبر کند قَالَ عَلَیْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ مَنْ اَحَبَّ اَخَاهُ فَلْیُعْلِمْهُ اِیَّاهُ یعنی کسی که دوست دارد برادرِ مسلمِ خود را پس گو اعلام کند او را از آن محبت وَالسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَعَلٰی جَمِیْعِ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی

؎ یعنی فطرت و خلقت [illegible] موجبِ محبت گشته قال علیه الصلوة والسلام الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف

مکتوب شصت و ششم ۶۶

قال الله تعالیٰ وما اتاکم الرسول

نیز بخان اعظم صدور یافته در مدائح طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه قدس الله تعالیٰ اسرارهم و مناسبت این طریق بطریق اصحاب کرام علیٰ صاحبهم و علیهم الصلوة والسلام و بیان افضلیت اصحاب کرام بر دیگران اگرچه ویس قرنی باشد یا عمر مروانی الحمد لله وسلامٌ علیٰ عبادهِ الذین اصطفیٰ طریق حضرات خواجگان قدس الله تعالیٰ اسرارهم مبنی بر اندراج نهایت در بدایت است حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالیٰ سره فرموده اند که ما نهایت را در بدایت درج می کنیم و این طریق بعینه طریق اصحاب کرام است رضی الله تعالیٰ عنهم چه این بزرگواران را در اول صحبت آنسرور علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات آن میسر می شد که اولیاء امت را در نهایت النهایت شمهٔ ازان کمال دست میدهد لهذا وحشی قاتل حضرت حمزه علیه الرحمة که یک مرتبه در بدو اسلام خود بشرف صحبت سید اولین و آخرین علیه و علیٰ آله الصلوات والتسلیمات والتحیات مشرف شده بود از ویس قرنی که خیر التابعین است افضل آمد و آنچه وحشی را در اول صحبت خیر البشر علیه و علیٰ آله الصلوة والسلام میسر شد ویس قرنی را آن خصوصیت در انتها میسر نشد لاجرم بهترین قرون قرن اصحاب گشت رضوان الله تعالیٰ علیهم کلمهٔ ثم کار دیگران را در پس انداخت و اشارت به بُعد درجه نمود شخصی از عبد الله بن مبارک قدس سره سوال کرد ایهما افضل معاویة ام عمر بن عبد العزیز قال الغبار الذی دخل انف فرس معاویة مع رسول الله صلی الله تعالیٰ علیه وآله وسلم خیر من عمر بن عبد العزیز کذا مرة پس ناچار سلسلهٔ این حضرات سلسلة الذهب آمد و مزیت این طریقهٔ عالی بر سائر طرق در رنگ مزیت قرن اصحاب کرام بر سائر قرون مبرهن

سه بفتح اول و سکون دال بمعنے ابتدا و آغاز جوع

گشت جماعه را که از کمالِ فضل در آغاز شربی ازان جام ارزانی دارند اطلاع بر حقیقت کمالات ایشان غیر ایشان را متعذر است نهایتِ ایشان فوقِ نهایت دیگران خواهد بود مصرع قیاس کن ز گلستانِ من بهارِ مرا. مصرع سالی که نکوست از بهارش پیداست ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَّشَآءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ حضرت خواجه نقشبند میفرمودند که ما فضلیانیم جَعَلَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَاِيَّاكُمْ مِنْ مُحِبِّي هٰؤُلَآءِ الْاَكَابِرِ وَمُتَابِعِيْ اٰثَارِهِمْ بِحُرْمَةِ النَّبِيِّ الْقُرَشِيِّ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهٖ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّحِيَّاتِ اَكْمَلُهَا،

مکتوب شصت و هفتم

بخانِ خانان صدور یافته در سفارشِ محتاجی ثَبَّتَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَاِيَّاكُمْ عَلٰى مُتَابَعَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا وَيَرْحَمُ اللّٰهُ عَبْدًا قَالَ اٰمِيْنًا ودو امرِ اہم بے اختیار بر آن آوردند که بتصدیعِ ایشان جرأت نماید اول اظهارِ دفعِ مظنهٔ آزار است بلکه حصولِ مودت و اخلاص و امرِ ثانی ایماء احتیاجِ محتاجی است که بفضیلت و صلاح متحلی است و بمعرفت و شهود متزین از روی نسب کریم است و از روی حسب شریف مخدوما در اظهارِ حق نوعی از مرارت است اگرچه بحسب شدت و ضعف متفاوت باشد خیلے سعادتمندی می باید که این مرارت را در رنگ عسل بیاشامد وَهَلْ مِنْ مَّزِيْدٍ گوید تلوینات احوال از لوازمِ صفتِ امکان است جماعه که بتمکین رسیده اند نیز از تلوین سر رشته اند بیچاره ممکن گاہے مغلوبِ سلطانِ صفاتِ جلالیه است و گاهی محکومِ صفاتِ جمالیه است وقتے محلِ قبض است و وقتی موطنِ بسط و هر موسم را احکام جدا است وی روز آن بود امروز این نیست قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ اِصْبَعَيْنِ مِنْ اَصَابِعِ الرَّحْمٰنِ يُقَلِّبُهَا كَيْفَ يَشَآءُ وَالسَّلَامُ

مکتوب شصت و هشتم

نیز بخان خانان صدور یافته در بیان آنکه تواضع از ارباب غنا می زیبد و استغنا از ارباب فقر
و ما یناسب ذلک الخیر فیما صنع الله سبحانه مخدوما ؎ من آنچه شرط بلاغ است با تو
میگویم ؛ تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال ؛ تواضع از ارباب غنا زیبا است و استغنا از اهل فقر
لان المعالجة بالاضداد در مکاتیب ثلاثه شما غیر از استغنا امری مفهوم نشد هر چند مقصود
شما تواضع بود مثلاً در مکتوب اخیر مسطور بود بعد الحمد و الصلوة نموده می آید این عبارت را
بینک در یابند که در کجا باید نوشت آری خدمت فقرا بسیار کرده اند اما رعایت آداب خدمت
هم ضروریست تا ثمره بران مترتب شود و بدونها خرط القتاد بلکه القاء امت او علیه
و علی آله الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها از تکلف بری اند اما التکبر مع المتکبرین
صدقة حضرت خواجه نقشبند را قدس الله تعالی سره شخصی گفت که متکبر است فرمودند که
تکبر من از کبریائی اوست این طائفه را ذلیل و خوار نه انگارند رب اشعث مدفوع بالابواب
لو اقسم على الله لابره حدیث نبویست علیه الصلوة و السلام ؎ اندکی پیش تو
گفتم غم دل ترسیدم ؛ که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است ؛ محبان عزیز و مخلصان
صمیمی شما می باید که ملاحظه نفس امر داشته باشند و بشما هر چه رسانند از نفس الامر رسانند و هر کسی
که بجهت صلاح شما را می باید که منظور دارند نه مصالح خود را که آن خیانت محض است بعضی از
منافع شما نیز از علل غائیه این سفر بود اما در عالم اسباب محبان مخلصان شما نگذاشتند تقصیری
ازین طرف نداشتند هر چند این مقدمات تلخ نما اند اما خوش آمد گویندگان شما بسیار اند بهمان
اکتفا کنند مقصود از آشنائی فقرا اطلاع بر عیوب مکنونه است و ظهور رذائل مخزونه لیکن

بدانند که اظهار این قسم سخنان نه از روی آزارست بلکه از روی نیکخواهی و دلسوزیست
یقین تصور نمایند خواجه محمد صدیق اگر یک روز پیشتر می آمدند محتمل که فقیر بهتر حال خود را بشما بیان نمید
اما در آثنای راه سرهند ملاقی شدند معذور خواهند داشت که خیر در ما صنع الله سبحانه

مکتوب شصت و نهم ٦٩

نیز بسیادت پناه صدر جهان صدور یافته در بیان تواضع که موجب رفعت دارین است و در بیان آنکه
نجات وابسته بمتابعت اهل سنت و جماعت است که فرقهٔ ناجیه اند الحمد لله والصلوة و
السلام علی رسول الله التحیات نامهٔ گرامی که بمصحوب اخوی مولانا محمد صدیق ارسال فرموده
بودند وصول یافت کرم فرموده اند جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء چون رعایت آداب
فقرا نموده اند و بتواضع سخن رانده اند امید است که بحکم من تواضع لله رفعه الله این تنزل
موجب رفعت دینی و دنیوی گردد بلکه گشت بشری لکم چون الفاظ انابت و رجوع در میان آورده اند چنان
تصور فرمایند که این انابت بر دست درویشی از درویشان واقع شده است میسر صدق نتایج و ثمرات آن با
اما حقوق آن را باید که تا ممکن مرعی دارند و از وصایا و نصائح چه نویسد و از علوم و معارف چه داند که علمای مجتهدین
و صوفیهٔ محققین شکر الله تعالی سعیهم در بسط و تفصیل سخن تقصیر جائز نداشته اند و پاره از
مسودات این کم بضاعت را نیز ظاهراً بعضی از یاران بخدمت شما برده اند بنظر شریف گذشته
باشد بالجملة طریق النجات متابعة اهل السنة والجماعة کثرهم الله سبحانه فی الاقوال
والافعال وفی الاصول والفروع فانهم الفرقة الناجیة وما سواهم من الفرق فهم فی
معرض الزوال وشرف الهلاک علمه الیوم احد او لم یعلم اما فی الغد فیعلمه کل احد
ولا ینفع اللهم نبهنا قبل ان ینبهنا الموت سیادت آبی سید ابراهیم از قدیم چون انتسابی

ای خداوند ما را آگاه کن پیش از آنکه ما را بیدار کند موت ۱۲

بآن آستانهٔ علیه دارد و در سلکِ دعاگویان منتظم است بر ذمهٔ کرم لازم است که دستگیری فرمایند
که اوانِ فقر و پیری را با اہل و عیال خود بفراغ خاطر گذرانند و بدعای سلامتی دارین ایشان مشغول باشند

مکتوب چہل و ہفتاد و دوم

نیز بجانب خانخانان صدور یافته در بیان آنکه آدمی را جامعیت او سبب بعد او ست ہمچنانکه ہمین
جامعیت او سبب قرب او ست وما یناسب ذلک ثبتکم اللّٰہ سبحانہ علی جادۃ الشریعۃ
المصطفویۃ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ رحم اللّٰہ عبدًا قال اٰمینا آدمی را ہمچنانکه
جامعیت سبب قرب و تکریم و تفضیل است سبب بعد و تضلیل و تجہیل نیز ہمان جامعیت است
قرب بواسطهٔ اتمیت مرآت او ست و قابلیتِ ظهور مر جمیع اسما و صفات را بلکه تجلیات ذاتیه را نیز
حدیث قدسی لَا یَسَعُنِیْ اَرْضِیْ وَلَا سَمَائِیْ وَلٰکِنْ یَسَعُنِیْ قَلْبُ عَبْدِیَ الْمُؤْمِنِ رمزی از ین
بیان ہست و بعد او بسبب احتیاج او ست بہر جزئی از جزئیاتِ عالم چه او را ہمه چیز در کار ہست
خَلَقَ لَکُمْ مَّا فِی الْاَرْضِ جَمِیْعًا بواسطهٔ این احتیاج او را بجمیع اشیا گرفتاری ہست که سبب
بعد و تضلیل او گشته است ؎ پایه آخر آدم است و آدمی ٭ گشت محروم از مقامی محرمی ٭
گر نه گردد باز مسکین زین سفر ٭ نیست از وی ہیچکس محروم تر ٭ پس بہترین ہمه موجودات
انسان آمد و بدترین ہمه کائنات ہم او اِذْ کَانَ مِنْهُ مُحَمَّدٌ حَبِیْبُ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ عَلَیْهِ وَعَلٰی
اٰلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ وَالتَّحِیَّاتُ وَاَبُوْجَهْلِ اللَّعِیْنُ عَدُوُّ رَبِّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرَضِیْنَ
پس ناچار تا از گرفتاری ہمه نجات میسر نشود گرفتاریِ یکی که منزه است از یکی نیز حاصل نباید
خرابی در خرابی است لیکن بمقتضای مَا لَا یُدْرَکُ کُلُّهٗ لَا یُتْرَکُ کُلُّهٗ زندگانی چند روزه
را بر وفق اتباع صاحب شریعت عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوۃُ وَالتَّحِیَّةُ باید بسر برد که رستگاری از

عذابِ اُخروی وفوز بتنعّماتِ سرمدی وابستہ بسعادتِ این اتباع است پس در اموالِ نامیہ و انعامِ سائمہ اداءِ زکوٰۃ کما حقہ باید نمود و آن را وسیلۂ عدم گرفتاری باموال و انعام باید ساخت و در مطعومات و ملبوساتِ لذیذہ و نفیسہ حظِ نفس منظور نباید داشت بلکہ در اطعمہ و اشربہ غیر از حصولِ قوت بر اداءِ طاعات نیتی دیگر نباید کرد و جامۂ نفیس بحکم کریمۂ خُذُوْا زِیْنَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ ای عِنْدَ کُلِّ صَلٰوۃٍ بہ نیتِ تزئینِ ماموربہ باید پوشید و مشوب بہ نیتِ دیگر نباید ساخت و اگر حقیقتِ نیت میسر نشود خود را بہ تکلف برین نیت باید آورد فَاِنْ لَّمْ تَبْکُوْا فَتَبَاکَوْا و دائم بحق سبحانہ و تعالیٰ ملتجی و متضرع باید بود کہ حقیقتِ نیت میسر شود و از تکلف وارہد شعر

میتواند کہ دہد اشکِ مرا حسنِ قبول ✽ آنکہ دُر ساختہ است قطرۂ بارانی را

علیٰ ہذا القیاس در جمیع امور بمقتضای فتوی علماءِ دین دار کہ راہِ عزیمت را اختیار نمودہ اند و از رخصت اجتناب کردہ زندگانی باید کرد و وسیلۂ نجاتِ ابدی باید دانست مَا یَفْعَلُ اللّٰہُ بِعَذَابِکُمْ اِنْ شَکَرْتُمْ وَاٰمَنْتُمْ

مکتوب ہفتاد و دوم

بمیرزا داراب ابن خانِ خانان صدور یافتہ در بیانِ آنکہ شکرِ منعم بر منعم علیہ واجب است و حصولِ شکر باتیانِ شریعت است لاغیر اَیَّدَکُمُ اللّٰہُ سُبْحَانَہٗ وَنَصَرَکُمْ شکرِ منعم بر منعم علیہ واجب است عقلاً و شرعاً و معلوم است کہ وجوبِ شکر بہ اندازۂ وصولِ نعمت است پس ہر چند وصولِ نعمت بیشتر وجوبِ شکر زیادہ تر پس بر اغنیا علیٰ تفاوتِ درجاتہم نسبت بہ فقراء اضعاف مضاعف شکر واجب آمد لہذا فقراءِ این امت پیش از اغنیاء بہ پانصد سال در بہشت خواہند درآمد و شکرِ منعم تعالیٰ اولاً تصحیحِ عقائد است بمقتضای آراء فرقۂ ناجیہ کہ اہلِ سنت و جماعت اند و ثانیاً باتیانِ احکامِ شرعیۂ عملیہ است بر وفقِ آراء مجتہدینِ این فرقۂ علیہ و ثالثاً بتصفیہ و تزکیہ

است بر طریق سلوک صوفیہ علیہ این فرقۂ سنیہ و وجوب این رکن اخیر استحسانی است بخلاف رکنین سابقین چہ اصل اسلام مربوط باین دو رکن است و کمال اسلام منوط بآن یک رکن و عملی کہ مخالف این ارکان ثلثہ است اگرچہ از جنس ریاضات شاقہ و مجاہدات شدیدہ باشد داخل معصیت است و نافرمانی و ناسپاسی منعم جل سلطانہ براہمۂ ہند و فلاسفۂ یونان در ریاضات و مجاہدات خود را اضعاف نداشتہ اند اما آن ریاضات چون بر وفق شرائع انبیا صلوات اللہ تعالی و تسلیماتہ علی اجمعہم عموما و علی افضلہم خصوصا واقع نشدہ اند مردود اند و از نجات آخروی بے نصیب فعلیکم بمتابعۃ سیدنا و مولانا و شفیع ذنوبنا و طبیب قلوبنا محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ و علی آلہ وسلم و متابعۃ خلفائہ الراشدین المہدیین رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین

مکتوب ہفتاد و دوم

بخواجہ جہان صدر ریافتہ در بیان آنکہ جمع ساختن دین با دنیا دشوار است پس طالب آخرت را از ترک دنیا چارہ نباشد و اگر ترک حقیقی میسر نشود از ترک حکمی چارہ نہ و ما یناسب ذلک

سلمکم اللہ سبحانہ و عافاکم ما احسن الدین والدنیا لو اجتمعا جمع ساختن دین و دنیا را از قبیل جمع اضداد است پس طالب آخرت را ترک دنیا لابد آمد و چون درین اوان حقیقت ترک آن میسر نیست بلکہ متعسر است بصورت ترک حکمی باید قرار داد و ترک حکمی عبارت از انست کہ در امور دنیویہ بمقتضائے حکم شریعت غرا محکوم باید شد و در مطاعم و مشارب و مساکن حدود شرعیہ را رعایت باید نمود و تجاوز از ان حدود تجویز نباید کرد و در اموال نامیہ و انعام سائمہ زکوۃ مفروضہ را ادا باید کرد و چون تحلی باحکام شرعیہ میسر شد از مضرت دنیا نجاتی حاصل گشت و با آخرت جمع شد اگر این قسم ترک حکمی ہم میسر نشود و از بحث خارج است حکم منافق دارد کہ صورت ایمان در آخرت سودمند ش

نخواهد گشت نتیجهٔ او حسرت و ماه و اموال دنیوی است فقط ست من آنچه شرط بلاغست
با تو میگویم ٭ تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال ٭ نا کدام صاحب دولت باشد که با این طمطراق
دنیاوی و با این خدم و حشم و با این طعامهای لذیذ و چرب و با این لباسهای فاخر
و برش کلمهٔ حق را بسمع قبول استماع نماید گوشش از بار در گران شده است نشنود
ناله و فغان مرا ٭ وَفَّقَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَاِيَّاكُمْ لِمُتَابَعَةِ الشَّرِيْعَةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ عَلٰى
صَاحِبِهَا الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ بقیة المراد میان شیخ زکریا که سابقا کروری بود الحال
محبوس است مرد عالم و فاضل است بشومی اعمال مدتیست که بزندان محبوس است بواسطه
ضعف پیری و ضیق معیشت و تمادی مدت حبس بتنگ آمده است بفقیر نوشته بود که در عسکر
آمده سعی در مخلص ما نماید کثرت مسافت راه مانع آمد چون اخوی خواجه محمد صادق بخدمت ایشان
میرفتند بضرورت بچند کلمه مصدع گشت امید است که توجه عالی در بارهٔ آن ضعیف مرعی
خواهند داشت که عالم است دیگر وَالسَّلَامُ اَوَّلًا وَّاٰخِرًا

مکتوب هفتاد و سوم

به قلیج الله بن قلیج خان صدور یافته در مذمت دنیا و ابنای آن و در نکوهش تحصیل
علوم غیر نافع و در اجتناب از فضول مباحات و تحریض بر خیرات و اعمال صالحه علی الخصوص
در زمان عنفوان جوانی وَمَا يُنَاسِبُ ذٰلِكَ حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت سنیهٔ مصطفویه
عَلٰى صَاحِبِهَا الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ وَالتَّحِيَّاتُ الْاَبَدِيَّةُ السَّرْمَدِيَّةُ استقامت ارزانی فرماید ای
فرزند دنیا محل آزمایش و ابتلاست ظاهر او را بانواع مزخرفات مموّه و مزین گردانیده اند صورت او را بخال
و خط و زلف و خال موهومه مزین ساخته اند در نمود شیرینست و بطراوت و نضارت متخیل لیکن فی الحقیقت

جیفه ایست عطر اندوده و مزبله ایست پر از ذباب و دود و سرابیست آب نما و شکریست زهرآسا باطن او سراسر
خراب و آبتر است معامله او با ابنای خود باینهمه گندگی از هرچه گوئی بدتر فریفته او دیوانه و مسحور است گرفتار او
مجنون و مخدوع هر که بظاهر او مفتون گشت بلائ خسارت ابدی منتسم شد و هر که بحلاوت و طراوت او نظر کرد
ندامت سرمدی نصیب او آمد سرور کائنات حبیب رب العالمین علیه وعلی آله الصلوات والتحیات
فرموده است الدنیا والآخرة ضرتان ان رضیت احدهما سخطت الاخری پس هر که دنیا را راضی
ساخت آخرت ازوی در سخط است پس ناچار از آخرت بی نصیب آمد اعاذنا الله سبحانه وایاکم من محبتها
ومحبة اهلها ای فرزند هیچ میدانی که دنیا چیست آنچه ترا از حق سبحانه وتعالی باز دارد پس از
زن و فرزند و مال و جاه و ریاست و لهو و لعب و اشتغال بالایعنی همه داخل دنیا است
علومی که بآخرت کار نیایند هم از دنیا اند اگر تحصیل نجوم و منطق و هندسه و حساب و امثال آنها
از علوم لاطائل بکاری آمد فلاسفه از اهل نجات می بودند قال علیه الصلوة والسلام علامة
اعراضه تعالی عن العبد اشتغاله بما لا یعنیه ه هرچه جز عشق خدای احسن است ٭
گر شکر خوردن بود جان کندن است ٭ وانکه گفته اند که علم نجوم از برای معرفت اوقات صلوة
درکار است نه باین معنی است که معرفت اوقات بمعرفت نجوم حاصل نیست بلکه باین معنی است
که علم نجوم یکی از طرق معرفت اوقات است بسیاری از مردم هستند که از علم نجوم خبر ندارند
و اوقات صلوة را به از عالمان نجوم می شناسند قریب باین سخن است وجهیکه در تحصیل
علم منطق و حساب و مانند اینها که فی الجمله در بعضی علوم شرعیه درکار اند گفته اند بالجمله بعد از
تمحلات بسیار وجه جواز از برای اشتغال باین علوم پیدا می شود اما اگر مقصود از خواندن
اینها غیر از معرفت احکام شرعیه و تقویت ادله کلامیه امری دیگر نباشد والا لا یجوز اصلا انصاف
باید کرد ارتکاب امر مباح که مستلزم فوت امور واجبه باشد از حد اباحت می برآید باینه شک نیست

کہ اشتغال باین علوم مُفوّتِ اشتغال بعلومِ شرعیّہ ضروریہ است ای فرزند حق سبحانہ وتعالی
از کمالِ عنایتِ بیغایتِ خویش ترا در ابتدای جوانی توفیقِ توبہ کرامت فرمودہ بود و بدست یکی
از درویشانِ سلسلۂ علیہ نقشبندیہ قدّس اللہ تعالیٰ اسرارہم انابت دادہ نمیدانم از دستِ نفس
وشیطان ترا ثبات بران توبہ میسّر شدہ باشد یا نہ استقامت مشکل مینماید موسمِ عنفوانِ جوانی است
واسبابِ دنیوی ہمہ میسّر وبیشتر از قرنا بیمناسب وناملائم است ؏ ہمہ اندر زمن بتو این است
کہ تو طفلی وخانہ رنگین ست ؎ ای فرزند کار اینست کہ از فضولِ مُباحات اجتناب باید نمود
واز مباحات بقدرِ ضرورت اکتفا باید کرد وآنہم بہ نیّتِ جمعیّت از برای ادائی وظائفِ بندگی مثلاً
مقصود از خوراک قوّت برادای طاعات است واز پوشاک سترِ عورت ودفعِ حرّ وبرد وعلیٰ ہذا
القیاس سائرُ المباحاتِ الضروریّۃ اکابرِ نقشبندیہ قدّس اللہ تعالیٰ اسرارہم عمل بعزیمت اختیار
کردہ اند واز رخصت مہما امکن اجتناب فرمودہ از جملۂ عزائم اکتفاست بقدرِ ضرورت واگر
این دولت میسّر نشود پا از دائرۂ مباحات بیرون نباید نہاد و بمحرّمات ومشتبہات نباید رفت
تنعّمات بامورِ مباحات بروجہِ اتمّ واکمل حق سبحانہ وتعالی از کمالِ کرم تجویز فرمودہ است ودائرۂ
این تنعّمات را پر وسیع ساختہ قطع نظر ازین تنعّمات کدام عیش برابر آنست کہ مولائی این کس از
کردارِ این شخص راضی باشد وکدام جفا برابر آنست کہ سیّد او از اعمالِ او در سخط باشد رضاءُ اللہ
تعالیٰ فی الجنّۃ خیرٌ من الجنّۃ وسخطُ اللہ تعالیٰ فی النّار شرٌّ من النّار این کس بندہ ایست
محکوم بحکمِ مولی اورا بسرِ خود نساختہ اند ودر سرِ خود نگذاشتہ اند فکر باید کرد وعقلِ دور اندیش را
کار باید فرمود فردا غیر از ندامت وخسارت ہیچ بدست نخواہد آمد وقتِ کار موسمِ جوانی است
جوانمرد آنست کہ این وقت را از دست ندہد وفرصت غنیمت شمرد ومحتمل کہ اورا تا زمانِ پیری
نگذارند واگر گذارند جمعیّت میسّر نشود واگر میسّر شود ہنگامِ ضعف وسستی کار نمیتواند کرد وحالا کہ اسباب

جمعیت ہمہ میسر است و وجودِ والدین ہم از جملۂ انعاماتِ حق است سبحانہ کہ غمِ معیشت
این کس بر سرِ آنہاست و موسمِ فرصت است و زمانِ قوت و استطاعت بکدام عذر
امروز را بہ فردا باید انداخت و رخت بتسویف باید کشید قال علیہ الصلوٰۃ والسلام ھلک
المسوفون آرے اگر مہماتِ دنیائی دنی را بر فردا اندازند و امروز باعمالِ آخرت پردازند
بس مستحسن است چنانکہ عکس این مستقبح است در بیوقت عنفوانِ جوانی کہ استیلاءِ
دشمنانِ دین است از نفس و شیطان اندک عمل را آنقدر اعتبار است کہ در وقتِ
عدمِ استیلاءِ آنہا اضعافِ مضاعف آنرا اعتبار نیست در تورۂ سپاہیگری سپاہیانِ
کارگزار را در وقتِ استیلاءِ اعدا اعتبار بیشتر است اندک تردد ہم اعتبار می گیرد و نمایان میشود
و در وقتِ امن از شرِ اعدا این قسم اعتبار نمیماند ای فرزند مقصود از خلقتِ انسانی کہ خلاصۂ
موجودات است نہ لہو و لعب و نہ خوردن و خفتن است مقصود از وی ادای وظائفِ
بندگیست و ذل و انکسار و عجز و افتقار و دوامِ التجا و تضرع بجنابِ قدسِ خداوندی جل سلطانہ
عبادتی کہ شرعِ محمدی علیہ الصلوٰۃ والسلام بآن ناطق است و مقصود از ادای
آن منافع و مصالحِ عباد است و بجنابِ قدسِ خداوندی عز شانہ ہیچ از آن عائد نمی شود
بجان ممنون گشتہ می باید ادا کرد و بانقیادِ تمام در امتثالِ اوامر و انتہا از مناہی باید کوشید
حق سبحانہ باوجودِ غنای مطلق عباد را باوامر و نواہی سرفراز ساختہ است ما محتاجان را
شکرِ این نعمت بروجہِ اتم باید کرد و بمنت داری تمام در امتثالِ احکام باید کوشید آن فرزند
میداند کہ اگر از ابنای دنیا کہ بشوکت و جاہِ صوری متحقق است اگر از متعلقانِ زیردست
خود را بخدمتی سرفراز می سازد و دران خدمت نفعی بآمر نیز عائد است این زبردست حکم اورا
چہ بلا عزیز میدارد و میداند کہ شخصی عظیم القدر این خدمت را فرمودہ است بممنونیتِ تمام

۵۰ خواب و خور جز پیشۂ انعام نیست ۔ حصۂ مردانِ رہ انعام نیست ۱۲

بجا باید آورد چه باشد عظمت خداوندی جل سلطانہ از عظمت این شخص ہم در نظر کمتر می آید که در
امتثالِ احکام خداوندی جل عظمتہ نمی کوشند شرم باید کرد و از خوابِ خرگوش خود را باید آورد
عدم امتثال اوامر الہی جل سلطانہ از دو چیز خالی نیست یا آنکہ اخبارات شرعیہ را دروغ میدانند
و یا و نمیکنند یا عظمت آمر تعالی و تقدس در نظر حقیر تر از عظمت ابناء دنیا می آید شناعت
این امر را باید ملاحظہ نمود اے فرزند شخصی کہ کذب او را بار ہا تجربہ کردہ اند بگوید کہ اعدا باستیلاء
تمام بر فلان قوم شب خون خواہند ریخت عقلاء آن قوم از پئے محافظتِ خود می شوند و
فکر دفع آن بلیہ می نمایند باوجود میدانند کہ آن مخبر بکذب متہم است لیکن میگویند کہ در محل توہم
خطر نزد عقلا احتراز لازم ہست مخبر صادق علیہ الصلوۃ والسلام بہ مبالغہا تمام از عذاب
اخروی خبر دار ساختہ است ہیچ متاثر نمی شوند اگر متاثر شوند فکر دفع آن بکنند. و حال آنکہ علاج
دفع آنرا نیز از مخبر صادق علیہ الصلوۃ والتحیۃ معلوم کردہ اند پس چہ ایمانست کہ خبر مخبر
صادق در رنگ خبر دروغ گو اعتبار ندارد صورت اسلام نجات نمی بخشد یقین می باید حاصل
کرد یقین کجاست کہ ظن ہم نیست بلکہ وہم ہم نیست چہ عقلا در خطرہا وہم را نیز اعتباری نہند
و ہمچنین حق تعالی در کلام مجید خود میفرماید واللہ بصیر بما تعملون باوجود این اعمال قبیحہ بوقوع
می آرند اگر بدانند کہ شخص حقیرے بر اعمال اینہا مطلع است ہرگز عمل شنیع در نظر او نمی کنند
پس حال اینہا از دو حالت خالی نیست خبر حق سبحانہ باور نمی کنند یا اطلاع حق سبحانہ تعالی را اعتبار
پس این قسم کردار از ایمانست یا از کفر پس بر آن فرزند لازم است کہ از سر تجدید ایمان بکنند
قال علیہ الصلوۃ والسلام جددوا ایمانکم بقول لا الہ الا اللہ و از نامرضیات حق
سبحانہ توبہ نصوح آرد و اعادہ نماید از امور یکہ نہی فرمودہ است و محرم ساختہ مجتنب باشد
بہ جوقت نماز بجماعت گزارد و اگر قیام لیل و نماز تہجد نیز میسر شود زہی سعادت و ادای زکوۃ

۵۸ قوله امور یکه ... (footnote, partly illegible)

مال نیز از جملهٔ ارکان اسلام است آنرا البته ادا کند طریقی که ادائ آن اسهل باشد آنست
که از مال خود آنچه حق فقراست سالیانه جدا سازد و به نیت زکوة نگهداشته در تمام سال بمصارف
زکوة خرج نماید برین تقدیر هر مرتبه تجدید نیت ادائ زکوة لازم نیست یک دفعه جدا کردن کفایت
می کند معلوم است که در سال تمام چه قدر خرج میکنند بفقرا و مستحقان اما چون به نیت زکوة نیست
محسوب نمیشود و در صورت مرقومه هم زکوة از ذمه ادا میشود و هم از خرج بے تقریب خلاصی است
و اگر بالفرض آن قدر در سال خرج فقرانه شود و بقیه بماند آنرا همان طور جدا از مال خود نگهدارند
در هر سال همین قسم عمل بکار برند چون مال فقرا جدا میشود اگر امروز توفیق ادای آن روزی نشد
شاید که فردا موفق سازند ای فرزند چون نفس بالذات بسیار بخیل است و در امتثال احکام
الٰهی جل سلطانه سرکش بضرورت سخن بصرفه گفته می شود و الا اموال و املاک همه از حق است
سبحانه این کس را چه مجال است که دران تنگی نماید باید که بمنت تمام ادا کند و همچنین در سائر
عبادات خود را به هیچ وجه معاف ندارد و در اداے حقوق عباد سعی بلیغ مبذول باید داشت
و کوشش باید نمود که حق هیچکس در ذمه نماند اینجا اداے آن حق آسانست بملایمت و تملق
هم رفع می شود در آخرت کار مشکل است علاج پذیر نیست احکام شرعیه را از علماء آخرت باید
استفسار نمود سخن ایشان را تاثیرے هست شاید به برکت انفاس ایشان بعمل آن موفق
شود و از علماء دنیا که علم را وسیلهٔ مال و جاه ساخته اند دور باید بود مگر آنکه علماء متقی پیدا نشود بضرورت
بقدر ضرورت با ایشان باید پرداخت آنجا میان حاجی محمد اتره از علماء دیندار اند و میان شیخ علی
اتره خود آشنائ شما اند غرض این هر دو عزیز دران نواحی مغتنم اند در تفتیش مسائل شرعیه
با ایشان رجوع نمودن انسب است ای فرزند ما فقرا را به ابناے دنیا چه مناسبت که از نیک
و بد ایشان سخن کنیم نصائح شرعیه در این باب بر وجه اتم و اکمل وارد شده اند فللّٰه الحجة

البالغۃ اما آن فرزند چون از راہِ اِنابت بہ فقرا رجوع آوردہ بود دل را بواسطۂ آن مناسبت در اکثر اوقات توجہ بحالِ آن فرزند میشود ہمان توجہ باعثِ این گفتگو شدہ است سیما کہ اکثر این نصائح و مسائل بگوش آن فرزند رسیدہ باشد اما مقصود عمل است نہ مجرد علم بیمارے کہ علم بداروئی مرضِ خود دارد تا آن دارو را نخورد صحت نمی یابد علم بدارو فائدہ میکند این ہمہ ابرام و مبالغہ برای عمل است علمِ خود حجت را درست می سازد قال علیہ الصلوٰۃ والسلام اِنَّ اَشَدَّ النَّاسِ عَذَابًا یَوْمَ الْقِیَامَۃِ عَالِمٌ لَمْ یَنْفَعْہُ اللّٰہُ بِعِلْمِہٖ آن فرزند بداند کہ اِنابت سابق بواسطۂ قلتِ صحبتِ اربابِ جمعیت اگرچہ ثمرہ نداده باشد اما از نفاستِ جوہرِ استعدادِ آن فرزند خبر میدہد امید است کہ حق سبحانہ وتعالیٰ ببرکتِ آن اِنابت در آخر بتوفیقِ مرضیاتِ خویش موفق گرداند و از اہلِ نجات سازد و بہر حال رشتۂ محبتِ این طائفہ را از دست نہد و التجا و تضرع باین قوم شعارِ خود سازد و منتظر باشد کہ حق سبحانہ وتعالیٰ بتوسلِ محبتِ این طائفہ بمحبتِ خود مشرف سازد و بتمام بجانبِ خود کشد و ازین خرخشہا بالکل خلاص سازد مثنوی عشق آن شعلہ است کو چون برفروخت ۞ ہرچہ جز معشوق باقی جملہ سوخت ۞ تیغِ لا در قتلِ غیرِ حق براند ۞ درنگر زان پس کہ بعدِ لا چہ ماند ۞ ماند الا اللہ باقی جملہ رفت ۞ شاد باش اے عشقِ شرکت سوز زفت ۞

مکتوب ہفتاد و چہارم

بمیرزا بدیع الزمان صدور یافتہ در تحریض بر محبتِ فقرا و توجہ بایشان والنصح باتباعِ صاحبِ الشریعۃ علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام مراسلۂ شریفہ بمفاوضۂ لطیفہ ورود یافت حمداً للّٰہ سبحانہ کہ از فحوائے آن محبتِ فقرا و توجہ درویشان مفہوم گشت کہ سرمایۂ سعادت

لأنهم جلساء الله سبحانه وهم قوم لا يشقى جليسهم وكان رسول الله صلى الله تعالى
عليه وعلى آله وسلم يستفتح بصعاليك المهاجرين وقال عليه الصلوة والسلام في
شانهم رب أشعث مدفوع بالأبواب لو أقسم على الله لأبره سعادت آثار انقره وصحیفه
گرامی اندراج یافته بود که چند نوشته اند این نعتیست که مخصوص بحضرت واجب الوجود
جل سلطانه عبدا مملوكا لا يقدر على شيء را چه رسد که بوجه از وجوه بخداوند جل سلطانه
مشارکت جوید و در راه خداوندی پو بیا علی الخصوص نشأ اخرویه که مالکیة وملکیة چه بطریق حقیقت
وچه بطریق مجاز مخصوص بحضرت ملك يوم الدين است حضرت حق سبحانه وتعالى در روز
قیامت ندا در دهد که لمن الملك اليوم وخود در جواب آن فرماید لله الواحد القهار عیاذا
دران روز غیر از هول ودهشت متحقق نیست وجز حسرت وندامت متصور نه الله تعالى در قران
مجید خود از شدت آن روز واز غایت اضطراب خلائق خبر میدهد حیث قال تبارك وتعالى
ان زلزلة الساعة شيء عظيم يوم ترونها تذهل كل مرضعة عما أرضعت وتضع
كل ذات حمل حملها وترى الناس سكارى وما هم بسكارى ولكن عذاب الله شديد
شعر دران روز کز فعل پرسند وقول ۞ اولو العزم را دل بلرزد ز هول ۞ بجائیکه دهشت
برد انبیا ۞ تو عذر گنه را چه داری بیا ۞ بقية النصح اتباع صاحب الشريعة عليه الصلوة
والسلام والتحية فان النجاة بدونه محال وعدم الالتفات الى زخارف الدنيا
وعدم الاعتبار بوجودها وعدمها فان الدنيا مبغوضة الله سبحانه ليس لها قدر
عنده تعالى فينبغي ان يكون عدمها خيرا من وجودها عند العباد وقصة عدم
وفائها وسرعة زوالها مشهورة بل مشهودة فاعتبروا يا ابناء ها الذين مضوا
من قبل وفقنا الله سبحانه واياكم متابعة سيد المرسلين عليه وعلى آله الصلوة والسلام

مکتوب ۷۵ هفتاد و پنجم

نیز به میرزا بدیع الزمان صدور یافته در تحریض بر متابعت سیّد کونین علیه و علی آله الصلوة والسلام و اولاً تصحیح عقائد و ثانیاً بدانستن احکام ضروریهٔ فقهیه و در بیان آنکه از حق سبحانه و تعالی بوسیله یا بی وسیله او را تعالی می باید طلبید

سلّمکم الله سبحانه و عافاکم نقد سعادت دارین منوط بمتابعهٔ سید کونین است علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها بر نهجیکه علماء اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم بیان فرموده اند اولاً تصحیح عقائد بمقتضای آرای صائبهٔ این بزرگواران باید کرد و ثانیاً علم حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مندوب و مباح و مشتبه حاصل باید نمود و عمل بمقتضای این علم نیز در کار است بعد از حصول این دو جناح اعتقادی و عملی اگر سعادت ازلی مدد فرماید طیران بعالم قدس میسر آید و بدونها خرط القتاد دنیای دنی گرانی آن نمیکند که آن را از مطالب شمرند و حصول مال و جاه او را از مقاصد انگارند بلکه همت باید بود و از حق سبحانه و تعالی بوسیله یا بی وسیله او را تعالی باید طلبید مصرعه کار اینست و غیر این همه هیچ. چون التفات نموده همتی خواسته اند بشری لکم سالما و غانما مراجعت خواهند نمود اما یک شرط را مرعی دارند و آن وحدت قبلهٔ توجه است قبلهٔ توجه را متعدد ساختن خود را در تفرقه انداختن است مثل مشهور است که هر که یکجا همه جا و هر که همه جا هیچ جا حضرت حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت کرامت فرماید والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتحیات

مکتوب هفتاد و ششم

به قلیج خان صدور یافته در بیان آنکه ترقی وابسته بورع و تقوی است و در تحریض بر ترک فضول مباحات و اگر میسر نشود اجتناب از محرمات ساخته دائرهٔ فضول مباحات را تنگتر باید گرفت و در بیان آنکه اجتناب از محرمات نیز بر دو قسم است بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وبه نستعین عصمکم الله سبحانه عما یصمکم وصانکم عما شانکم بحرمة سید البشر المنفی عنه زیغ البصر علیه وعلی آله من الصلوات اکملها ومن التسلیمات افضلها قال الله تعالی ما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا مدار نجات بر دو جزو آمد امتثال اوامر و انتهاء از نواهی و معظم ترین این دو جزو جزو اخیر است که معبر بورع و تقوی است ذکر رجل عند رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم بعبادة واجتهاد وذکر آخر برعة فقال النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم لا تعدل بالرعة شیئا یعنی الورع وقال ایضا علیه من الصلوات اتمها ومن التسلیمات اکملها ملاک دینکم الورع و فضیلت انسان بر ملک ازین جزو متحقق است و ترقی بر مدارج قرب هم ازین جزو ثابت می شود چه ملائکه در جزو اول مشارکند و ترقی در ایشان مفقود است پس رعایت جزو ورع و تقوی از اهم مهام اسلام آمد و از اشد ضروریات دین و رعایت این جزو که مدار آن بر اجتناب از محارم است بر وجه کمال وقتی میسر شود که از فضول مباحات اجتناب نموده آید و بقدر ضرورت از مباحات اکتفا کرده شود زیرا که ارخاء عنان در ارتکاب مباحات بامور مشتبهات میرساند و مشتبه بحرام نزدیک است من حام حول الحمی یوشک ان یقع فیه پس حصول کمال

ورع و تقوی اکتفا از مباحات بقدر ضرورت لابد آمد و آن ہم مشروط بہ نیت اداء وظائف
بندگی والا آنقدر ہم وبال است و قلیل آن نیز حکم کثیر دارد و چون اجتناب از فضول مباحات
بالکلیہ و رہمہ اوقات خصوصا درین وقت بسیار عزیز الوجود است اجتناب از محرمات لازم
ساختہ مہما امکن دائرہ ارتکاب فضول مباحات را تنگ تر باید ساخت و درین ارتکاب
ہموارہ نادم و مستغفر می باید بود و دریچہ از برائے دخول محرمات دانستہ ہمیشہ بحق سبحانہ
ملتجی و متضرع باید شد این ندامت و استغفار و التجاء و تضرع محتمل کہ کار آن اجتناب
بکند کہ بفضول مباحات تعلق داشت و از آفت آن مصئون و محفوظ دارد عزیزی می فرماید
انکسار العاصین احب الی من صولۃ المطیعین و اجتناب از محرمات نیز بر دو قسم
است قسمی است کہ بحقوق اللہ سبحانہ تعلق دارد و قسمی است کہ بحقوق عباد متعلق است
و رعایت قسم ثانی اہم تر است حق سبحانہ و تعالی غنی مطلق است و ارحم الراحمین و عباد فقرا
و محتاج اند و بالذات بخیل و لئیم اند قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم
من کانت لہ مظلمۃ لاخیہ من عرضہ او شیء فلیتحللہ منہ الیوم قبل ان لا یکون دینار
ولا درہم ان کان لہ عمل صالح اخذ بقدر مظلمتہ وان لم یکن لہ حسنات اخذ
من سیئات صاحبہ فحمل علیہ وقال ایضا صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم
اتدرون ما المفلس قالوا المفلس فینا من لا درہم لہ ولا متاع فقال صلی اللہ
تعالی علیہ و آلہ وسلم ان المفلس من امتی من یاتی یوم القیامۃ بصلوۃ و صیام و زکوۃ
ویاتی قد شتم ہذا و قذف ہذا و اکل مال ہذا و سفک دم ہذا و ضرب ہذا فیعطی ہذا من حسناتہ
وہذا من حسناتہ فان فنیت حسناتہ قبل ان یقضی ما علیہ اخذ من خطایاہم فطرحت علیہ
ثم طرح فی النار صدق رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم

ثانیاً اظہارِ محمدت وشکر گزاریِ ایشان می نماید که در بلدهٔ معظمهٔ لاهور بوجودِ ایشان بسیاری از احکامِ شرعیّه درین طورِ زمانه رواجے پیدا کرده است وتقویتِ دین وترویجِ ملّت دران بقعه حاصل گشته است وآن بلده نزدِ فقیر همچو قطبِ ارشاد است نسبت به سائر بلادِ هندوستان خیر وبرکتِ آن بلده بجمیع بلادِ هندوستان ساریست اگر آنجا دین را ترویج است وهمه جا بخوبے از رواج متحقق است حق سبحانه وتعالیٰ مؤیّد وناصرِ ایشان باد قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ لَا يَزَالُ طَائِفَةٌ مِّنْ اُمَّتِيْ ظَاهِرِيْنَ عَلَى الْحَقِّ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ حَتّٰى يَاْتِيَ اَمْرُ اللّٰهِ وَهُمْ عَلٰى ذٰلِكَ چون ایشان را رشتهٔ ارتباطِ حُبّی بحضرتِ معرفت پناهی قبله گاهی خواجهٔ ما محکم بود بنابران بتسویدِ چند کلمه محرّکِ آن نسبتِ حُبّی گشت زیاده برین اطناب است حاملِ رقیمهٔ دعا از مردمِ نیک وصُلحا است وآدمی زاده است حاجتی بجنابِ ایشان آورده است امیدست که توجهِ شریف دربارهٔ ادّعی داشته روائیِ حاجتِ او خواهند فرمود دولتِ حقیقی وسعادتِ سرمدی محصّل باد بحرمةِ النَّبِيِّ وَاٰلِهِ الْاَمْجَادِ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلَوٰتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ بسیادت مآبی میر سید جمال الدین دعواتِ غریبانه تبلیغ فرمایند

مکتوبِ هفتاد وهفتم

بجباری خان صدور یافته در بیانِ آنکه عبادتِ خدائے تعالیٰ بیچون وبیچگون کے میسّر شود وبمایناسبِ ذٰلِكَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰى عِبَادِهِ الَّذِيْنَ اصْطَفٰى بعد از حمد خدائے هرچه پرستند هیچ نیست بے دولت است آنکه به هیچ اختیار کرده عبادتِ خدائے بیچون وبیچگون جلّ سلطانه وقتے میسّر شود که از رقیتِ تمام ماسوای آزاد شده قبله

توجه جز ذاتِ احدیت ہیچ نماند و مصداقِ این توجه استوای انعام و ایلام اوست تعالیٰ بلکه
در ابتداء حصولِ این مقام ایلام مرغوب تر می آید از انعام اگرچه در آخر کار بر تفویض می
کشد و ہرچه میرسد اولیٰ و انسب میداند عبادتے که برغبت و رہبت تعلق دارد فی الحقیقت
آن عبادت عبادتِ خود است مقصود از آن نجات و سرورِ خویش است تا تو در بند
خویشتن باشی ؛ عشق گوئی دروغ زن باشی ؛ حصولِ این دولت وابسته بفناءِ مطلق
است و این توجه نتیجهٔ محبتِ ذاتیه است و مقدمهٔ ظهورِ ولایتِ خاصهٔ محمدیه علیٰ صاحبہا
الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ حصولِ این نعمتِ عظمیٰ موقوفست بر کمالِ اتباعِ شریعتِ او
علیه من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها چه شریعتِ ہر نبی علیہم الصلوات والتسلیمات
که از راهِ نبوت بروے عطا فرموده اند مناسبِ ولایتِ اوست چه در ولایت رو بحق است
سبحانه بالکلیه و چون به نبوت فرود می آیند ہمان نور فرود می آید و ہمان کمال را با توجه خلق
جمع می کنند و سببِ حصولِ کمالاتِ مقامِ نبوت ہم ہمان نور است و لہذا گفته اند
ولایتِ نبی افضل است از نبوتِ او پس لاجرم شریعتِ ہر پیغمبر مناسبِ ولایتِ او باشد
و اتباعِ آن شریعت مستلزمِ وصول است بآن ولایت و اگر سوال کنند که بعضی متابعانِ
شریعتِ آن سرور را علیه الصلوٰۃ والسلام از ولایتِ آن سرور نصیبی نیست بلکه بر قدمِ انبیاءِ دیگر اند
و از ولایتِ ایشان نصیبی دارند جواب گویم که شریعتِ پیغمبرِ ما علیه الصلوٰۃ والسلام جامعِ جمیعِ
شرائع است و کتابیکه بروے منزل شده است شاملِ تمامِ کتبِ سماوی است پس اتباعِ
این شریعت گویا اتباعِ جمیعِ شرائع است پس باندازهٔ استعدادِ خود مناسبتی به نبی از انبیا
دارد که ولایتِ او را اخذ میکند و لا تعذر فیه بلکه گویم که ولایتِ او علیه الصلوٰۃ والسلام
حاوی ولایت ہائے جمیعِ انبیا است علیہم الصلوات والتسلیمات پس وصول بآن ولایتہا

وصول بجزویت از اجزاء این ولایت خاصہ وسبب عدم الوصول الی تلک الولایۃ القصور فی کمال متابعۃ علیہ الصلوۃ والسلام وللقصور درجات فلا جرم حصل التفاوت فی درجات الولایۃ ولو تیسر کمال الاتباع لامکن الوصول الی تلک الولایۃ اعتراض وقتی واردمی شود کہ متابعان شرائع انبیاء دیگر راولایت خاصہ محمدی علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات والتحیات حاصل باشد ولیس فلیس الحمد للہ الذی انعم علینا وھدانا الی الصراط المستقیم والدین القویم صراط مستقیم عبارت ازین طریق متین وشریعت مبین است انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم دلیل اینمعنی است رزقنا اللہ سبحانہ وایاکم کمال اتباع شریعتہ علیہ الصلوۃ والسلام بحرمۃ مکمل اتباعہ ومعظم اولیائہ رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین ایبن حامل رقیمہ وعامترددان حدود بود چند کلمہ محرک سلسلہ محبت گشت والسلام علیکم ورحمۃ اللہ سبحانہ لدیکم

مکتوب ہفتاد و ہشتم ۷۸

نیز بجبار خان صدور یافتہ دربیان معنی سفر در وطن وسیر آفاقی وانفسی ودربیان آنکہ حصول این دولت وابستہ باتباع صاحب شریعت است علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام حق سبحانہ وتعالی برجادۂ شریعت حقہ علی مصدرھا الصلوۃ والسلام والتحیۃ استقامت ارزانی فرماید چندروز است کہ از سفر دہلی وآگرہ مراجعت واقع شدہ است وبوطن مالوف آرامی حاصل گشتہ حب الوطن من الایمان نقد وقت است بعد از وصول بوطن اگر سفر است در وطن است سفر در وطن از اصول مقررۂ اکابر خانوادۂ علیہ نقشبندیہ است قدس اللہ تعالی اسرارھم چاشنی این سفر درین طریق ابتداء میسر می گردد بطریق اندراج النہایۃ

فی البدایة حاصل می شود جمعی را ازین طائفه اگر خواهند مجذوب سالک گردانند و در سیر برده می اندازند بعد از تمام آن سیر آفاقی در سیر انفسی که سفر در وطن عبارت ازان است آرمیده میدهند مصرعه این کار دولت کنون تا کرا رسد مصرع هنیئاً لارباب النعیم نعیمها وصول باین نعمت عظمی وابسته باتباع سید اولین و آخرین است علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها تا تمام خود را در شریعت گم نسازد و بامتثال اوامر و انتها از نواهی متحلی نگردد بوی ازین دولت بمشام جان او نرسد با وجود مخالفت شریعت اگرچه برابر سر موی باشد اگر بالفرض احوال و مواجید دست دهد داخل استدراج است آخر او را رسوا خواهند ساخت خلاصی بے اتباع محبوب رب العالمین علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها ممکن نیست حیوة چند روزه را در مرضیات حق سبحانه باید صرف نمود چه زندگانی است و کدام عیش است که مولائی اینکس از کردار او ناراضی باشد حق سبحانه و تعالی بر احوال جزئی و کلی او مطلع است و حاضر و ناظر شرم باید کرد و بالفرض اگر دانند که شخصی از عیوب و افعال ناپسندیدهٔ ایشان اطلاع خواهد یافت در حضور او امر ناشایسته بوقوع نمی آید و نمی خواهند که او مطلع بر عیوب ایشان گردد چه بلا شد با وجود علم حضور حق سبحانه هیچ باک نمیکنند این چه اسلام است حق سبحانه را برابر آن شخص اعتبار نمی نهند نعوذ بالله سبحانه من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا بحکم حدیث جددوا ایمانکم بقول لا اله الا الله در هر آن تجدید ایمان باین قول عظیم الشان مے باید کرد و توبه و انابت بحق سبحانه از جمیع افعال ناپسندیده باید نمود شاید که فرصت توبه تا وقت دیگر ندهند هلک المسوفون حدیث نبویست علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات یعنی هلاک گشتند سوف افعل گویندگان یعنی تاخیر کنندگان فرصت را غنیمت باید شمرد و در مراضی حق سبحانه صرف باید نمود توفیق توبه

از عنایاتِ حق سبحانہ است ہمیشہ از حق سبحانہ خواہان این معنی باشند و درویشانی که قدم راسخ در شریعت دارند و از عالم حقیقت نیک شناسا اند از ایشان ہمتے باید طلب نمود و مددی باید جست تا عنایتِ حق سبحانہ از دریچہ ایشان ظاہر شدہ تمام بجانب جناب قدسِ خود تعالی جذب نماید و مخالفت را در وی گنجایش نماند تا سر موئے راہ مخالفتِ شریعت کشادہ است محلِ خطر است تا تمام سُبل مخالفت را باید مسدود ساخت بلیت محال است سعدی که راہِ صفا * توان رفت جز در پے مصطفی * صلوات اللہ وسلامہ علیہ وعلی الہ اعتراض بر اہل اللہ خصوصاً که اسم پیری و مرشدی در میان باشد و راہ افادہ کشادہ شدہ باشد نباید کرد و از آن اسم فال باید انگاشت زیادہ برین اطناب است این چند حروف بواسطۂ ارتباطِ محبت و اخلاص تحریر آوردہ امیدانست که موجبِ ملال نشود ثانیاً مصدع میگردد که ملا محمد شاه حسن آدمی زادہ اند خواہان ملازمتِ ایشان اند امید است که داخلِ ملازمانِ خاصہ گردند اسمعیل نیز ہمین ارادہ بخدمت آمدہ است اگرچہ پیادہ است امیدوار است که فراخورِ حالتِ خود بہرہ یابد زیادہ تصدیع نداد والسلام والاکرام

مکتوب ہفتاد و نہم ۷۹

۸۰ نیز بجبار خان صدور یافتہ در بیانِ آنکہ این شریعتِ غرا جامعِ شرائعِ ما تقدم است و اتیان بمقتضای این شریعت اتیان است بمقتضای جمیعِ شرائع و ما یناسب ذلک اللہ تعالی بر جادۂ شریعتِ مصطفویہ علی صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ ثبات و استقامت ارزانی فرمودہ بالکلیۃ متوجہ جناب قدس خود گرداند چونکہ مقرر شدہ است که محمد رسول اللہ صلے اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم جامعِ جمیع کمالاتِ اسمائی و صفاتی است و مظہرِ جمیعِ ایشہا

بر سبیل اعتدال کتابی که بروی منزّل شده است خلاصهٔ جمیع کتب سماوی است که بر سائر انبیاء علی نبیّنا و علیهم الصلوات و التسلیمات منزّل شده اند و ایضاً شریعتی که آن سرور را عطا فرموده اند زبدهٔ جمیع شرائع ما تقدم است و اعمالیکه بمقتضای این شریعت حقه است منتخب از اعمال شرائع سابقه است بلکه از اعمال ملائکه نیز صلوات الله تعالی و سلامه علی نبیّنا و علیهم چه بعضی از ملائکه مامور برکوع اند و بعضی دیگر بسجود و بعضی بقیام و همچنین امم سابقه بعضی بنماز بامداد مامور بودند و بعضی دیگر بنماز ها ئے دیگر درین شریعت از اعمال امم سابقه و ملائکه مقربه خلاصه و زبدهٔ آن را انتخاب کرده مامور ساخته اند پس تصدیق باین شریعت و اتیان اعمال بمقتضائے آن فی الحقیقت تصدیق است بجمیع شرائع و اتیان است باعمال مقتضیات آن شرائع پس لاجرم مصدقان این شریعت خیر الامم باشند و همچنین تکذیب این شریعت و عدم اتیان بمقتضای آن تکذیب است مر جمیع شرائع ما تقدم را و عدم اتیان است بمقتضای آنها و همچنین است انکار از آن سرور علیه الصلوٰة و السلام انکار از جمیع کمالات اسمائی و صفاتی و تصدیق او تصدیق است بجمیع آنها پس ناچار منکر آن سرور و مکذب این شریعت بدترین امم باشد از ینجا است الاعراب اشد کفراً و نفاقاً ۔ محمد عربی کآبروی هر دو سرا است ۔ کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او ۔ الحمد لله ذی الانعام و المنة که حسن اعتقاد و کمال ایقان ایشان را نسبت باین شریعت و صاحب آن شریعت علیه الصلوٰة و السلام و التحیة باحسن وجوه مشهود شده بود و ندامت بر اوضاع نا ملائمه همواره دامنگیر شان بوده حق سبحانه و تعالی از دیاد آن عطا فرماید ثانیاً ملتمس آنکه حامل رقیمهٔ دعا میان شیخ مصطفی از نسل قاضی شریح اند و دین دیار از بزرگان الیشان بزرگ شده آمده اند وجوهِ معاش و وظائف بسیار داشتند مشار الیه از بی معاشی متوجه لشکر شده است و اکناد

لمحمد سلمه الله تعالی

وفرا بین همراه آورده امیدوار است که بتوسّل ایشان جمعیت پیدا کند زیاده مصدع نشد
مشار الیه را بصدور عظام بتهیجی سفارش فرمایند که کارگر شود و سبب جمعیت ارباب تفرقه گردد

وَالسَّلَامُ وَالْإِكْرَامُ

مکتوب هشتادوم

بمیرزا فتح الله حکیم صدور یافته در بیان آنکه فرقۂ ناجیه از هفتاد و سه فرقه فرقۂ اهلسنت وجماعت است و در نکوهش فرق مبتدعه وَمَا يُنَاسِبُ ذٰلِكَ حق سبحانه وتعالی بر جادۂ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت ارزانی فرماید مصرعه کار این است غیر این همه هیچ ✦ هر فرقه از هفتاد و سه گروه مدعی اتباع شریعت است وجازم نجات خود كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ نقد وقت ثانست اما دلیلے که پیغمبر صادق عَلَيْهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيمَاتِ أَكْمَلُهَا بر تمیز فرقۂ واحدۂ ناجیه از ان فرق متعدده فرموده است آنست اَلَّذِيْنَ هُمْ عَلٰى مَا أَنَا عَلَيْهِ وَأَصْحَابِيْ یعنی آن فرقۂ واحدۂ ناجیه آنانند که ایشان بر طریقے اند که من بر آن طریقم واصحاب من بران طریق اند ذکر اصحاب باوجود کفایت ذکر صاحب شریعت عليه الصلوة والتحية درین موطن برائے آن تواند بود که تا بدانند که طریق من همان طریق اصحاب است وطریق نجات منوط باتباع طریق ایشانست وبس چنانکه حق سبحانه فرموده مَنْ يُّطِعِ الرَّسُوْلَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّٰهَ پس اطاعت رسول عین اطاعت حق است سبحانه وخلاف اطاعت او صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم عین معصیت او تعالی وتقدس جماعۂ که اطاعت خدائی را جل سلطانه خلاف اطاعت رسول تصور کرده اند حق سبحانه از حال آنها خبر میدهد وحکم به کفر ایشان مینماید آنجا که می فرماید يُرِيْدُوْنَ أَنْ يُّفَرِّقُوْا بَيْنَ اللّٰهِ وَرُسُلِهٖ وَيَقُوْلُوْنَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَّنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَّيُرِيْدُوْنَ أَنْ يَّتَّخِذُوْا

بَیْنَ ذٰلِکَ سَبِیْلًا اُولٰئِکَ ھُمُ الْکٰفِرُوْنَ حَقًّا پس ورمانحن فیہ دعوی اتباع آنسرور
نمودن عَلَیْهِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ و بخلاف اتباع طریق اصحاب رِضْوَانُ اللّٰہِ تَعَالٰی عَلَیْھِمْ
اَجْمَعِیْنَ دعوی باطل است بلکہ آن اتباع فی الحقیقت عین معصیت رسول است عَلَیْهِ
الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ پس نجات را دران طریق مخالف چہ مجال یَحْسَبُوْنَ اَنَّھُمْ عَلٰی شَیْءٍ
اَلَا اِنَّھُمْ ھُمُ الْکٰذِبُوْنَ مطابق حال ایشانست و شک نیست فرقہ کہ ملتزم اتباع اصحاب
آنسرور اند عَلَیْهِ وَعَلَیْھِمُ الصَّلَوٰتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ اہل سنت وجماعت اند شَکَرَ اللّٰہُ تَعَالٰی سَعْیَھُمْ
فَھُمُ الْفِرْقَۃُ النَّاجِیَۃُ چہ طاعنان اصحاب پیغمبر عَلَیْهِ وَعَلَیْھِمُ الصَّلَوٰتُ وَالتَّحِیَّاتُ
خود از اتباع ایشان محروم اند کالشیعۃ والخوارج و معتزلہ خود مذہب محدث دارند و اصل
بن عطا رئیس ایشان از تلامذۂ امام حسن بصری است کہ با اثبات واسطہ میان ایمان
و کفر از امام جدا شدہ و امام در شان او فرمودہ اِعْتَزَلَ عَنَّا علی ہذا القیاس سائر الفرق الباقیۃ
و طعن کردن در اصحاب فی الحقیقۃ طعن کردن ست بہ پیغمبر خدا جل شانہ مَا اٰمَنَ بِرَسُوْلِ اللّٰہِ
مَنْ لَّمْ یُوَقِّرْ اَصْحَابَهٗ چہ خبث ایشان منجر بخبث صاحب ایشان میشود نعوذ باللہ سبحانہ
مِنْ ھٰذَا الْاِعْتِقَادِ السُّوْءِ و ایضا شرائع کہ از راہ قرآن و احادیث بما رسیدہ است
بتوسط نقل ایشانست ہرگاہ ایشان مطعون باشند نقل ایشان نیز مطعون خواہد بود
و این نقل مخصوص ببعض دون بعض نیست بَلْ کُلُّھُمْ فِی الْعَدَالَۃِ وَالصِّدْقِ وَالتَّبْلِیْغِ
سَوَاءٌ پس طعن ایشان اَیَّ وَاحِدٍ کَانَ مِنْھُمْ مستلزم طعن در دین است وَالْعِیَاذُ
بِاللّٰہِ سُبْحَانَهٗ مِنْهُ و اگر طاعنان بگویند کہ ما ہم متابعت اصحاب میکنیم لازم نیست کہ جمیع
اصحاب را تابع باشیم بلکہ ممکن نیست متابعت جمیع لِتَنَاقُضِ اٰرَائِھِمْ وَاخْتِلَافِ
مَذَاھِبِھِمْ جواب گوئیم متابعت بعضی وقتی سودمند افتد کہ انکار از بعض دیگر بآن منضم نشود

وبرتقدیرِ انکار از بعض متابعتِ بعض دیگر متحقق نمیشود زیرا که حضرت امیر مثلاً توقیر و تعظیم خلفاءِ ثلثہ رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین کرده اند و ثنایانِ اقتدا بایشان را دانستہ بایشان بیعت نموده اند پس باوجود انکارِ خلفاءِ ثلثہ ادعاے متابعتِ حضرت امیر مومن محض افترا است بلکہ آن انکار فی الحقیقت انکارِ حضرتِ امیر است و رد دست صریح مر اقوال و افعالِ ایشان او احتمالِ تقیہ را در مادهٔ اسد اللہ راه دادن نیز از سخافتِ عقل است عقلِ صحیح ہرگز تجویز نمے کند کہ اسد اللہ باوجودِ کمالِ معرفت و شجاعت بغضِ خلفاءِ ثلثہ را در باطن دارند و اظہارِ خلاف آن نمایند و صحبتِ نفاق بایشان دارند از ادناے اہل اسلام این قسم نفاق متصور نیست شناعتِ این فعل را باید دریافت کہ بحضرتِ امیر چہ قسم زبونی و چہ نوع خداع و نفاق منتسب می شود و اگر بطریقِ فرضِ محال تقیہ در مادهٔ اسد اللہ مجوز باشد تعظیم و توقیری کہ حضرتِ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خلفاءِ ثلاثہ را میکردند و از ابتدا تا انتہا ایشان را بزرگ داشتہ اند چہ جواب خواہند گفت آنجا تقیہ گنجایش ندارد و تبلیغِ حق بر پیغمبر واجب مر تقیہ را آنجا راه دادن بزندقہ می کشد قال اللہ تعالیٰ یاایہا الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالتہ واللہ یعصمک من الناس کفار میگفتند کہ محمد از وحی آنچہ موافقِ اوست اظہار میکند و آنچہ مخالفِ اوست اظہار نمی کند و می پوشد و مقرر است کہ نبی را بر خطا مقرر داشتن جائز نیست والا خللے در شریعتِ او پیدا می شود پس چون خلافِ تعظیم و توقیرِ خلفاءِ ثلثہ از آنحضرت بظہور نیامد معلوم شد کہ تعظیم ایشان از خطا مصون بود و از زوال محفوظ بر سر اصلِ سخن رویم و جوابِ اعتراضِ ایشان را منقح تر گوئیم کہ متابعتِ جمیع اصحاب در اصولِ دین لازم است و ہرگز در اصول اختلافے ندارند اگر اختلاف است در فروع است و شخصی کہ طاعنِ بعض است از متابعتِ جمیع محروم است ہرچند

کلمهٔ ایشان متفق است اما شوی انکارِ اکابر دین در اختلاف می اندازد و از اتفاق می برآرد بلکه انکارِ قایل با انکارِ مقول او می رساند و ایضاً مبلغان شریعت جمیع اصحاب اند که لِاَنَّ الصَّحَابَةَ کُلَّهُمْ عُدُوْلٌ از هر یکی چیزی از شریعت بما رسیده است و همچنین قرآن را از هر واحدی آیةً فَـآیَةً گرفته جمع ساخته اند پس انکار از بعض اکابر است از مبلغ او پس اثبات جمیع شریعت درباده منکر متحقق نگشت فکیف النجاة والفلاح قال الله تعالی اَفَتُؤْمِنُوْنَ بِبَعْضِ الْکِتَابِ وَتَکْفُرُوْنَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَآءُ مَنْ یَّفْعَلُ ذٰلِکَ مِنْکُمْ اِلَّا خِزْیٌ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَیَوْمَ الْقِیٰمَةِ یُرَدُّوْنَ اِلٰی اَشَدِّ الْعَذَابِ با آنکه گوییم که قرآن جمع حضرت عثمان است بلکه جامع فی الحقیقة حضرت صدیق و حضرت فاروق اند جمع حضرت امیر سوای این قرآن است پس باید اندیشید که انکارِ این اکابر فی الحقیقت با انکار قرآن میکشد عیاذاً بالله سبحانه شخصی از مجتهدِ اهلِ تشیع سوال کرد که قرآن جمع حضرت عثمان است در حق این قرآن چه اعتقاد دارید گفت در انکارِ او مصلحت نمی بینم که از انکار او دین تمام برهم میشود و نیز عاقل هرگز تجویز نمی کند که اصحابِ آن سرور علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات در روز رحلت آن حضرت بر امر باطل اجتماع نمایند و مقرر است که در روز رحلت آن حضرت سی و سه هزار اصحاب آن سرور حاضر بودند و بطوع و رغبت بحضرت صدیق بیعت کردند این همه اصحاب پیغمبر را بر ضلالت جمع شدن از جملهٔ محالات است و حال آنکه آنحضرت علیه الصلوة والتحیة فرموده لَا تَجْتَمِعُ اُمَّتِیْ عَلَی الضَّلَالَةِ و توقفی که در ابتدا از حضرت امیر واقع شده است بواسطهٔ آن بود که در آن شوره حضرت امیر را نه طلبیده بودند چنانکه حضرت امیر فرموده اند مَا غَضِبْنَا اِلَّا لِاَنَّا اُخِّرْنَا عَنِ الْمَشْوَرَةِ وَاِنَّا لَنَعْلَمُ اَنَّ اَبَا بَکْرٍ خَیْرُنَا الخ و نا طلبیدن ایشان مبنی بر مصلحت خواهد بود کالتسلیة لِاَهْلِ الْبَیْتِ بِوُجُوْدِ الْاَمِیْرِ عِنْدَهُمْ فِی الصَّدْمَةِ الْاُوْلٰی مِنَ الْمُصِیْبَةِ اَوْ نَحْوِ ذٰلِکَ و اختلافاتی که در میان

اصحابِ پیغمبر علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات واقع شده نه از هوائی نفسانی بود چه نفوسِ شریفهٔ ایشان تزکیه یافته بودند و از امّارگی باطمینان رسیده هوای ایشان تابعِ شریعت شده بود بلکه آن اختلاف مبنی بر اجتهاد بود و اعلائے حق پس مخطی ایشان نیز درجه واحده دارد عند الله و مصیب را خود دو درجه است پس زبان را از جفائی ایشان باز باید داشت و همه را بنیکی یاد باید کرد قال الشافعی رحمة الله سبحانه تلک دماء طهّر الله عنها ایدینا فلنطهّر عنها السنتنا و نیز شافعی فرموده است اضطرّ الناس بعد رسول الله صلّی الله تعالیٰ علیه وآله وسلّم فلم یجدوا تحت ادیم السّماء خیرًا من ابی بکر فولّوه رقابهم این قول تصریح است بنفی تقیه و رضاءِ حضرتِ امیر به بیعتِ حضرتِ صدّیق بقیة المقصود آنکه میان سیدن ولد میان شیخ ابو الخیر از مردمِ بزرگ زاده است در ملازمتِ شما بسفر دکن هم رفته بود امیدوار عنایت والتفات است و نیز مولانا محمد عارف طالب علم و بزرگ زاده است پدر او مردِ ملا بود تقریب مددِ معاش آمده توجه را امیدوار است والسّلام والاکرام

مکتوب هشتاد و دوم

بلالا بیگ صدور یافته در تحریض بر ترویج اسلام و بیانِ ضُعف و زبونی اسلام و مسلمانان و تذلیلِ کفار نگونسار زادنا الله سبحانه وایاکم حمیّة الاسلام غربت اسلام نزدیک بیک قرن است بر نهجے قرار یافته است که اهلِ کفر بمجرّد اجرائی احکامِ کفر بر ملا در بلاد اسلام راضی نمی شوند میخواهند که احکامِ اسلامیه بالکلیه زائل گردند و اثرے از مسلمانان و مسلمانی پیدا نشود و کار را تا بآن سرحد رسانیده اند که اگر مسلمانی از شعارِ اسلام اظهار نماید بقتل میرسد ذبحِ بقره در هندوستان از اعظمِ شعارِ اسلام است کفار بجزیه دادن شاید راضی شوند اما بذبحِ بقره هرگز

راضی نخواهد شد در ابتدای پادشاهت اگر مسلمانی رواج یافت و مسلمانان اعتبار پیدا کردند فبها
واگر عیاذاً باللہ سبحانہ در توقف افتاد کار بر مسلمانان بسیار مشکل خواهد شد اَلْغِیَاثُ اَلْغِیَاثُ
ثُمَّ اَلْغِیَاثُ اَلْغِیَاثُ تا کدام صاحب دولت باین سعادت مستسعد گردد و کدام شاهباز
باین دولت دست برد نماید ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰہِ یُؤْتِیْہِ مَنْ یَّشَآءُ وَاللّٰہُ ذُوالْفَضْلِ الْعَظِیْمِ
ثَبَّتَنَا اللّٰہُ سُبْحَانَہٗ وَاِیَّاکُمْ عَلٰی مُتَابَعَۃِ سَیِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ عَلَیْہِ وَعَلَیْہِمْ وَعَلٰی اٰلِہٖ مِنَ
الصَّلَوَاتِ اَفْضَلُہَا وَمِنَ التَّسْلِیْمَاتِ اَکْمَلُہَا وَالسَّلَامُ

مکتوب ۸۲ هشتاد و دوم

بسکندر خان لودی صدور یافته در بیان آنکه سلامتی قلب بی نسیان ماسوای حق جل و علا
صورت نه بندد و این نسیان معبر بفنا است حق سبحانه و تعالی همواره با خود دارد و بغیر خود نگزارد
بحرمۃ سَیِّدِ الْبَشَرِ الْمُطَهَّرِ عَنْ زَیْغِ الْبَصَرِ عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلَوٰتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ آنچه بر ما و شما
لازم است سلامتی قلب است از ما دون حق سبحانه و این سلامتی وقتی میسر گردد که غیر حق را هیچ
بر دل عبوری نماند و عدم عبور غیر وابسته بنسیان ماسوا است که معبر بفنا است نزد این طائفه علیه
بالفرض اگر غیر را بتکلف در دل گزرانند هرگز نه گذرد و تا کار باین مرتبه نرسد سلامتی محال است امروز
این نسبت عنقای قاف است بلکه اگر گفته شود باور نکنند ؎ هَنِیْئًا لِاَرْبَابِ النَّعِیْمِ نَعِیْمُہَا
وَلِلْعَاشِقِ الْمِسْکِیْنِ مَا یَتَجَرَّعُ ؛ زیاده برین چه نوشته آید وَالسَّلَامُ اَوَّلًا وَّاٰخِرًا

مکتوب ۸۳ هشتاد و سیوم

به بهادر خان صدور یافته در تحریض بر جمع کردن جمعیت ظاهر و باطن را بشریعت و حقیقت

حق سبحانه وتعالی از تعلّقاتِ شتّی نجاتی ارزانی فرموده بکلّیة گرفتارِ جنابِ قدسِ خود گرداناد
بحرمة سیّدِ المرسلین علیه وعلی آلهٖ وعلیهم من الصّلوات افضلها ومن التّسلیمات اکملها

بیت هرچه جز عشقِ خدائی احسن است ٭ گر شکر خوردن بود جان کندن است ٭

ظاهر را بظاهرِ شریعتِ غرّا آراستن وباطن را همواره با حق جلّ وعلا داشتن کارِ عظیم است تاکدام
صاحبِ دولت را باین دو نعمتِ عظمیٰ مشرف سازند امروز جمعِ این دو نسبت بلکه استقامت بر ظاهر
شریعت تنها نیز بسیار عزیز الوجود است اَعَزُّ مِنَ الْکِبْرِیْتِ الْاَحْمَرِ حق سبحانه وتعالیٰ
از کمالِ کرمِ خود استقامت بر متابعتِ سیّدِ الْاَوَّلِیْنَ وَالْاٰخِرِیْنَ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا کرامت فرماید

مکتوب هشتاد و چهارم
علیه وعلی آله الصّلوات والتّسلیمات

به سیّد احمد قادری صدور یافته در بیانِ آنکه شریعت وحقیقت عینِ یکدیگراند وعلامتِ
وصول بحق الیقین مطابقهٔ علوم ومعارفِ آن مقام است بعلوم ومعارفِ شرعیه وَمَا یُنَاسِبُ
ذٰلِکَ حق سبحانه وتعالیٰ بر جادهٔ شریعت استقامت ارزانی داشته بهمگی همت متوجهِ جنابِ
قدسِ خود گردانیده ما را تمام از ما بستاند وبکلّیت اعراض از ما دونِ خود میسّر گرداند بحرمةِ
سیّدِ البشر المقدّس عن زیغِ البصر علیه من الصّلوات افضلها ومن التّسلیمات اکملها
وعلی آله واصحابه اجمعین آمین **مصرعه** از هرچه میرود سخن دوست خوشتر است
هرچند هرچه گفته می‌شود از دوست نه سخنِ اوست لیکن چون آن سخن را نحوی از مناسبت با
جنابِ او تعالیٰ وتقدّس ثابت است آن معنی مناسب را مغتنم شمرده در آن باب جرأت و
زبان درازی می‌نماید المقصود شریعت وحقیقت عینِ یکدیگراند ودر حقیقت از یک دیگر جدا
نیستند فرق اجمال وتفصیل است استدلال وکشف است غیبت وشهادت است تعمّل وعدمِ

تعمّل است احکام و علومیکه بموجب شریعت غرا مبیّن و معلوم شده اند بعد از تحقق بحقیقت
حق الیقین همین احکام و علوم بعینها به تفصیل منکشف میگردند و از غیبت بشهادت
می آیند و تجشم کسب و تحمّل عمل از میان برمیخیزد و علامتِ وصول بحقیقت حق الیقین
مطابقتِ علوم و معارفِ آن مقام است بعلوم و معارفِ شرعیه و تا سرِ موئی مخالفت است
دلیل است بر عدمِ وصول بحقیقت الحقائق و هر خلافیکه بشریعت در علم و عمل از هر که واقع شده
است از مشائخ طریقت مبنی بر سکرِ وقت است و سکرِ وقت نمی باشد الا در اثنای راه منتهیانِ
نهایت النهایه را همه صحو است وقت مغلوبِ ایشانست حال و مقام تابعِ کمال شان بیت
صوفی ابن الوقت آمد در مثال ٭ لیک صافی فارغ است از وقت و حال ٭ پس متحقق شد که
خلافِ شریعت علامتِ عدمِ وصول است بحقیقت کار و در عبارت بعضی از مشائخ واقع است
که شریعت پوست حقیقت است و حقیقت مغز شریعت این عبارت هر چند از بی استقامتی متکلم
این کلام خبر میدهد لیکن تواند بود که مرادش آن باشد که مجمل نسبت به مفصّل حکم پوست دارد و نسبت
بمغز و استدلال در جنب کشف در رنگ قشر است نسبت به لُب اما اکابر مستقیم الاحوال اتیانِ
امثالِ این عباراتِ موهمه را تجویز نمی نمایند و فرق جز به اجمال و تفصیل و استدلال و کشف مذکور
نمی سازند سائلی از حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالیٰ سرّه الاقدس سوال کرد که مقصود از
سیر و سلوک چیست فرمودند تا معرفتِ اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود رزقنا الله
سبحانه الثبات والاستقامة علی الشریعة علماً و عملاً و صلوات الله تعالیٰ و سلامه
علی صاحبها بقیة التصدیع آنکه حاملِ رقیمه دعا میان شیخ مصطفےٰ شریحی از نسل قاضی شریح
اند پدران ایشان بزرگ بودند وظائف و وجوهِ مددِ معاش بسیار داشتند مشار الیه از فقدان
اسبابِ معاش مضطر است اسناد و فرامین همراه گرفته متوجه لشکر شده است التفات نموده

ف فقدان بالضم و بالکسر گم شدن و گم کردن ۱۲

برنہجے توجہ فرمایند کہ سببِ حصولِ جمعیت شود و از اضطراب تفرقہ نجات یابد زیادہ مصدع نشد

مکتوب ہشتاد و پنجم ۸۵

بمیرزا فتح اللہ حکیم صدور یافتہ در ترغیب بر اتیانِ اعمالِ صالحہ خصوصاً ادای صلوات بجماعات و ما یناسب ذٰلِکَ وَفَّقَکُمُ اللّٰہُ سُبْحَانَہٗ لِمَرْضِیَّاتِہٖ آدمی را ہمچنانکہ از درستی اعتقادات چارہ نیست از اتیانِ اعمالِ صالحہ نیز چارہ نیست و جامع ترین عبادات و مقرب ترین طاعات ادای صلوٰۃ است قَالَ عَلَیْہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ اَلصَّلٰوۃُ عِمَادُ الدِّیْنِ فَمَنْ اَقَامَھَا فَقَدْ اَقَامَ الدِّیْنَ وَمَنْ تَرَکَھَا فَقَدْ ھَدَمَ الدِّیْنَ و کسی را کہ بر مواظبتِ ادائے صلوٰۃ موفق سازند از فحشا و منکر باز دارند کریمۂ اِنَّ الصَّلٰوۃَ تَنْھٰی عَنِ الْفَحْشَآءِ وَالْمُنْکَرِ مؤید این سخن است و صلوٰتے کہ نہ چنین است صورتِ صلوٰۃ است حقیقت ندارد و لیکن تا زمانِ حصولِ حقیقت صورت را از دست نمی باید داد و مَا لَا یُدْرَکُ کُلُّہٗ لَا یُتْرَکُ کُلُّہٗ اکرم الاکرمین اگر صورت را بحقیقت اعتبار نماید مستبعد نیست فعلیکم بمواظبۃِ اداءِ الصَّلَوَاتِ مَعَ الْجَمَاعَاتِ مَعَ الْخُشُوْعِ وَالْخُضُوْعِ فَاِنَّھَا سَبَبُ النَّجَاتِ وَالْفَلَاحِ قَالَ اللّٰہُ سُبْحَانَہٗ وَتَعَالٰی قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُوْنَ الَّذِیْنَ ھُمْ فِیْ صَلَاتِھِمْ خٰشِعُوْنَ کار آنست کہ با وجودِ مخاطرہ کردہ شود سپاہیان در وقتِ غلبۂ غنیم اگر اندک ترددی کنند اعتبار بسیار پیدا مے کنند صلاحِ جوانان بآن سبب اعتبار دارد کہ با وجودِ غلبۂ شہوتِ نفسانی خود را بصلاح آوردہ اند اصحابِ کہف این ہمہ بزرگی بواسطۂ یک ہجرت از مخالفِ دین یافتند در حدیثِ نبوی علیہ الصلوٰۃ والسلام وارد است عِبَادَۃٌ فِی الْھَرْجِ کَھِجْرَۃٍ اِلَیَّ پس منافی فی الحقیقت ہمین باعث است زیادہ ازین چہ نوشتہ آید فرزندی شیخ بہاءالدین را صحبتِ فقرا مرغوب نمی افتد و باہلِ غنا و تنعم مائل و منجذب است نمی داند کہ صحبتِ ایشان سمِ قاتل است

ولقد جرت شان ظلمت افزا است الحذر الحذر ثم الحذر الحذر و در حدیث صحیح وارد است علی مصدرها الصلوة والسلام من تواضع لغني لغناه ذهب ثلثا دينه فويل لمن تواضع لغناهم والله سبحانه الموفق

مکتوب هشتاد و ششم ٨٦

بیکی از حکام پرگنه جرک صدور یافته در بیان سلامتی قلب از ما دون حق سبحانه

حق سبحانه وتعالی بر حد اعتدال و مرکز عدالت استقامت کرامت فرماید بحرمة سید المرسلین علیه وعلی آله وعلیهم من الصلوات أفضلها ومن التحيات والتسليمات أكملها آنچه بر ما و شما است سلامتی قلب است از گرفتاری ما دون حق سبحانه و این سلامتی بر تقدیری است که غیر او را سبحانه بر دل خطورے نماند اگر فرضاً تا هزار سال حیات وفا کند غیر بر دل نگذرد بواسطهٔ نسیانی که دل را از ماسوی حاصل شده است مصرعه کار اینست وغیر این همه هیچ * در وقت ملاقات از روی کرم گفته بودند که در مهمی و کارے اگر رجوع افتد بافواهی نوشت بناءً علی ذلک مصدع گشت که شیخ عبد الله صوفی از نیکان ست بواسطهٔ بعضی حوائج قرضدار گشته است امید است که مددے در تخلیص ذمهٔ او خواهند فرمود والسلام

مکتوب هشتاد و هفتم ٨٧

به پهلوان محمود صدور یافته در بیان آنکه چه سعادت است که دوستان خدا جل وعلا کسے را قبول فرمایند

سلمکم الله تعالى وثبتكم على جادة الشريعة على صاحبها الصلوة والسلام والتحية تحسین بشارت خاندان ایشان رافد و هم میان شیخ مزمل است برکات صحبت ایشان را چه شرح دهم چه سعادت که دوستان خدا جل وعلا کسی را قبول

نماید چه جای آنکه بمحبت و قربت ممتاز سازند هُمْ قَوْمٌ لَا یَشْقَی جَلِیْسُهُمْ بالجمله صحبت ایشانرا
غنیمت شمرند و آداب صحبت را مرعی دارند تا موثر افتد زیاده چه نویسد وَالسَّلَامُ اَوَّلًا وَاٰخِرًا

مکتوب هشتاد و هشتم

نیز به پهلوان محمود صدور یافته در بیان آنکه چه نعمتی است که کسی با ایمان و صلاح موی سیاه
خود را سفید کرده باشد و در جوانی خوف غالب باید و در پیری رجا حق سبحانه و تعالی همواره با تو
دارد چه نعمتی است که کسے با ایمان و صلاح موئے سیاه خود را سفید سازد و در حدیث نبویست
علیه وعلی آله الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ مَنْ شَابَ شَیْبَةً فِی الْاِسْلَامِ غُفِرَ لَهٗ جانب امید را ترجیح دهند
وظن مغفرت را غالب سازند که در جوانی خوف بیشتر در کار است و در پیری رجا غالب میباید

مکتوب هشتاد و نهم

وَالسَّلَامُ اَوَّلًا وَاٰخِرًا

به میرزا علیجان صدور یافته در عزا پرسی حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت علی صاحبها
الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِیَّةُ استقامت ارزانی فرماید آدمی را بحکم کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ
از مرگ چاره نیست طُوْبٰی لِمَنْ طَالَ عُمْرُهٗ وَکَثُرَ عَمَلُهٗ همین موت است که مشتاقانرا
بآن تسلی مے دهند و وسیلهٔ وصول دوست بدوست میسازند مَنْ کَانَ یَرْجُوْا لِقَاءَ اللّٰهِ فَاِنَّ اَجَلَ
اللّٰهِ لَاٰتٍ آری حال این ماندگان و گرفتاران بدولت حضور مطلب رسیدگان و آزادگان
خراب و ابتر است ولی نعمت مرحومهٔ شما درین آوان بسے مغتنم بودند الحال بر شمایان لازم
است که مکافات احسان باحسان بکنید و بدعا و صدقه ساعت فساعت مدد نمائید فَاِنَّ
الْمَیِّتَ کَالْغَرِیْقِ یَنْتَظِرُ دَعْوَةً تَلْحَقُهٗ مِنْ اَبٍ اَوْ اُمٍّ اَوْ اَخٍ اَوْ صَدِیْقٍ و نیز می باید که از

مرگ ایشان بمرگ خود عبرت بگیرید و بتمام خود را بمرضی حق سپرید و حیات دنیا را غیر از متاع غرور نشمارید اگر تمتعات دنیوی را اندک اعتبارے بود برابر سر موئے بر کفار بد کردار تجویز نمی فرمودند رزقنا اللّٰہ سبحانہ و ایاکم الاعراض عن ماسوی اللّٰہ سبحانہ والاقبال الی جناب قدسہ بحرمۃ سید المرسلین علیہ و علی آلہ علیہم من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات اکملہا والسلام والاکرام

مکتوب (۹۰) نودم

بخواجہ قاسم صدور یافتہ در ترغیب بر آنکہ بکلیت متوجہ حق سبحانہ باید بود امروز حصول این دولت وابستہ بتوجہ و اخلاص باین طبقہ علیہ نقشبندیہ است قدس اللّٰہ تعالیٰ اسرارہم

حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ دنیائے دنیہ را از نظر ہمت ایشان خوار و بی اعتبار گردانیدہ حسن و جمال آخرت را در مرآۃ باطن متجلی و متزین گرداناد بحرمۃ سید البشر المطہر عن زیغ البصر علیہ و علی آلہ من الصلوات افضلہا و من التسلیمات اکملہا التفات نامہ گرامی معہدایا محترمہ وصول یافت کرم نمودند جزاکم اللّٰہ سبحانہ خیر الجزاء نصیحتے کہ بمحبان و مخلصان کردہ میشود ہمہ آنست کہ بکلیت اقبال بجناب قدس خداوندی عز شانہ میسر گردد و اعراض از ماسوای او تعالیٰ حاصل آید مصرعہ کار اینست و غیر این ہمہ ہیچ امروز حصول این دولت عظمی وابستہ بتوجہ و اخلاص باین طبقہ علیہ نقشبندیہ است بریاضات شاقہ و مجاہدات شدیدہ آن میسر نگردد کہ بیک صحبت ایشان حصول یابد چہ در طریق این بزرگواران اندراج نہایت در بدایت است و در اول صحبت آن می بخشند کہ منتہیان را در نہایت بدست می افتد طریق این بزرگواران طریق اصحاب کرام است کہ ایشان را در اول صحبت خیر البشر علیہ و علیہم الصلوات

والتسلیمات آن کمالات میسر میشد که اولیاء امت را در نهایت شاید میسر شود واین بطریق اندراج نهایت در بدایت است نعلیکم بمحبت هؤلاء الاکابر فانها ملاك الامر والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة والسلام

مکتوب (۹۱) نود و یکم

بشیخ کبیر صدور یافته در بیان آنکه تصحیح عقائد واتیان اعمال صالحه هر دو جناح اند برای طیران عالم قدس ومقصود از اعمال شریعت واحوال حقیقت تزکیه نفس وتصفیه قلب است

رزقنا الله سبحانه وایاکم الاستقامة علی متابعة السنة السنیة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة کار اینست که اولاً تصحیح عقائد بر وفق آرای علماء اهل سنت وجماعت که فرقه ناجیه اند باید کرد ثانیاً علم وعمل بمقتضای احکام فقهیه لازم باید ساخت بعد از تحصیل این دو جناح اعتقادی وعملی قصد طیران عالم قدس باید نمود مصرع کار اینست وغیر این همه هیچ + مقصود از اعمال شریعت واحوال طریقت وحقیقت تزکیه نفس وتصفیه قلب است تا نفس مزکی نشود وقلب سلامتی پیدا نه کند ایمان حقیقی که نجات وابسته بآنست میسر نشود وسلامتی قلب وقتی صورت بندد که غیر او تعالی اصلاً بر دل خطور نه کند اگر هزار سال گزرد غیر را در دل عبور نباشد زیرا که این زمان دل را نسیان ماسوا تمام میسر شده است که اگر بتکلف یاد وی دهند یاد نکند این حالت معبر بفناست وقدم اول است درین راه ودونه خرط القتاد والسلام اولاً وآخراً

مکتوب (۹۲) نود و دوم

نیز بشیخ کبیر صدور یافته در بیان آنکه اطمینان قلب بذکر است نه بنظر واستدلال وما یناسب بآن

ذٰلِكَ ثَبَّتَنَا اللهُ سُبْحَانَهٗ وَاِيَّاكُمْ عَلَى الشَّرِيْعَةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ عَلٰى صَاحِبِهَا الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ
اَلَا بِذِكْرِ اللهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوْبُ راهِ اطمینانِ قلب ذکر اسمٌ ہست سبحانہ نہ نظر و استدلال
بیت پای استدلالیان چوبین بود ٭ پای چوبین سخت بی تمکین بود ٭ چہ در ذکر
کسب مناسبت ہست بآنجناب قدس ہر چند ہیچ مناسبت نیست، مَا لِلتُّرَابِ وَرَبِّ الْاَرْبَابِ
لیکن یک قسم علاقہ درمیان ذاکر و مذکور پیدا می شود کہ موجبِ محبت می گردد و چون محبت
مستولی شد غیر اطمینان ہیچ نیست و چون کار باطمینانِ قلب رسید دولتِ ابدی نقدِ
وقت ارگشت ؎ ذکر گو ذکر تا ترا جانست ٭ پاکیِ دل زذکر یزدانست، والسلام اولاً و آخرًا

مکتوب (۹۳) نود و سیوم

بہ سکندر خان لودی صدور یافتہ دربیانِ آنکہ در جمیع اوقات بذکرِ الٰہی جل شانہٗ
باید پرداخت بعد از ادای نماز پنجگانہ بجماعت و ادای سنن رواتب اوقاتِ خود را مصروف
ذکرِ الٰہی جل سلطانہٗ باید ساخت و بغیر آن نباید پرداخت چہ در خوردن و چہ در خفتن و چہ در آمدن
و چہ در رفتن طریقِ ذکر را بشما معلوم کردہ شدہ است بر ہمان طریق استعمال نمایند اگر در جمعیت
فتور یابند اول باید تعیین سببِ فتور کرد و بعد ازان تلافیِ تقصیرِ آن باید نمود و بالتجا و تضرع تمام
بحضرتِ حق سبحانہٗ رو باید آورد و دفعِ ظلمتِ آن خواست و شیخی را کہ ازوی ذکر یافتہ باشند
وسیلہ باید ساخت واللهُ سُبْحَانَهُ الْمُيَسِّرُ كُلَّ عَسِيْرٍ وَالسَّلَامُ

مکتوب (۹۴) نود و چہارم

بہ خضر خان لودی صدور یافتہ دربیانِ آنکہ آدمی را از تصحیح عقائد و اتیانِ اعمالِ صالحہ چارہ نیست

تا باین دو جناح طیران عالم حقیقت نماید حضرت حق سبحانه وتعالی بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت کرامت فرماید آنچه لابد است وناچار تصحیح عقائد است اولا بموجب آرائے صائبهٔ اهل سنت وجماعت که فرقهٔ ناجیه اند وثانیاً اتیان اعمال است بموجب احکام فقهیه بعد از دانستن آن احکام از فرائض وسنن وواجبات ومستحبات وحلال وحرام ومکروه ومشتبه چون این دو جناح اعتقادی وعملی میسر شد اگر توفیق خداوندی جل سلطانه مساعدت نماید میتواند که بعالم حقیقت طیران نماید وبی حصول این دو باز وطیران ووصول بعالم حقیقت محال است بیت محال است سعدی که راه صفا ❊ توان رفت جز در پی مصطفی ❊ ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی متابعته علیه وعلی آله الصلوة والسلام

مکتوب (٩٥) نود وپنجم

بسید احمد بجواره صدور یافته در بیان آنکه آدمی نسخهٔ جامع است وقلب او نیز بصفت جامعیت متحقق است واقوال بعضی از مشائخ که در مرتبهٔ سکر واقع شده است در وسعت قلب وامثال آن محمول بر توجیهات اند ودر بیان آنکه صحو افضل است از سکر وما یناسب ذلك آدمی نسخه ایست جامع هرچه در تمام موجودات است در انسان تنها ثابت است لیکن از عالم امکان بطریق حقیقت واز مرتبهٔ وجوب بطریق صورت اِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ آدَمَ عَلٰی صُوْرَتِهٖ وبر همین جامعیت است قلب انسان که هرچه در کلیت انسان است در قلب تنها است لهذا آنرا حقیقت جامعه میگویند وبجهت همین جامعیت بعضی از مشائخ از وسعت قلب چنین خبر داده اند که اگر عرش ومافیه در زاویهٔ قلب عارف اندازند هیچ محسوس نشود زیرا که قلب جامع عناصر وافلاک است وعرش وکرسی وعقل ونفس وشامل مکانی ولامکانی پس هر آئینه عرش ومافیه را بواسطهٔ شمول لامکانیة

و قلب مقداری نباشد چه عرش مافیه باوجود وسعت داخل دائرهٔ امکانست مکانی هرچند
وسیع است تنگ است و در جنب لامکانی قدری ندارد و آنکه ارباب صحو از مشائخ قدس الله تعالی
اسرارهم میدانند که این حکم مبنی بر سکر است و محمول بر عدم تمایز میان حقیقت شی و انموذج او
عرش مجید که محل ظهور تام است از ان رفیع تر است که در قلب تنگ آنرا گنجایش باشد آنچه
در قلب از عرش مینماید آن انموذج عرش است نه حقیقت عرش و شک نیست که آن انموذج را هیچ
مقداری نیست در جنب قلب که او جامع انموذجات بی نهایت است آئینه که در وی آسمان با این
بزرگی با اشیاء دیگر نماید نمی توان گفت که آئینه از آسمان وسیع تر است آری تمثال آسمان که
در آئینه است در جنب آئینه صغیر است نه حقیقت آسمان این مبحث بمثالی روشن گردد مثلاً
در انسان انموذجی از کرهٔ عنصر خاک مکنون است نظر بجامعیت انسان نمیتوان گفت که وجود
انسان از کرهٔ عنصر خاک اوسع است بلکه وجود انسان را در جنب کرهٔ خاک هیچ مقداری نیست
جز محقر شیئ بلکه انموذج حقیر شیئ را شیئ دانسته این حکم بوقوع می آید و از همین قبیل است کلام
بعضی از مشائخ در غلبهٔ سکر که گفته اند جمع محمدی اجمع است از جمع الهی جل سلطانه چون محمد را
علیه الصلوة والسلام والتحیة جامع حقیقت امکان و مرتبهٔ وجوب دانسته اند حکم کرده اند که
جامعیت محمد از جامعیت الله تعالی شانه زیاده است اینجا نیز صورت را حقیقت تصور نموده
این حکم کرده اند محمد علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات جامع صورت مرتبهٔ وجوب است
نه حقیقت وجوب والله تعالی وتقدس واجب الوجود حقیقی است و اگر فرق میکردند درمیان
حقیقت وجوب و صورت وجوب چنین حکم نمی کردند حاشا و کلا من امثال هذه الاحکام
السکریة محمد بنده ایست محدود و متناهی و او تعالی و تقدس غیر محدود است و
نامتناهی باید دانست که هرچه از احکام سکریه است از مقام ولایت است و هرچه از صحو است

بمقام نبوت تعلق دارد که کمل تابعان انبیا را علیهم الصلوات والتسلیمات بواسطه صحو ازین
مقام بطریق تبعیت نیز نصیب است بسطامی که از صحو تفضیل میدهند لهذا شیخ ابویزید
بسطامی قدس سره میگوید لوائی ارفع من لواء محمد لوای خود را لوای ولایت میداند و لوای
محمد را علیه الصلوات والتسلیمات لوای نبوت لوای ولایت را که روبسکر دارد ترجیح میداد
بر لوای نبوت که روبه صحو دارد و ازین عالم است سخن بعضی که گفته اند الولایة افضل من النبوة
میدانند که در ولایت رو بحق دارند و در نبوت رو بخلق و شک نیست که رو بحق افضل است
از رو بخلق و بعضی در توجیه این سخن گفته اند که ولایت نبی افضل است از نبوت او نزد این حقیر
امثال این سخنان دور از کار مینماید چه در نبوت رو بخلق فقط نیست بلکه با این توجه رو بحق نیز
دارد و باطنش باحق است سبحانه و ظاهرش باخلق و آنکه تمام رو بخلق دارد از مدبرانست انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات بهترین جمیع موجودات اند بهترین دولت باایشان مسلم داشته اند
ولایت جزو نبوت است و نبوت کل است لاجرم نبوت افضل باشد از ولایت خواه ولایت
نبی باشد خواه ولایت ولی پس صحو افضل است از سکر چه در صحو سکر مندرج است همچو اندراج ولایت
در نبوت صحو تنها که عوام الناس راست از مبحث خارج است بر آن صحو ترجیح دادن معنی ندارد
و صحوی که متضمن سکر است البته افضل است از سکر علوم شرعیه که مصدر آنها مرتبه نبوت است
سراسر صحو است و مخالف آن علوم هرچه باشد از سکر است صاحب سکر معذور است شایان
تقلید علوم صحو است نه علوم سکر ثبتنا الله سبحانه علی تقلید العلوم الشرعیة علی
مصدرها الصلوة والسلام والتحیة یرحم الله عبدا قال آمینا و آنچه در حدیث قدسی
واقع است لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن مراد ازین گنجایش
گنجایش صورت مرتبه وجوب است نه حقیقت که حلول در آنجا محال است چنانچه بالا گذشت پس

ظاهر شد که شمولِ قلب مرا امکانیه را باعتبارِ صورتِ لامکانیه است نه حقیقتِ آن تا عرش و ما فیه را در وی مقدارے نباشد این حکم مخصوص بحقیقتِ لامکانیت است

مکتوب (۹۶) نود و ششم

به محمد شریف صدور یافته در منع و زجر بر تسویف و تاخیر و در تحریض بر متابعت شریعت علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة و ما یناسب ذلك ای فرزند امروز که آوان فرصت است و اسباب جمعیت همه میسر گنجایش تسویف و تاخیر نیست بهترین اوقات را که زمانِ عنفوانِ جوانیست در بهترینِ اعمال که طاعت و عبادتِ مولیٰ است تعالی و تقدس میباید مصروف داشت از محرمات و مشتبهاتِ شرعیه اجتناب نموده پنج وقت نماز بجماعت لازم باید ساخت و ادای زکوٰة بر تقدیر وجودِ نصاب نیز از ضروریاتِ اسلام است آنرا هم برغبت بلکه بمنت میباید ادا نمود از کمالِ کرمِ خود حق تعالیٰ در تمام روز و شب پنج وقت از برای عبادت معین ساخت و از اموالِ نامیه و انعامِ سائمه ربع عشر را تحقیقًا و تقریبًا از برای فقرا المعینین فرموده و میدانِ تصرفِ مباحات را فراخ گردانیده خیلی بے انصافی است که در شصت گھڑی روز و شب دو گھڑی صرفِ طاعت حق سبحانه نشود و از چهل سهم یک سهم به فقرا ادا نباید و از دائرهٔ وسیعه مباحات پا بیرون کشیده بمحرمات و مشتبهات در رفته شود در موسم جوانی که اوانِ سلطانِ نفسِ اماره است و قهرمانِ شیطانِ لعین قلیل عمل را اکثیر اجری بردارند و فردا که بارذلِ عمر رسانند و خواس و قویٰ سستی پیدا کنند و اسبابِ جمعیت تشتت نمایند غیر از ندامت و پشیمانی محصل نخواهد بود و بسیار است که تا فردا نگذارند و فرصتِ ندامت و پشیمانی که بمنزلهٔ توبه است میسر نشود و عذابِ ابدی و عقوبتِ سرمدی که پیغمبر صادق علیه من الصلوات

افضلها من التسليمات اکملها از ان اخبار فرموده وعصاة را از ان ایعاد نموده در پیش
است تخلفی ندارد وامروز شیطان بغرور کرم پروردگار جل سلطانه در مداهنت می اندازد
و عفو و را اسجانه بهانه ساخته مرتکب معاصی مے سازد و باید دانست که در دار دنیا که محل
آزمایش و ابتلا است دشمن و دوست را ممتزج ساخته اند و هر دو را مشمول رحمت گردانیده
کریمه و رحمتی وسعت کل شیء ازان خبر است و در روز قیامت دشمن را از دوست جدا
خواهند ساخت کریمه وامتازوا الیوم ایها المجرمون مخبر ازانست و دران وقت قرعه رحمت
را بنام دوستان خواهند انداخت و دشمنان را محروم مطلق و ملعون محقق خواهند فرمود کریمه
فساکتبها للذین یتقون و یؤتون الزکوة والذین هم بایاتنا یؤمنون شاهد این معنی است
یعنی بتحقیق اثبات خواهم کرد آن رحمت را از برای آن جماعت که پرهیز می کنند از کفر
و معاصی و ادا می کنند زکوة را پس کرم و رحمت را در آخرت مخصوص بابرار و اهل اسلام نیک کردار
داشت آرے مطلق اهل اسلام را بر تقدیر خیریت خاتمت از رحمت نصیب است اگرچه
بعد از ازمنه متطاوله از عذاب دوزخ نجات یابند اما ظلمات معاصی و عدم مبالات باحکام منزله
سماوی کے بگذارد که نور ایمان را بسلامت ببرد علما فرموده اند که اصرار بر صغیره به کبیره میرساند
و اصرار بر کبیره مفضی به کفر است عیاذا بالله سبحانه فرداندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم
که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است حق سبحانه و تعالی توفیق مرضیات خود رفیق گرداند
بحرمة محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بقیة المقصود آنکه مولانا اسحق حامل رقیمه
آشنا و مخلص فقیر است و حق جوار از قدیم نیز دارد و اگر بدوی و اعانتی طلبد توجه را مرعی خواهند
داشت مشار الیه در فن کتابت و انشا ابقد ر اطلاع دارد والسلام

وفی الحدیث المتفق علیه انما الاعمال بالخواتیم یعنی بیست اعتبار اعمال گر [illegible] خاتمه بر کدام عمل ست همان اعتبار دار ۱۲

مکتوب ۹۷ نود و هفتم

بشیخ درویش صدور یافته در بیان آنکه مقصود از عبادات ماموره تحصیل الیقین است وما یناسب ذلک حق سبحانه وتعالی ما مفلسان را بحقیقت ایمان مشرف گرداند بحرمة سید المرسلین علیه وعلی آله وعلیهم من الصلوات اتمها ومن التسلیمات اکملها همچنانکه مقصود از خلقت انسانی اداء عبادات ماموره است مقصود از اداء عبادات تحصیل یقین است که حقیقت ایمانست تواند بود که کریمهٔ واعبد ربک حتی یأتیک الیقین رمزی باین معنی باشد چه کلمهٔ حتی همچنانکه از برای معنی غایت می آید از برای معنی علیت نیز می آید ای لاجل ان یأتیک الیقین گویا ایمانی که پیش از اداء عبادت است صورت ایمان است نه حقیقت ایمان که تعبیر از ان بیقین کرده شده قال عز شانه یا ایها الذین آمنوا آمنوا ای الذین آمنوا صورة آمنوا حقیقة باداء وظائف العبادات الماموره و مقصود از فنا و بقا که ولایت عبارت از تحصیل این دولت است همین یقین است وبس واگر از فنا فی الله و البقاء به معنی دیگر خواهند که بجائیت و محلیت موهم باشد خود عین الحاد و زندقه است در غلبهٔ حال و سکر وقت چیزی ظاهر میشوند که آخر از ان باید گذشت و مستغفر باید شد ابراهیم بن شیبان که از مشائخ طبقات است قدس الله تعالی اسرارهم میگوید که علم الفناء والبقاء یدور علی اخلاص الوحدانیة وصحة العبودیة وما سوی ذلک مغالیط وزندقة والحق که راست می فرماید این کلام از استقامت او خبر می دهد فنا فی الله عبارت از فنا در مرضیات اوست سبحانه وعلی هذا القیاس السیر الی الله والسیر فی الله ونحوهما

ثانیاً مصدع می گردد که صلاح آثاری میان شیخ اله بخش بصلاح وتقوی و فضیلت آراسته اند

وجمعی کثیر بایشان وابسته دربادہ ازمواد اگرمعونتی طلبند امید است کہ توجہ شریف بحال ایشان مرعی خواہند فرمود والسلام علیکم وعلی من اتبع الہدیٰ

مکتوب (۹۸) نود و ہشتم

بہ عبد القادر پسر شیخ زکریا صدور یافتہ در ترغیب بر رفق و ترک عنف بایراد احادیث نبویہ علی مصدرہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ حق سبحانہ وتعالی بر مرکز عدالت استقامت ارزانی فرماید چند حدیث نبوی علیہ من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات اکملہا کہ درباب تذکیر و وعظ و نصیحت وارد شدہ اند ایراد نمودہ حق سبحانہ وتعالی عمل بمقتضائی آنہا میسر گرداند

اصل	ترجمہ از مصحح
قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ	رسول فرمود صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم ہر آئینہ
وسلم ان اللہ رفیق یحب الرفق ویعطی	خدای تعالی لطف و نرمی کنندہ است دوست
علی الرفق ما لا یعطی علی العنف وما لا	میدارد آسانی را ومیدہد بر رفق چیزے کہ نمیدہد
یعطی علی ما سواہ رواہ مسلم	بر درشتی و چیزے کہ نمیدہد بر ہر چہ جز نرمی است
وفی روایۃ لہ قال لعائشۃ رض علیک	روایت نمود این را مسلم و بروایت دیگر نزد مسلم
بالرفق وایاک والعنف والفحش ان	گفت آنحضرت مر عائشہ رض را لازم بگیر بر خود نرمی را
الرفق لا یکون فی شیء الا زانہ ولا	و دور دار خود را از درشتی و از حد در گذشتن و سخن بد
ینزع من شیء الا شانہ	کہ نرمی یافتہ نشود در چیزی مگر بیاراید آنرا و کشیدہ نشود
وقال ایضا علیہ وعلی آلہ	از چیزی مگر عیبناک کند آنرا و نیز فرمود آنحضرت علیہ وعلی
الصلوۃ والتحیۃ من یحرم الرفق	آلہ الصلوۃ والتحیۃ کسیکہ محروم گردانیدہ شود از لطف

يُحْرَمِ الْخَيْرَ وَقَالَ اَيْضًا عَلَيْهِ
وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالتَّحِيَّةُ وَالسَّلَامُ
اِنَّ مِنْ اَحَبِّكُمْ اِلَىَّ اَحْسَنَكُمْ
اَخْلَاقًا وَقَالَ اَيْضًا عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ
وَالسَّلَامُ مَنْ اُعْطِىَ حَظَّهٗ مِنَ الرِّفْقِ
اُعْطِىَ حَظَّهٗ مِنَ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ
وَقَالَ اَيْضًا عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلَوٰتُ
وَالتَّسْلِيْمَاتُ اَلْحَيَاءُ مِنَ الْاِيْمَانِ
وَالْاِيْمَانُ فِى الْجَنَّةِ وَالْبَذَاءُ مِنَ
الْجَفَاءِ وَالْجَفَاءُ فِى النَّارِ
اِنَّ اللّٰهَ يُبْغِضُ الْفَاحِشَ الْبَذِىَّ۔
اَلَا اُخْبِرُكُمْ بِمَنْ يَحْرُمُ عَلَى النَّارِ
وَبِمَنْ تَحْرُمُ النَّارُ عَلَيْهِ (رواه احمد والترمذی)
عَلٰى كُلِّ هَيِّنٍ لَيِّنٍ قَرِيْبٍ
سَهْلٍ۔ اَلْمُؤْمِنُوْنَ هَيِّنُوْنَ لَيِّنُوْنَ
كَالْجَمَلِ الْاَنِفِ اِنْ قِيْدَ انْقَادَ
وَاِنِ اسْتُنِيْخَ عَلٰى صَخْرَةٍ اسْتَنَاخَ
مَنْ كَظَمَ غَيْظًا وَهُوَ يَقْدِرُ
عَلٰى اَنْ يُّنْفِذَهٗ دَعَاهُ اللّٰهُ عَلٰى

ونرمی محروم گردانیده شود از نیکی و نیز ارشاد نمود
آنحضرت علیه الصلوة والسلام بدرستی از
جمله محبوب ترین شما بسوی من نیکترین شما اند
از روی اخلاق و نیز فرمود علیه الصلوة والسلام
کسیکه داده شد او را نصیب وے از نرمی
ولطف داده شد او را نصیب وے از نیکی
دنیا و آخرت و نیز فرمود آنحضرت علیه وعلى آله الصلوات
والتسلیمات شرم داشتن از ایمان است و ایمان
در بهشت۔ وفحش وبیهوده گفتن از بدی
است وبدی در آتش دوزخ است ——
بدرستیکه خدای تعالی دشمن میدارد از حد درگزرنده
بیهوده گوئی را۔ آیا خبر ندهم شما را که کیست که حرام
است وے بر آتش دوزخ و کیست که حرام است آتش
دوزخ بر وے۔ بر هر آرمیده آهسته رو نرم طبع
نزدیک بمردم نرم خو۔ مسلمانان آرمیده نرم
طبع منقاد اند مانند شتریکه در بینیش مهار انداخته
اند اگر کشیده شود گردن می نهد واگر بر سنگی نشانده
شود می نشیند هر که فرو برد خشم خود را حالانکه او قدرت
داشته باشد بر اجرای آن بخواند آن را حق تعالی روز

رواه البخاری
رواه فی شرح السنة
رواه الترمذی
رواه الترمذی

رؤوس الخلائق یوم القیامة حتی
یخیره فی ای الحور شاء
ان رجلا قال للنبی صلی الله تعالی
علیه وعلی آله وسلم اوصنی قال
لا تغضب فردد مرارا قال لا تغضب
الا اخبرکم باهل الجنة
کل ضعیف متضعف لو اقسم
علی الله لابره الا اخبرکم
باهل النار کل عتل جواظ
مستکبر اذا غضب احدکم
وهو قائم فلیجلس فان
ذهب عنه الغضب والا فلیضطجع
ان الغضب لیفسد الایمان
کما یفسد الصبر العسل من تواضع
لله رفعه الله فهو فی نفسه
صغیر وفی اعین الناس عظیم
ومن تکبر وضعه الله فهو
فی اعین الناس صغیر وفی
نفسه کبیر حتی لهو اهون علیهم

قیامت روبروی همگنان خلائق تا آنکه
مخیر گرداند او را در هر حور که خواهد -
آنکه مردی گفت مر پیغمبر را صلی الله تعالی علیه
وعلی آله وسلم اندرز کن مرا فرمود آنحضرت خشم
مگیر پس باز گردانید آن مرد قول خود را چند بار فرمود
خشم مگیر - آیا خبر ندهم شما را باهل بهشت هر ضعیف
حقیر پنداشته شده اگر سوگند خورد بر خدا هر آئینه
راست گرداند حق تعالی او را آیا خبر ندهم شما را
باهل آتش دوزخ هر مردی درشت و سخت گوی
خصومت کننده بباطل تکبر کننده چون خشم آرد
یکی از شما و حال آنکه وی ایستاده است پس باید
که بنشیند پس اگر برود خشم از وی بهتر ورنه پس باید
که بر پهلو افتد بدرستی خشم گرفتن تباه میگرداند ایمان
را چنانکه تباه میگرداند صبر شهد را کسی که تواضع
کند از برای خدا بلند گرداند او را خدا پس آن
در نفس خود حقیر و خورد است و در چشمان مردم
بزرگ و کسی که تکبر کند پست گرداند او را حق تعالی
پس آنکس در چشمان مردم حقیر است و در نفس خود
بزرگ تا آنکه هر آئینه وی خوارتر و سبکتر است بر مردم

غایت اهانت مر او را بود وی را حقیر در چشمان مردم ۱۲

مِنْ كَلْبٍ اَوْخِنْزِيْرٍ قَالَ مُوْسَى بْنُ
عِمْرَانَ عَلٰى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِ الصَّلٰوةُ
وَالتَّسْلِيْمَاتُ يَا رَبِّ مَنْ اَعَزُّ
عِبَادِكَ قَالَ مَنْ اِذَا قَدَرَ غَفَرَ
وَقَالَ اَيْضًا عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ
وَالتَّحِيَّةُ مَنْ خَزَنَ لِسَانَهٗ سَتَرَ اللّٰهُ
عَوْرَتَهٗ وَمَنْ كَفَّ غَضَبَهٗ كَفَّ اللّٰهُ عَنْهُ
عَذَابَهٗ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَنِ اعْتَذَرَ
اِلَى اللّٰهِ قَبِلَ اللّٰهُ عُذْرَهٗ. وَقَالَ
اَيْضًا عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ
مَنْ كَانَتْ لَهٗ مَظْلِمَةٌ لِاَخِيْهِ مِنْ
عِرْضِهٖ اَوْشَيْءٍ فَلْيَتَحَلَّلْ مِنْهُ
الْيَوْمَ قَبْلَ اَنْ لَا يَكُوْنَ
دِيْنَارٌ وَلَا دِرْهَمٌ اِنْ كَانَ لَهٗ
عَمَلٌ صَالِحٌ اُخِذَ بِقَدْرِ مَظْلِمَتِهٖ
وَاِنْ لَمْ يَكُنْ حَسَنَاتٌ
اُخِذَ مِنْ سَيِّئَاتِ صَاحِبِهٖ
فَحُمِلَ عَلَيْهِ وَقَالَ اَيْضًا عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ
وَالسَّلَامُ اَتَدْرُوْنَ مَا الْمُفْلِسُ قَالُوْا

از سگ و خوک گفت حضرت موسی پسر عمران
عَلٰى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ
ای پروردگار من کیست عزیزترین بندگان تو
فرمود کسی است که چون قدرت یابد درگذرد
ونیز فرمود عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ
کسی که نگاه دارد زبان خود را بپوشد خدای تعالی
عیب و نقصان او را و هر کسی که باز دارد و فرو
خورد خشم خود را باز دارد حق تعالی از آن کس
عذاب خود را روز قیامت و کسی که عذرخواهی
کند بسوی حق تعالی بپذیرد خدا عذر او را
ونیز فرمود عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ و کسی که هست
بروی حق برادر او یعنی آنچه گرفته باشد از و بطریق
ظلم از آبروی وی یا چیزی دیگر پس باید که عفو کناند
از وی امروز پیش از آنکه نباشد دیناری و نه درهمی اگر
باشد او را کاری نیک گرفته شود از وی باندازه
ظلم وی و اگر نباشد او را نیکیها گرفته شود از بدیهای
صاحب وی پس بر وی نوشته شود و بار کرده شود
بر آن کسیکه ظالم است ونیز فرمود آنحضرت عَلَيْهِ
الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ آیا میدانید که مفلس کیست گفتند

اَلْمُفْلِسُ فِيْنَا مَنْ لَا دِرْهَمَ لَهٗ وَلَا
مَتَاعَ فَقَالَ اِنَّ الْمُفْلِسَ مِنْ اُمَّتِيْ
مَنْ يَّاْتِيْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِصَلٰوةٍ
وَّصِيَامٍ وَّزَكٰوةٍ وَّيَاْتِيْ قَدْ شَتَمَ
هٰذَا وَقَذَفَ هٰذَا وَاَكَلَ مَالَ
هٰذَا وَسَفَكَ دَمَ هٰذَا وَضَرَبَ هٰذَا
فَيُعْطٰى هٰذَا مِنْ حَسَنَاتِهٖ وَهٰذَا مِنْ
حَسَنَاتِهٖ فَاِنْ فَنِيَتْ حَسَنَاتُهٗ
قَبْلَ اَنْ يُّقْضٰى مَا عَلَيْهِ اُخِذَ مِنْ خَطَايَا
هُمْ فَطُرِحَتْ عَلَيْهِ ثُمَّ طُرِحَ فِي النَّارِ
وَعَنْ مُعَاوِيَةَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ
اَنَّهٗ كَتَبَ اِلٰى عَائِشَةَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى
عَنْهَا اَنِ اكْتُبِيْ اِلَيَّ كِتَابًا تُوْصِيْنِيْ
فِيْهِ وَلَا تُكْثِرِيْ فَكَتَبَتْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ
اَمَّا بَعْدُ فَاِنِّيْ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهٖ
وَصَحْبِهٖ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ مَنِ الْتَمَسَ
رِضَى اللّٰهِ بِسَخَطِ النَّاسِ كَفَاهُ اللّٰهُ
مُؤْنَةَ النَّاسِ وَمَنِ الْتَمَسَ

عہ رواہ الترمذی وہذا لفظہ ... مشکوۃ المصابیح

مفلس درمیان ما کسی است کہ نیست درہم
اورا ونہ متاع۔ پس گفت بدرستی کہ مفلس از
امت من کسی است کہ بیاید روز قیامت بنماز
وروزہ وزکوۃ وبیاید کہ بتحقیق دشنام کرد این را
ونسبت بزنا کرد این را وخورد مال این را وریخت
خون این را وبزد این را پس دادہ شود این شخص
را از نیکیہای او ودیگر را از نیکیہای وے
پس اگر فانی شود نیکیہای او پیش از ان کہ
ادای نمودہ شود آنچہ بروی است گرفتہ شود از
گناہان ایشان پس انداختہ شود بروی پس انداختہ
شود در آتش دوزخ ومروی است از معاویہ رضی اللہ
تعالی عنہ کہ بتحقیق نوشت او بسوئی عائشہ رضی اللہ
تعالی عنہا این کہ بنویس بسوئی من کتابی کہ نصیحت
کنی مرا در آن واکثار مکن پس نوشت سلام علیکم
اما بعد پس بتحقیق من شنیدم پیغمبر خدا را
صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم
میگفت کسیکہ طلب کند خوشنودی خدا را بناخوشنودی
مردم کفایت کند او را خدای تعالی بار گرانی
مردم وہر کہ طلب کند . . . .

مَنْ اَرْضَی النَّاسَ بِسَخَطِ اللّٰہِ وَکَلَہُ اللّٰہُ اِلَی النَّاسِ وَالسَّلَامُ عَلَیْکَ	خوشنودی مردم را بنا خوشنودی خدا مگذارد ورا بسوئے خلق وسلام باد ابر تو

صَدَقَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ تَعَالٰی عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہٖ وَصَحْبِہٖ وَسَلَّمَ وَبَارَکَ رَزَقَنَا اللّٰہُ سُبْحَانَہٗ وَاِیَّاکُمُ التَّوْفِیْقَ بِالْعَمَلِ بِمَا اَخْبَرَ الْمُخْبِرُ الصَّادِقُ وَالسَّلَامُ این احادیث اگرچہ بے ترجمہ نوشتہ شدہ است اما بخدمت شیخ جیو رجوع نمودہ معانی اینہا را فہمیدہ سعی خواہند کرد کہ عمل بمقتضائے اینہا میسر شود بقائے دنیا بس اندک است وعذاب آخرت بسیار شدید ودائمی است عقل دور اندیش را کار باید فرمود ولطراوت بی حلاوت دنیا مغرور نباید شد واگر بدنیا کسی را عزت وآبرو باشد کفار دنیا دار باید کہ از ہمہ عزیز تر باشند وبظاہر دنیا زینت گشتن از ہیچ ویست فرصت چند روزہ را غنیمت باید شمرد ودر مرضی خدائی عزوجل باید کوشید وبخلق خدائے باید احسان نمود التَّعْظِیْمُ لِاَمْرِ اللّٰہِ وَالشَّفَقَۃُ عَلٰی خَلْقِ اللّٰہِ ہر دو اصل عظیم اند از برائے نجات آخروی مخبر صادق عَلَیْہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ ہرچہ فرمودہ است مطابق نفس الامر است ہزل وہذیان نیست خواب خرگوش تا چند خواہد بود آخر رسوائی است وبینوائی کیف رسوای وبینوائی قَالَ اللّٰہُ سُبْحَانَہٗ وَتَعَالٰی اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنٰکُمْ عَبَثًا وَّاَنَّکُمْ اِلَیْنَا لَا تُرْجَعُوْنَ ہرچند میدانند کہ وقت شما تقاضائی استماع امثال این سخنان نمی کند عنفوان جوانی است وتنعمات دنیوی میسر وحکومت وتسلط بر خلائق حاصل اما شفقت بر احوال شما باعث این گفتگو می گردد ہنوز ہیچ نرفتہ است وقت توبہ وانابت است خبر شرط است ع

در خانہ اگر کس است یک حرف بس است

مکتوب ۹۹ نود ونہم

بملا حسن کشمیری صدور یافته در جواب استفساری که نموده بود از کیفیت دوام آگاهی و جمع آن با حالت نوم که سراسر غفلت و تعطیل است. التفات نامهٔ گرامی مشرف ساخت استفساری که رفته بود از کیفیت دوام آگاهی و جمع آن با حالت نوم که سراسر غفلت و تعطیل است که بعضی از اکابر این خانوادهٔ بزرگ از حصول آن دولت خبر داده اند مخدوما حل این اشکال مبنی بر مقدمه ایست که بیان آن ضروری است گوئیم روح انسانی را پیش از تعلق باین پیکر هیولانی راه ترقی و عروج مسدود بود و در قفس وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ محبوس و مقید لیکن در نهاد آن جوهر نفیس استعداد عروج بشرط نزول در ولیعت نهاده بودند و مرتبه ادا ازین راه برملک مقرر فرموده حق سبحانه و تعالی از کمال کرم خویش آن جوهر نورانی را باین پیکر ظلمانی جمع فرموده سُبْحَانَ مَنْ جَمَعَ بَيْنَ النُّورِ وَالظُّلْمَةِ وَقَرَنَ الْأَمْرَ بِالْخَلْقِ و چون این دو امر فی الحقیقت بر دو طرف نقیض واقع شده بودند حکیم مطلق جل سلطانه از برای تحقق این اجتماع و تقرر این انتظام روح را با نفس نسبت تعشق و گرفتاری داد و این گرفتاری را سبب انتظام اینها گردانید کریمه لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ رمزی ازین بیان میفرماید و این تنزل روح و گرفتاری آن فی الحقیقة از قبیل مدح بما یشبه الذم است پس بواسطهٔ آن نسبت حبی روح تمام خود را بعالم نفس انداخت و خود را تابع او گردانید بلکه خود را نیز فراموش ساخت و تعبیر از خود بنفس اماره نمود این لطافت دیگر است در نهاد روح که از کمال لطافت بهرچه روی آرد حکم او میگیرد پس هرگاه خود را فراموش کرده باشد ناچار نسبت آگاهی سابق خود را که بمرتبهٔ وجوب تعالت و تقدست داشت نیز فراموش گرداند و تمام خود را بغفلت سپارد و حکم ظلمت گیرد الله تعالی از کمال مهربانی و بنده نوازی انبیا را علیهم الصلوات والتسلیمات مبعوث ساخت و او را بتوسل این اکابر بخود دعوت فرمود و بمخالفت نفس مر روح را که معشوقهٔ اوست امر نمود فمن رجع القهقرا

فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا وَمَنْ لَمْ يَرْفَعْ رَأْسَهُ وَاخْتَارَ الْخُلُودَ اِلَى الْاَرْضِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيْدًا **هذا** جوابِ آن اشکال گوئیم که ازین مقدمہ اجتماع روح بالنفس مفہوم گشت بلکہ فنا آن نفس وبقاءِ آن بدوبس ناچارنا زمانے که این اجتماع وانتظام برپاست غفلتِ ظاہر عین غفلتِ باطن است ونوم کہ غفلتِ ظاہرست عین غفلتِ باطن باشد وچون این انتظام خلل پذیرد وباطن از محبتِ ظاہر اعراض نموده رو بمحبتِ بَاطِنَ الْبُطُون آرد وفناے وبقائے که بفانی پیدا کرده بود روبزوال آورد وفنائے وبقائے بباقی حقیقی تعالیٰ وتقدس حاصل کند این زمان غفلتِ ظاہر درحضورِ باطن تاثیر نکند چرا تاثیر کند باطن بتمام پشت بجانب ظاہر گشتہ است واز ظاہر بباطن ہیچ درمیرود پس رواست کہ ظاہر غافل باشد وباطن آگاه وکالمحذوره مثلا روغنِ بادام تا زمانے که بکنجاره ممتزج ومختلط است حکمِ ہردو متحد است وچون روغن از کنجاره جداگشت احکام متمایزه پیدا شد پس حکمِ یکے بردیگرے متمشی نشود اینچنین صاحب دولتے را اگر خواہند بعالم بازگردانند وعالمے را بتوسطِ وجودِ شریف او از ظلماتِ نفسانی وا رہانند وراہ الطریق سیرعن الله بالله بعالم فرود می آرند روئی او بتمام بخلق میگردد بے آنکه گرفتاری بانہا پیدا کند چه او برہمان گرفتاری سابق خود است بی اختیارِ او او را درین عالم آورده اند پس این منتہی باسائر مبتدیان دراعراض از جنابِ قدسِ او تعالیٰ وتقدس واقبال بخلق درصورت شرکت دارد اما فی الحقیقت ہیچ مناسبت ندارد از گرفتاری تا عدمِ گرفتاری تفاوتِ فاحش است وایضا اقبال بخلق درحقِ این منتہی بے اختیار لیست رغبتی درین ندارد بلکه رضائی حق سبحانه تعالیٰ درین اقبال است ودر مبتدی ذاتی است وبرغبت است ونا مرضیِ حق است سبحانه وفرقے دیگر گوئیم مبتدی را میسر است که از عالم روگردانیده روبحق تعالیٰ وتقدس آرد ومنتہی را اعراض از خلق محال است ودوامِ اقبال بخلق لازمِ مقامِ اوست مگر آنکه کار دعوة

چه او مامور باقبال است وخلاف امر حق تعالیٰ از وے محال است که او معصوم است ۱۲

اوتمام شود و را از دار فنا بدار بقا انتقال دہند آن زمان ندائے اَللّٰھُمَّ الرَّفِیْقَ الْاَعْلٰی نقد
وقت اوست مشائخ طریقت قَدَّسَ اللّٰہُ تعالیٰ اَسْرَارَھُم در تعیّن مقام دعوت سخنان فرمودہ
اند جمعے جمع توجہ بین الحق والخلق گفتہ اند اختلاف آن مبتنی بر اختلاف احوال و مقامات ست
ہر کسے از مقام خود خبر دادہ وَالْاَمْرُ عِنْدَ اللّٰہِ سُبْحَانَہٗ وآنچہ سید الطائفہ جنید رضی اللہ تعالیٰ عنہ
فرمودہ است کہ اَلنِّھَایَۃُ ھِیَ الرُّجُوْعُ اِلَی الْبِدَایَۃِ موافق مقام دعوت است کہ درین مسوّدہ
تحریر یافتہ چہ در بدایت تمام رو بخلق است حدیث تَنَامُ عَیْنَایَ وَلَا یَنَامُ قَلْبِیْ کہ تحریر یافتہ بود
اشارت بدوام آگاہی نیست بلکہ اخبار ست از عدم غفلت از جریان احوال خویش و امت
خویش لہذا نوم در حق آن سرور عَلَیْہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ ناقض طہارت نگشت و چون نبی
در رنگ شبان است در محافظت امت خود غفلت شایان منصب نبوت او نباشد
و حدیث لِیْ مَعَ اللّٰہِ وَقْتٌ لَا یَسَعُنِیْ فِیْہِ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ بر تقدیر صحت اشارت
بتجلی ذاتی برقی تواند بود و آن تجلی نیز مستلزم اقبال بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ
نیست بلکہ این تجلی از ان جانب است متجلی لہ را دران صنعی نیست از قبیل سیر معشوق در
عاشق است عاشق از سیر برگشتہ است بیت آئینہ صورت از سفر دور است
کان پذیرائی صورت از نور است ٭ باید دانست کہ بر تقدیر رجوع بخلق حجب مرتفعہ عود نمیکنند
باوجود بے پردگی او را بخلق مشغول داشتہ اند و فلاح خلائق را باو مربوط ساختہ مثل این
بزرگواران مثل شخصے است کہ کمال تقرب بپادشاہ دارد و میان او و پادشاہ حائلے از صورت
و معنی ہیچ نیست مع ذلک او را بخدمات ارباب حوائج مشغول داشتہ است این فرق دیگر
است در میان مبتدی و منتہی مرجوع چہ مبتدی صاحب حجب است و منتہی مرتفع الحجب
وَالسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَعَلٰی سَائِرِ مَنِ اتَّبَعَ الْھُدٰی

مکتوب (۱۰۰) صدم

نیز بملا حسن کشمیری صدور یافته در جواب سؤالیکه نموده بود که شیخ عبدالکبیر یمنی گفته است که حق سبحانه وتعالی عالم الغیب نیست التفات نامهٔ گرامی مشرف ساخت آنچه از روی کرم مرقوم بود بوضوح انجامید نوشته بودند که شیخ عبدالکبیر یمنی گفته است که حق سبحانه وتعالی عالم الغیب نیست مخدوما فقیر را تاب استماع امثال این سخنان اصلاً نیست بی اختیار رگ فاروقیم در حرکت می آید و فرصت تاویل وتوجیه آن نمیدهد قائل آن سخنان شیخ کبیر یمنی باشد یا شیخ اکبر شامی کلام محمد عربی علیهِ وعلیٰ آلهِ الصلوٰةُ والسلامُ در کار است نه کلام محی الدین عربی وصدر الدین قونوی وعبدالرزاق کاشی مارا بانص کار است نه بفص فتوحات مدنیه از فتوحات مکیه مستغنی ساخته است حق تعالی در کلام مجید خود را بعلم غیب خود می ستاید وخود را عالم الغیب می فرماید نفی علم غیب کردن از وی سبحانه بسیار مستقبح ومستنکر است وفی الحقیقت تکذیب است مر حق را سبحانه غیب را معنی دیگر گفتن از شناعت نمی برآرد کَبُرَتْ کَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ اَفْوَاهِهِمْ یا لیت شعری ما حملهم علی التفوه بامثال هٰذه الکلمات الصریحة فی خلاف الشریعة منصور اگر انا الحق گوید و بسطامی سبحانی معذور دانند ومغلوب بند در غلبات احوال اما این قسم کلام از احوال نیست تعلق بعلم دارد و مستند بتاویل است عذر را نمی شاید و هیچ تاویلی درین مقام مقبول نیست فانّ کلام السکاری یحتمل ویصرف عن الظاهر لا غیره واگر متکلم این کلام مقصود از اظهار این کلام ملامت خلق داشته باشد ونفرت ایشان آن نیز مستکره است و مستهجن از برای تحصیل ملامت خلق راهها بسیار است بچه ضرورت که تا بسر حد کفر رساند وچون در تاویل این کلام سخن کرده اند واستفسار نموده بحکم سؤالی را جوابی

باید بضرورت در آن باب سخن سرایدو علم الغیب عند الله سبحانه آنکه گفته اند که غیب معدوم باشد علم بمعدوم نباشد یعنی چون غیب نسبت بحق سبحانه معدوم مطلق است ولاشئ محض تعلق علم را بوی معنی نباشد چه معلومیت او را از عدمیت مطلق ولاشیئیت محض بر آرد و نتوان گفت که حق سبحانه وتعالی عالم بشریک خود است چه شریک او تعالی وتقدس اصلا موجود نیست ولاشئ صرفست آری مفهوم غیب ومفهوم شریک را تصور کردن ممکن است اما کلام در ما صدق علیه اینهاست نه در مفهوم همچنین است حال جمیع محالات که مفهومات آنها ممکن التصور اند وما صدقات ممتنع التصور چه معلومیت از استحاله بر آرد ولا اقل وجود ذهنی می بخشد واعتراضے که بر توجیه مولانا محمد روحی کرده اند درست است نفی نسبت علمیت در مرتبه احدیت مجرده مستلزم نفی مطلق علمست تخصیص بنفی علم غیب کردن وجهے ندارد و اشکال دیگر بر توجیه مولانا آنست که اگرچه در مرتبه احدیت مجرده نسبت علمیت منتفی است اما عالمیت او تعالی بر حال خود است چه بذات عالم است نه بصفت که صفت آنجا منتفی است نفاة صفات حق را سبحانه عالم میگویند باآنکه صفت علم را از وے تعالی مسلوب می سازند انکشافی که بر صفت مترتب می شد بر ذات مترتب میدانند فکانه اهدا و توجیهیکه خود کرده اند واز غیب غیب ذات تعالی وتقدس اراده نموده اند وتعلق علم را بآن جائز نداشته اند اگرچه علم واجب باشد تعالی وتقدس اقرب توجیهات است اما فقیر را در عدم جواز تعلق علم واجب را تعالی بذات بحت او سبحانه بحث است چه وجهے که در عدم جواز گفته اند اقتضاء حقیقت علم است مر احاطه معلوم را وذات مطلق تعالی مقتضی عدم احاطه است فلا یجتمعان بهذا التعلق اینجا محل خدشه است زیراکه در علم حصولی ایمعنی در کار است که آنجا حصول صورت معلوم است در قوت علمیه اما در علم حضوری هیچ در کار نیست و در ما نحن فیه علم حضوری است نه حصولی فلا محذور ولان

سے یعنی تقاضائے علم مر احاطه را وتقاضائے ذات مطلقه مر عدم احاطه را جائے خدشه است زیرا که الخ ۱۲

یتعلق العلم الواجبی سبحانه بذاته تعالی بطریق الحضور لا بطریق الحصول والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال وصلی الله تعالی علی سیدنا محمد وآله الطاهرین وسلم وبارک والسلام اولاً واخراً

مکتوب صد و یکم (۱۰۱)

نیز بملا حسن کشمیری صدور یافته در رد بر جماعه که کاملان را ناقص تصور کرده زبان اعتراض دراز می نمایند احسن الله سبحانه احالکم واصلح بالکم مفاوضهٔ شریفه مولانا محمد صدیق رسانیدند حمداً لله سبحانه که دور افتادگان را فراموش نساخته اند مخاطبانی که نفس بحسب ظاهر ایراد نموده بودند فی الجمله بوضوح پیوست آری هر اعتراضے که بر نفس وارند در زمان اماره گی مسلم است اما بعد از حصول اطمینان مجال اعتراض نیست چه نفس درین موطن از حق سبحانه راضی است و حق سبحانه از وی راضی پس او مرضی و مقبول است بر مقبول اعتراض نمیرود مراد او مراد حق است سبحانه زیرا که حصول این دولت در زمان تخلق باخلاق الله است ساحت قدس او از اعتراض ما پست فطرتان بلند است هرچه میگوئیم با عائد است بیت اگر از خویشتن خو نیست چنین[2] ٭ چه خبر دارد از چنان و چنین ٭ بسا است که جاهلان از کمال جهل نفس مطمئنه را باماره گی تصور میکنند و احکام اماره گی بر مطمئنه اجرا می نمایند چنانکه کفار انبیا را[3] علیهم الصلوات والتسلیمات در رنگ سائر البشر دانسته از کمالات نبوت انکار نموده اند اعاذنا الله سبحانه عن انکارهٰؤلاء الاکابر وانکار متابعیهم علیهم الصلوات والتحیات

مکتوب صد و دوم (۱۰۲)

بملا مظفر صدور یافت در بیان آنکه محرم در قرض لسود مجموع مبلغ است نه زیادتی فقط

[3] پناه دهد ما را خدائے پاک از انکار این بزرگواران و از انکار متابعان ایشان ۔

مثلاً شخصی ده تنکه را قرض گرفت بدوازده تنکه درین صورت مجموع دوازده تنکه حرام است نه دو تنکه یا زیادتی وَمَا یَتَعَلَّقُ بِذٰلِكَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی تمام آنرو زمیفرمودید که ربا در قرض بسود همان فضل است و بس و محرّم در قرضِ ده تنکه بدوازده تنکه همان دو تنکه زیادتی است چون بعض کتبِ فقهیه رجوع کرده شد ظاهر گشت که در شریعت هر عقدیکه در و فضل است نیز رباست پس ناچار این عقد هم محرّم باشد و هرچه بسببِ محرّم تحصیل نماید محرم خواهد بود پس آن ده تنکه نیز ربا باشد و محرّم مقصود از فرستادنِ کتاب جامع الرموز و روایات کتاب ابراهیم شاهی اظهارِ همین بود باقی ماند صورتِ احتیاج مخدوما حرمتِ ربا بنصّ قطعی ثابت شده است که شاملِ محتاج و غیر محتاج است تخصیص محتاج از آنجا نمودن نسخِ این حکم قطعی است و روایتِ قنیه رتبهٔ آن ندارد که نسخِ حکم قطعی کند و حالانکه مولانا جمال لاهوری که اعلمِ علماء لاهور اند میفرمودند که بسیاری از روایاتِ قنیه اعتماد را شایان نیست و مخالف است بروایاتِ کتب معتبره وَلَوْ سُلِّمَ صِحَّةُ هٰذِهِ الرِّوَایَةِ پس احتیاج را باضطرار و مخمصه می باید فرود آورد تا مخصّصِ الحکم قطعی کریمهٔ فَمَنِ اضْطُرَّ فِیْ مَخْمَصَةٍ باشد که مثل اوست در قوت ع که رستم را کشد بیم رخشِ رستم * والیضاً اگر از محتاج عام تر گرفته شود پس باید که مورد ی از برائی حکمِ حرمتِ ربا پیدا نشود چه هر که زیادتی قبول میکند علتش احتیاجی از احتیاجهای خواهد بود بی احتیاج هیچکس بضررِ خود اقدام نخواهد نمود فَلَا یَبْقٰی لِهٰذَا الْحُکْمِ الْمُنَزَّلِ مِنَ الْحَکِیْمِ الْحَمِیْدِ مَزِیْدُ فَائِدَةٍ تَعَالٰی کِتَابُهُ الْعَزِیْزُ مِنْ اَمْثَالِ هٰذِهِ التَّوَهُّمِ وَلَوْ سُلِّمَ عُمُوْمُ الْاِحْتِیَاجِ وَلَوْ عَلٰی سَبِیْلِ فَرْضِ الْمُحَالِ گوئیم که احتیاج از جملهٔ ضروریات است وَالضَّرُوْرَةُ تَتَقَدَّرُ بِقَدْرِهَا پس طعام از ان مبلغ سود پختن و بمردم خوراندن داخلِ احتیاج نیست و ضرورتی بآن متعلق نه لهذا در ترکهٔ میت احتیاج میت مستثنی است و آنرا مقصور بر کفن ساخته اند و طعامی بر ختم میت

او نخستین و دخلِ احتیاج نداشته اند باآنکه او محتاج تر است بعد فه پس درصورتِ متنازع فیه ملاحظه فرمایند که مستقرضان بسود محتاج اند یا نه و بر تقدیر احتیاج طعامیکه ایشان از برای جماعه از ان پول مے پزند آن جماعه را آن طعام خوردن حلال است یا نه جماعه داری و سپاه گری را حیله احتیاج ساختن و قرض بسود را باین علت گرفتن و آن را جائز و حلال دانستن از تدین دور است میباید که شیوهٔ امر معروف و نهی منکر را مرعی داشته جماعه که باین بلا گرفتار باشند منع نمایند و بعدم صدقِ این حیله آگاه سازند چرا کسے را باید اختیار کرد که آخر بارتکاب این قسم محظور مبتلا باید شد وجوهِ معیشت بسیار است منحصر در سپاه گری نیست چون شما از اہلِ صلاح و تقویٰ اید روایتِ طیب در اکل فرستاده شد نوشته بودند که درین زمان بے شبه پیدا امی شود درست اما مهما امکن از شبه باید احتراز نمود زراعتِ بے طهارت که منافی طیب داشته اند در هندوستان اجتناب از ان ممکن نیست لَا یُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا اما ترکِ طعام بسود نمودن در کمال آسانی است حلال را حلال دانستن و حرام را حرام دانستن در حلال و حرام قطعی است که انکار آن بکفر میکشد در ظنیات نه چنین است بسا امور مباحه اند نزد حنفی که شافعی آن را مباح نمیدانند و بالعکس پس در ما نحن فیه اگر کسے در حلیتِ قرض بسود مر محتاج مشکوک را که بظاهر مخالفِ حکم نصِ قطعی است توقف نماید نمیتوان او را تضلیل نمود و تکلیف باعتقادِ حلیتِ او فرمود بلکه صواب بجانبِ او راجح است بل متیقن و مخالفِ او در خطر است بعضی از یارانِ شما نقل کردند که روزے مولانا عبد الفتاح در حضورِ شما گفت که اگر قرض بسود پیدا شود بهتر است چرا کسے بسود بگیرد شما او را زجر کردید و گفتید که از حلال انکار میکنی مخدوما امثالِ این سخنان در حلالِ قطعی گنجایش دارند و اگر حلال باشد شک نیست که ترکِ آن اولیٰ است اہلِ ورع برخصت امر نکنند و بعزیمت دلالت می نمایند مفتیانِ لاهور احتیاج را دخل داده حکم

بخلیت کرده اند احتیاج را دامن فراخ است اگر چنین کنند هیچ ربا نماند و حکم نص قطعی بحرمت ربا عبث می افتد چنانکه بالا گذشت اما اینقدر ملاحظه بایستی نمود که دیگر از اطعام خورید چه قسم احتیاج است مر مستقرض بسود را روایت قنیه بعد التتبا و التی مجوز استقراض بسود است مر محتاج را نه دیگران را اگر کسے گوید که محتاج این طعام را شاید به نیت کفارت یمین یا ظهار یا صوم پخته باشد و شک نیست که او باداے این کفارت محتاج است گوییم اگر استطاعت اطعام ندارد روزه دارد نه آنکه قرض به سود بگیرد و اگر اقسام احتیاج ازین قبیل دیگر هم پیدا شود باندک توجه ببرکت تقوی مندفع خواهند شد و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب زیاده اطناب نه رفت والسلام علیکم و علی من اتبع الهدی ۔

مکتوب (۱۰۳) صد و سیوم

بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان معنی عافیت و طلب کردن قاضی از براے سرهند حق سبحانه و تعالی با عافیت دارد و آن عافیت خواسته می آید که عزیزی همواره دعا می کرد و تمنائے عافیت یک روزه می نمود شخصے ازان عزیز سوال کرد این همه که میگزاری اگر عافیت نیست گفت آن میخواهم که روزے از صباح تا شام مرتکب معصیتی از معاصی حق سبحانه نباشم مدتیست که سرهند قاضی ندارد و در اجرای بعضے احکام شرعیه کار بعجز میرسد مثلاً برادر زاده یتیم داریم از پدر او پاره میراث مانده است وصی ندارد و در تصرف آن مال بے اذن شرعی مضطر است اگر قاضی باشد باذن او کاری کشاید علی هذا القیاس

مکتوب (۱۰۴) صد و چهارم

به شیخنات پرگنه متکین صدور یافته در عزاے حبیبے مصیبتی که از فوتِ مغفرت پناهی رسیده
بسیار شدید است موجب بسے متعب آما چه کنند غیر از رضا بودن از فعلِ مولیٰ تعالیٰ وتقدس
چاره نیست آن را برائے بودن نیاورده اند از برائے کار کردن آورده اند کار باید کرد و اگر کار کرده رفت
باکی نیست بلکه بادشاه است الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب در شانِ او ثابت صحبت
بر رفتن نیست بر حالِ رونده الی الحبیب است تا با او چه معامله کنند بدعا و استغفار و تصدق امداد
باید نمود قال رسول الله صلی الله تعالیٰ علیه وآله وسلم ما المیت فی القبر الا کالغریق المتغوث
ینتظر دعوة تلحقه من اب او ام او اخ او صدیق فاذا لحقته کان احب الیه من الدنیا وما فیها
وان الله تعالیٰ لیدخل علی اهل القبور من دعاء اهل الارض امثال الجبال من الرحمة
وان هدیة الاحیاء الی الاموات الاستغفار لهم التفات نامه رسیده هواے سرما بر فقرا بسیار
شدید است والآخوند را معاف نمیدهند سفارش بتاکید نوشته است ان شاء الله تعالیٰ سودمند
گردد زیاده تصدیع است محبت شعاری قاضی حسن و سائر اعزه دعوات فراوان مطالعه
نمایند و از حق تعالیٰ در جمیع امور راضی و شاکر باشند

مکتوب صد و پنجم (۱۰۵)

به حکیم عبد القادر صدور یافته در بیانِ آنکه مریض تا زمانیکه از مرض به نشود هیچ غذائی او را سودمند
نیست وما یناسب ذلک چونکه نزدِ حکما مقرر است که مریض تا زمانیکه از مرض به نشود هیچ غذائے
او را سودمند نیست اگرچه مرغ مسمن باشد بلکه مقوی مرض است مصرعه هر چه گیرد علتی علت شود
پس اول فکرِ ازالهٔ مرض او مینمایند بعد از آن بغذاهائے مناسب بتدریج او را القوت اصلی
آدمی رسد پس آدمی تا زمانیکه بمرضِ قلبی مبتلا است فی قلوبهم مرض هیچ عبادتی و طاعتی او را

نافع نیست بلکه مضر است رُبَّ تالٍ لِلقرآنِ والقرآنُ یلعنهُ حدیث معروف است و رُبَّ
صائمٍ لیس له من صیامه الا الجوع والظماء خبر صحیح اطبائی امراض قلبیه نیز اول بازالهٔ
مرض امر میفرمایند و آن مرض عبارت از گرفتاری بغیر حق است سبحانه بلکه گرفتاریست بخود چه
هر کسی هر چیز را که میخواهد برای خود میخواهد اگر فرزند را دوست می دارد برای خود دوست میدارد
وهمچنین اموال و ریاست و حب جاه پس فی الحقیقة معبود او هوائی نفس اوست تا
ازین گرفتاری خلاصی نشود امید نجات بسی مستبعد است پس بر علماءِ اُولِی الالباب
و حکماءِ ذوی الابصار تکرار ازالهٔ این مرض لازم است مصرعه در خانه اگر کس است یک حرف بس است

مکتوب صد و ششم (۱۰۶)

به محمد صادق کشمیری صدور یافته در بیان آنکه محبت این طائفه که متفرع بر معرفت ایشان
است از اجل نعم خداوندیست جل شانه مکتوب مرغوب که منبی از فرط محبت و کمال
وداد بود وصول یافت لله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک محبت این طائفه که
متفرع بر معرفت است از اجل نعم خداوندیست جل سلطانه تا کدام صاحب دولت را
باین نعمت مشرف سازند شیخ الاسلام هروی میفرماید الهی چیست اینکه دوستان خود را
کردی که هر که ایشان را شناخت ترا یافت و تا ترا نیافت ایشان را نشناخت بغض این
طائفه سم قاتل است و طعن ایشان موجب حرمان ابدی است نجانا الله سبحانه
وایاکم عن هذا الابتلاء شیخ الاسلام فرموده الهی هر کرا خواهی براندازی او را با ما در اندازی
بیت بی عنایات حق و خاصان حق * گر ملک باشد سیاهستش ورق * این رجوع
و انابت که حق سبحانه و تعالی بتجدید شما را کرامت فرموده است نعمت عظمی تصور فرمایند

واز حضرتِ حق سبحانہ استقامت برآن طلبند والسلام علیٰ من اتبع الهدیٰ والتزم متابعة المصطفیٰ علیه وعلیٰ آله الصلوات والتسلیمات

مکتوب صد و ہفتم (۱۰۷)

نیز بمحمد صادق کشمیری صدور یافته در اجوبہ واسئلہ چند کہ نوشتہ بود کہ از آنجا بوئی تعنّت می آمد واین مکتوب مشتمل است بر فوائدِ ضروریہ کہ دبایمانِ این طائفہ علیہ نافع اند حق سبحانہ وتعالیٰ بسعادتِ ایمانِ این طائفہ علیہ مستسعد گرواناد کتابتے کہ ارسال داشتہ بود مشتمل بر اسئلہ چند رسید ہر چند سوالیکہ شائبہ تعنّت وتعصب داشتہ باشد مستحق جواب نیست معذالک تنزل نمودہ در جوابِ اقدام می نماید اگر یکے را نفع نکند شاید کہ دیگری را نافع آید سوال اوّل آن بود سبب چیست کہ از اولیاءِ متقدمین کرامات وخوارق بسیار ظهور می گردند واز بزرگانِ این زمان کم ظاهر میشود اگر مقصود ازین سوال نفیِ بزرگانِ این وقت است بواسطہ قلّتِ ظهورِ خوارق از ایشان چنانکہ ظاهر از فحوائی عبارت است فالعیاذ بالله سبحانہ من تسویلاتِ الشیطان ظهورِ خوارق نہ از ارکانِ ولایت است ونہ از شرائطِ آن بخلافِ معجزہ مر نبی را علیہ الصلوٰة والسلام کہ از شرائطِ مقامِ نبوت است لیکن ظهورِ خوارق از اولیاء الله شائع وذائع است کم است کہ تخلّف کند اما کثرتِ ظهورِ خوارق بر افضلیت دلالت ندارد وتفاضل آنجا باعتبارِ درجاتِ قربِ الٰهیت جلّ سلطانہ تواند بود کہ از ولیِ اقرب ظهورِ خوارق اقل باشد واز ابعد اکثر خوارقے کہ از بعضے اولیای این امت بظهور آمدہ از اصحابِ کرام رضوان الله تعالیٰ علیهم اجمعین عشر عشیر آن بظهور نیامدہ باآنکہ افضلِ اولیا بمرتبہ ادنائے صحابی نرسد نظر بر ظهورِ خوارق از کوتہ نظریست ودلیل است بر قصورِ استعدادِ تقلیدی

ؐ یعنی امور خارجہ موقوف علیہا ۱۲

شایانِ قبولِ فیوضِ نبوت وولایت جماعه اند که استعدادِ تقلیدی در ایشان غالب باشد
بر قوتِ نظریِ ایشان صدیقِ اکبر رضی الله تعالیٰ عنه بواسطهٔ قوتِ استعدادِ تقلیدی در
تصدیقِ نبی علیه وعلیٰ اله الصلوٰة والسلام اصلاً محتاج بدلیل نگشت و ابوجهلِ لعین بواسطهٔ قصورِ
همین استعداد باوجودِ ظهورِ چندین آیاتِ باهره ومعجزاتِ قاهره بدولتِ تصدیقِ نبوت مشرف
نشد حضرت حق سبحانه درشانِ این بے دولتان می فرماید وَاِنْ یَّرَوْا کُلَّ اٰیَةٍ لَّا یُؤْمِنُوْا بِهَا حَتّٰٓی
اِذَا جَآءُوْكَ یُجَادِلُوْنَكَ یَقُوْلُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْٓا اِنْ هٰذَآ اِلَّآ اَسَاطِیْرُ الْاَوَّلِیْنَ باآنکه گوئیم که ظهورِ خوارق
از اکثرِ متقدمین وطولِ عمر زیاده از پنج وشش خوارق نقل نکرده اند جنید که سیدِ این طائفه
است معلوم نیست که ازوی ده خوارق نقل کرده باشند وحضرت حق سبحانه وتعالیٰ از حالِ
کلیم خود علیٰ نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام چنین خبر داده است حیث قال عز وجل
وَلَقَدْ اٰتَیْنَا مُوْسٰی تِسْعَ اٰیٰتٍۭ بَیِّنٰتٍ واز مشایخِ این وقت ازکجا معلوم شد که امثالِ این
خوارق بظهور نمے آید بلکه اولیاء الله را چه متقدم وچه متاخر در هر ساعت ظهورِ خوارق است
مدعی آزاد اند یا ندانند مصرع خورشید نه مجرم ار کسے بینا نیست سوالِ دوم آن بود
که در کشف وشهودِ طالبانِ صادق القاءِ شیطان را دخل باشد یا نه اگر هست وضوحِ کیفیتِ
کشفِ شیطانی چگونه است واگر نیست سبب آنکه در امورِ ملهمه بعضے غلطها یافته میشود
چیست جوابش اینست والله سبحانه اعلم بالصواب هیچکس از القاءِ شیطانی محفوظ نیست
هرگاه که در انبیا متصور باشد بلکه متحقق در اولیا بطریقِ اولیٰ خواهد بود وطالبِ صادق چه باشد
غایت ما فی الباب انبیا را علیهم الصلوات والتسلیمات بر آن القاء متنبه می سازند وباطل را
از حق جدا می نمایند کریمهٔ فَیَنْسَخُ اللّٰهُ مَا یُلْقِی الشَّیْطٰنُ ثُمَّ یُحْکِمُ اللّٰهُ اٰیٰتِهٖ دال است بدین معنی
ودر اولیا این تنبیه لازم نیست که او متابعِ نبی است هرچه مخالفِ نبی خواهد یافت رد خواهد

آگاه وهوشیار گردانند ۱۲

عـــه یعنی سبب وقوعِ بعضی غلطها در امورِ الهامیه چیست ۱۲

کرد و باطل خواهد دانست اما در صورتیکه شریعت نبی آزان ساکت است و باثبات و نفی آن حکم نمیکند امتیاز حق از باطل بطریق قطعیت دشوار است چه الهام ظنی است لیکن درین عدم امتیاز هیچ قصورے بولایت راه نمی یابد چه اتیان شریعت و متابعت نبی متکفل نجات دارین است و امور مسکوت عنها زائد بر شریعت اند و ما مکلف بامور زائده نیستیم باید دانست که غلط کشف منحصر بر القاء شیطانی نیست بسا است که در متخیله احکام غیر صادقه صورتے پیدا کنند که شیطان را در آنجا هیچ مدخلے نباشد ازین قبیل است که بعضی در منامات حضرت پیغمبر را علیه الصلوة والسلام می بینند و بعضی احکام را اخذ مے کنند که فی الحقیقت خلاف آن احکام متحقق است درین صورت القاء شیطانی متصور نیست که مختار علما عدم تمثل شیطان است بصورت خیر البشر علیه وعلى آله الصلوة والسلام بهر صورتیکه باشد پس درین صورت نیست الا تصرف متخیله که غیر واقع را واقع وانموده است سوال سیوم آن بود که چون تصرف کرامات و تاثیرات استدراج در نمایش برابر است مبتدی چگونه شناسد که این ولی صاحب کرامات است و این مدعی صاحب استدراج جوابش آنست والله سبحانه اعلم بالصواب که طالب مبتدی را درین تفرقه دلیل واضح است و آن وجدان صحیح اوست که اگر دل خود را در صحبت او بحق سبحانه وتعالى جمع خواهد یافت خواهد دانست که آن ولی صاحب کرامات است و اگر خلاف این معنی خواهد یافت معلوم خواهد کرد که او مدعی صاحب استدراج است و اگر خفائی درین معنی است عوام کالانعام راست طالبان را و خفائی عوام نزد خواص از حیز اعتبار ساقط است که منشای آن مرض قلبی است و غشاوه بصری چیزهاے بسیار بر عوام مخفی مانده که دانستن آنها از دانستن این تفرقه ضروری تر است ونختم هذا المکتوب ببعض المعارف التی تنفعك فی ازالة مثل هذه الشکوك والشبهات بدانکه معنی تخلق باخلاق الله که در ولایت ماخوذ است آنست که حاصل شود مر اولیا را الله

راصفاتیکه مناسب باشند مر صفات وجبی را تعالی لیکن آن مناسبت در اسم بود و مشارکت
در عموم صفات نه در خصوص معانی که آن محال است و مستلزم قلب حقائق در تحقیقات خواجه
محمد پارسا قدس سره میفرماید در مقام بیان معنی تخلقوا باخلاق الله صفت دیگر ملک است
و معنی ملک متصرف بود بر همه چون رونده راه بر نفس خود متصرف شود و دارا مستهور تواند داشت
و تصرف او در و لها نفاذ یابد بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر سمیع است و معنی
سمیع شنوا است چون رونده راه سخن حق را از هر کس که باشد بے گرانی قبول کند و اسرار
غیبی و حقائق بگوش جان فهم کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر بصیر است
و معنی بصیر بینا ست چون رونده راه را بصر بصیرت او بینا شده باشد و بنور فراست همه عیوب
خود بیند و کمال حال دیگران یعنی همه کس را به از خود بیند و نیز بصیری حق منظور نظر او شده باشد
تا هر چه کند بر موجب پسندیده حق کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر محیی ست
و معنی محیی زنده کننده بود چون رونده راه باحیائی سنت متروکه قیام نماید بدین صفت
موصوف شده باشد صفت دیگر ممیت است و معنی ممیت میرانده بود چون سالک بدعتها
که بجائے سنت گرفته اند و سعی منع آن بدعتها نماید بدین صفت موصوف شده باشد علی هذا
القیاس و عوام معنی تخلق را برنگ دیگر فهمیده اند تا چار در تیه ضلالت فرو نشسته اند خیال
کرده اند که ولی را احیائے جسدی در کار است و اشیائی غیبی می باید که اکثر بر وی منکشف شود
و امثال اینها ذٰلِكَ مَا تَرٰى مِنَ الظُّنُوْنِ الْفَاسِدَةِ اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ و ایضا خوارق
منحصر در احیا و اماتت نیست علوم و معارف الهامیه از اعظم آیات است و ارفع خوارق
لهذا معجزه قرآنی از سائر معجزات اقوی و ابقی آمد چشم بکشا ببیند که این همه علوم و معارف که در
رنگ ابر نیسان میریزند از کجا است علوم با این همه کثرت تمامها موافق علوم شرعیه اند

سر موے مخالفت را گنجایش نیست این خصوصیت علامت صحت علوم است حضرت
خواجۂ ما قدس سرہ نوشتہ بودند کہ علوم شما ہمہ صحیح است اما چہ فائدہ کہ سخن حضرت خواجہ شما
حجت نیست ہر چند خود را ہیچ ربیت نامید زیادہ چہ نوشتہ آید واین اسولہ شما اولا ہر چند گران
نمود اما چون باعث چندین علوم و معارف گشتہ واین ہمہ سخن بتقریب آنہا در گفت آمدہ است
نیک است **بیت** ہیچ زشتی نیست کو را خوبی ہمراہ نیست ؛ زنگی شب زنگ را دندان
چو در و گوہر است ؛ عجب کاریست کہ در مکتوب سابق اخلاص بسیار ظاہر ساختہ بودید و سبب
آن را ظہور دو واقعہ پی در پے نمودہ نوشتہ بودید کہ اثر آن را در افاقت نیز یافت بحدیکہ ہدایت
تمام از وضع سابق متحقق گشت و بہ توبہ و انابت آوردہ و بتجدید ایمان مشرف ساخت یک ماہ
نگذشتہ بود کہ تغیرے درین وضع مفہوم گشت و برجوع قہقری بوضع سابق انتقال حاصل آمد
و در صدد آن آمدید کہ آن دو واقعہ را وجہی پیدا شود کہ بالقاء شیطانی منجر گردد یا بغلط کشفی کشد
آن چہ بود واین چیست **بیت** بگفتا فلانے چہ بد میکند ؛ نہ با من کہ با نفس خود مے کند ؛ والسلام
علی من اتبع الہدی والتزم متابعۃ المصطفی علیہ وعلی آلہ الصلوات والتحیات والتسلیمات۔

مکتوب صد و ہشتم (۱۰۸)

بمیان سید احمد بجواری صدور یافتہ در بیان آنکہ نبوت افضل از ولایت است بر عکس آنچہ گفتہ
اند کہ ولایت افضل از نبوت است ثبتنا اللہ سبحانہ وایاکم وجمیع المسلمین علی متابعۃ سید
المرسلین علیہ وعلی آلہ وعلیہم من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات اکملہا بعضے از مشائخ
در سکر وقت گفتہ اند کہ ولایت افضل از نبوت است وبعضی دیگر ازین ولایت ولایت نبی خواستہ اند
تا وہم فضلیت ولی بر نبی رفع شود اما فی الحقیقت کار بر عکس است زیرا کہ نبوت نبی از ولایت او

پس انتہاے ولی بطریق اولی افضل باشد ۱۲ — پہ توجہ دل بخلق مع توجہ بحق ہست ۱۲

افضل است در ولایت از تنگی سینہ رو بخلق نمے تواند آورد و در نبوت از کمال انشراح صدر نہ توجہ حق سبحانہ مانع توجہ خلق است و نہ توجہ خلق مانع توجہ حق تعالیٰ در نبوت تنہا رو بخلق نیست تا ولایت را کہ رو بحق دارد ترجیح بر وے بد ہند عیاذاً باللہ سبحانہ رو بخلق تنہا مرتبہ عوام کالانعام است شانِ نبوت ازان برتر است فہم این معنی ارباب سکر را دشوار است اکابر مستقیم الاحوال باین معرفت ممتاز اند مصرعہ ہنیئاً لارباب النعیم نعیمہا۔ بقیۃ المقصود میان شاہ عبد اللہ ولد میان شیخ عبد الرحیم باین فقرا قوت قرابت دارند والد ایشان مدت ملازم بہادر خان بودند و جاہمند الحال عذر بصارت دارند پسر خود را فرستادہ اند کہ پیش بہادر خان نوکر شود درین باب اگر از جانب ایشان نیز اشارتے رود سودمند خواہد بود والسلام

لہ یعنی دی عزت و با جاہ و وجاہت یعنی خوبرو ور روشنائی و عزت ۱۲ — یعنے سید احمد مکتوب الیہ ۱۲ — سہ یعنی نبی من حیث نبی جامع است میان توجہین بخلاف ولی من حیث ولی کہ صرف رو بحق دارد ۱۲

مکتوب صد و نہم (۱۰۹)

بہ حکیم صدر صدر ور یافتہ در بیانِ سلامتی قلب و نسیانِ ما سوا و مرادِ دونِ حق را سبحانہ اہل اللہ اطباءِ امراضِ قلبیہ اند ازالۂ علل باطنیہ منوط بتوجہ این بزرگواران است کلام ایشان دوا و نظر ایشان شفا ہم قوم لا یشقی جلیسہم و ہم جلساء اللہ بہم یمطرون و بہم یرزقون۔ راسِ امراض باطنیہ و رئیسِ علل معنویہ گرفتاری قلب است بما دونِ حق سبحانہ و تعالیٰ و تا ازین گرفتاری تمام آزادی میسر نشود سلامتی محالست چہ شرکت را در ان حضرت جل سلطانہ اصلا بار نیست الا للہ الدین الخالص فکیف کہ شریک را غالب ساختہ باشد نہایت بیحیائی است محبت غیر حق را سبحانہ بنہجی غالب ساختن کہ محبت او تعالیٰ در جنب آن معدوم گردد یا مغلوب الحیاء شعبۃ من الایمان مگر این حیا را گفتہ باشند و علامت عدم گرفتاری قلب نسیان اوست ما سوا را کلیۃً و ذہول اوست از اشیا جملۃً کہ اگر بتکلف

یعنی غفلت و فراموشی ۱۲

مکتوب صد و دوازدهم (۱۱۲)

بشیخ عبدالجلیل التهانیسری ثم الجونفوری صدور یافته در بیانِ آنکه کار آنست که بمقتضای معتقدات اہل سنت و جماعت متحقق گردیم باین دولت اگر احوال و مواجید عطا فرمایند منت میداریم و الا ہمین دولت را کافی میدانیم چون این ہست ہمه ہست حق سبحانه و تعالی شانه ما مفلسان را بتحقیقِ معتقداتِ حقهٔ اہلِ حق یعنے اہل سنت و جماعت متحقق ساخته توفیقِ اعمالِ مرضیه نقدِ وقت گرداناد و احوالے که ثمراتِ این اعمال اند کرامت فرموده بتمام بجناب قدسِ خود جل سلطانه جذب فرماید ع کار اینست و غیر این همه هیچ ؛ چه احوال و مواجید که بی تحقق بتحقیقِ معتقدات این فرقهٔ ناجیه میسر شود جز استدراج هیچ نمیدانیم و جز خرابی هیچ نمی انگاریم باین دولتِ اتباعِ فرقهٔ ناجیه هرچه بدهند منت میداریم و شکر بجا می آریم و اگر همین را بدهند و هیچ از احوال و مواجید ندهند باک نداریم و راضی ایم و از بعضی مشائخ قدس الله تعالی اسرارهم که در غلبهٔ حال و سکرِ وقت بعضے از علوم و معارفِ متضادهٔ آرای صائبهٔ اہل حق بظهور می آید چون منشاے آن کشف است معذور اند امید است که فردا بآن مواخذه ننمایند حکم مجتهدِ مخطی دارند که خطائی او را نیز یک اجر خواهد بود و حق بجانبِ علماءِ اہل حق است شکر الله تعالی سعیهم زیرا که علوم علما مقتبس از مشکوة نبوت است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة که مؤید است بوحی قطعی و منشاء معارف این صوفیه کشف و الهام است که خطا را بوی راه است و مصداق صحت کشف و الهام مطابقت است با علوم علماءِ اہل سنت اگر سرِ موے مخالفت است از دائره صواب بیرون است هٰذا هو العلم الصحیح و الحق الصریح فماذا بعد الحق الا الضلال رزقنا الله سبحانه و ایاکم الاستقامة علی متابعة سید المرسلین ظاهرا و باطنا عملا و اعتقادا علیه و علی آله من الصلوات اکملها

یادِ اشیا کند ہرگز بیادش نیاید پس گرفتارِ اشیا را در آن موطن چہ مجال آنجا لتست نزدِ اہل اللہ معتبر بفنا راست و قدمِ اول ست درین راہ و مَنبعِ ظہورِ انوارِ قِدَم ست و منشأ ورودِ معارف و حِکَم و یدُ دونہا خرطُ القتاد نیست ہیچکس را تا نہ گردد او فنا نیست رہ در بارگاہِ کبریا ؎

مکتوب صد و دہم (۱۱۰)

بشیخ صدر الدین صدور یافتہ در بیانِ آنکہ مقصود از خلقتِ انسانی ادائی وظائفِ بندگیست و کمالِ اقبال است بجنابِ حق سبحانہ و تعالیٰ حق سبحانہ و تعالیٰ بمُنتہائے مُتمنائی اربابِ کمال رساند مقصود از خلقتِ انسانی ادائے وظائفِ بندگیست و دوامِ اقبال است بجنابِ حق سبحانہ و تعالیٰ و این معنی بے متحقق شدن بکمالِ اتباعِ سیدِ اولین و آخرین ظاہراً و باطناً علیہ مِنَ الصلوات اتمہا و مِنَ التحیاتِ ایمنہا میسر نیست رزقنا اللہ سبحانہ و ایاکم کمالَ اتباعہٖ صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہٖ و سلم قولاً و فعلاً ظاہراً و باطناً عملاً و اعتقاداً آمین یا رب العالمین

؎ بعد از خدائے ہر چہ پرستند ہیچ نیست ؛ بیدولت است آنکہ ہیچ اختیار کرد ؛

ہر چہ غیر از حق سبحانہ مقصود است معبود است از عبادتِ غیر وقتی نجات یابد کہ غیر از خدا وند جل و علا مقصودے نماند اگرچہ از مقاصدِ آخروی و تنعماتِ بہشتی باشد ہر چند این مقاصد از حسنات است اما نزدِ مقربان از سیئات است ہرگاہ در امورِ آخروی حال بدین منوال باشد از امورِ دنیویہ چہ گوید کہ دنیا مغضوبہ حق است سبحانہ و تا آفریدہ است ہرگز بجانبِ او نگاہ نکردہ و حبِ او سرِ گناہان است و طالبانِ آن مستحقِ لعن و طرد اند الدنیا ملعونۃ و ملعون ما فیہا الا ذکر اللہ تعالیٰ نجانا اللہ سبحانہ عن شرہا و شر ما فیہا بحرمۃ حبیبہٖ محمد سید الاولین و الآخرین علیہ الصلوٰۃ و السلام و الیٰ الہ الکرام

ص۵ رواہ الترمذی وابن ماجہ و در آخر است و ما والاہ و عالم و متعلم، مشکوٰۃ

مکتوب (۱۱۱) صد و یازدہم

بشیخ حمید سنبہلی صدور یافتہ در بیانِ آنکہ توحید عبارت از تخلیص قلب است از ما دونِ حق سبحانہ وتعالیٰ و ما یناسب ذٰلک الحمد للہ وسلام علیٰ عبادہ الذین اصطفیٰ توحید عبارت از تخلیص قلب است از توجہ ما دونِ او سبحانہ تا زمانیکہ دل را گرفتاری بماسوای متحقق است اگرچہ اقل قلیل باشد از ارباب توحید نیست بی تحصیل این دولت واحد گفتن و واحد دانستن نزد ارباب حصول از فضول است آری از واحد گفتن و دانستن کہ در تصدیق ایمان معتبر است لابد است اما معنیِ دیگر است فرقے درمیانِ لامعبود الا اللہ و درمیانِ لاموجود الا اللہ بیّن است تصدیق ایمانِ علمی است وادراکِ وجدانی حالی پیش از حالِ سخن ازآن اندن محظور است جمعی از مشائخ کہ درینباب سخن برآندہ اند از دو حالت خالی نیست یا معذور اند و در غلبہ حال مستور یا مقصود از نوشتن و اظہار احوال نمودن آن بودہ باشد کہ دیگران را تحکّبِ احوال شود و استقامتِ احوال و اعوجاجِ آنرا بمیزانِ احوال ایشان بسنجند بی این دو حالت افشای اسرار ممنوع است حق سبحانہ شمہ از احوالِ ارباب کمال نصیب بامدبران گرداندہ استقامت بر متابعتِ سنتِ سنیّہ مصطفویہ علیٰ مصدرہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ روزی گرداناد بحرمۃ النبی وآلہ الامجاد علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات بقیۃ التصدیع آنکہ حاملِ رقیمہ دعا میان شیخ عبد الفتاح حافظ از مردم ذوی عزت وآدمی زادہ اند و کثیر العیال والبنات قلت اسباب معیشت برآن آوردہ کہ خود را بکریمان رساند امید است کہ بمقصود برسد زیادہ تصدیع است.

مکتوب صد و دوازدهم (۱۱۲)

بہ

بشیخ عبد الجلیل التهانیسری ثم الجونفوری صدور یافته در بیان آنکه کار آنست که بعقائد اہل سنت و جماعت متحقق گردیم با این دولت اگر احوال و مواجید عطا فرمایند منت میداریم و الا ہمین دولت را کافی میدانیم چون این ہست ہمہ ہست حق سبحانہ و تعالی شانہ ما مفلسان را بحقیقت معتقدات حقہ اہل حق یعنے اہل سنت و جماعت متحقق ساختہ توفیق اعمال مرضیہ نقد وقت گردانیدہ احوالے کہ ثمرات این اعمال اند کرامت فرمودہ بتمام بجناب قدس خود جل سلطانہ جذب فرماید ع کار اینست و غیر این ہمہ ہیچ ؛ چہ احوال و مواجید کہ بی تحقق بحقیقت معتقدات این فرقہ ناجیہ میسر شود جز استدراج ہیچ نمیدانیم و جز خرابی ہیچ نمی انگاریم با این دولت اتباع فرقہ ناجیہ ہر چہ بدہند منت میداریم و شکر بجا می آریم و اگر ہمین را بدہند و ہیچ از احوال و مواجید ندہند باک نداریم و راضی ایم و از بعضی مشائخ قدس اللہ تعالی اسرارہم کہ در غلبہ حال و سکر وقت بعضے از علوم و معارف متضادہ آرای صائبہ اہل حق بظہور می آیند چون منشائے آن کشف است معذور اند امید است کہ فردا آن مواخذہ ننمایند حکم مجتہد مخطی دارند کہ خطائی او را نیز یک اجر خواہد بود و حق بجانب علماء اہل حق است شکر اللہ تعالی سعیہم زیرا کہ علوم علما مقتبس از مشکوٰۃ نبوت است علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ کہ مؤید است بوحی قطعی و مقتدائی معارف این صوفیہ کشف و الہام است کہ خطا را بوی راہ است و مصداق صحت کشف و الہام مطابقت است با علوم علماء اہل سنت اگر سر موے مخالفت است از دائرہ صواب بیرون است ہذا ہو العلم الصحیح والحق الصریح فماذا بعد الحق الا الضلال رزقنا اللہ سبحانہ و ایاکم الاستقامۃ علی متابعۃ سید المرسلین ظاہرا و باطنا عملا و اعتقادا علیہ و علی آلہ من الصلوات اکملہا

ومن التسلیمات افضلها السلام علیکم وعلی من اتبع الهدی ٭

مکتوب صد و سیزدهم (۱۱۳)

بجمال الدین حسین کولابی صدور یافته دربیان فرق درمیان جذبهٔ مبتدی وجذبهٔ منتهی وآنکه شهود مجذوبان در ابتدا نیست الا روح که فوق قلب است وبیان شهود روح را شهود الهی جلشانه تخیل میکنند الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی انجذاب وکشش نمی باشد الا بمقام فوق نه بفوق فوق وکذا الحال فی الشهود وغیره پس مجذوبان سلوک ناکرده را که درمقام قلب اند انجذاب نیست الا بمقام روح که فوق مقام قلب است انجذاب الهی درجذبهٔ منتهیان است که فوق آنجا مقام دیگر نیست وشهود درجذبهٔ بدایت نیست الا روح منفوخ وچون روح بصورت اصل خود موجود است ان الله خلق آدم علی صورته شهود روح را شهود حق میدانند تعالی وتقدس وچون روح را بالعالم اجساد نحوی از مناسبت ثابت است گاهی آن شهود را شهود احدیت درکثرت میگویند وگاهی بمعیت قائل می شوند شهود حق جل وعلا بے حصول فنای مطلق که بنهایت سلوک متحقق است متصور نیست شعر

هیچکس را تا نگردد او فنا ٭ نیست ره در بارگاه کبریا ٭

واین شهود را با عالم هیچ کاری نیست فرق درمیان شهودین آنست که اگر با عالم بوجه من الوجوه مناسبت دارد شهود حق نیست تعالی وتقدس واگر بی مناسبت است علامت شهود الهی است جل وعلا شهود بواسطهٔ تنگی عبارت اطلاق مے یابد والا نسبت دررنگ منتسب الیه بیچون وبیچگونه است ع

چون را به بیچون راه نیست ٭ لا یحمل عطایا الملك الا مطایاه ٭

مکتوب صد و چهاردهم (۱۱۴)

بصوفی قربان صدور یافته در تحریض بر متابعت سید المرسلین علیه و علیهم و آله الصلوات والتسلیمات حق سبحانه و تعالی ما مفلسان بے سر و برگ را بدولت اتباع سید اولین و آخرین که بطفیل دوستی او کمالات اسمائی و صفاتی خود را در عرصهٔ ظهور آورده و او را بهترین جمیع کائنات خلق کرد علیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها مشرف گرداناد و بر آن استقامت بخشاد که ذرهٔ این متابعت مرضیه از جمیع تلذذات دنیاوی و تنعمات اخروی بمراتب بهتر است فضیلت منوط بمتابعت سنت سنیهٔ اوست و مزیت مربوط باتیان شریعت او علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیة مثلاً خواب نیم روزی که از روی این متابعت واقع شود از کرور کرور احیای لیالی که نه از متابعت است اولی و افضل است و همچنین افطار یوم فطر که شریعت مصطفوی بآن امر فرموده است از صیام ابد الآباد که نه ماخوذ از شریعت اند بهتر است اعطای جیتلی بامر شارع از انفاق کوه زر که از نزد خود باشد فاضلتر است امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه روزی نماز بامداد را بجماعت ادا کرده در اصحاب نگاه کرد یک کس را حاضر نیافت پرسید اصحاب عرض کردند که آنکس تمام شب را زنده میدارد و شاید درین وقت خوابش برده باشد امیر المؤمنین فرمود که اگر او تمام شب خواب میکردی و نماز بامداد را بجماعت می گزاردی بهتر بودی اهل ضلالت ریاضات و مجاهدات بسیار کرده اند اما چون موافق شریعت حقه نیست بی اعتبار و خوار اند اگر اجری بر آن اعمال شاقه مترتب میشود هم مقصور به بعضے منافع دنیویست تمام دنیا چیست تا بعضی منافع او را کسے اعتبار نهد مثل ایشان مثل کناسی است که ریاضتش از همه بیش است و اجرتش از همه کمتر مثل تابعان شریعت مثل آنجماعت است که در جواهر نفیسه با لماسات لطیفه کار میکنند

عمل اینها در نهایت قلت است و اجر ایشان در غایت رفعت عمل یکساعت تواند بود که با اجر صد هزار برابر بود سر آنست عمل که بموافقت شریعت واقع می شود مرضی حق است سبحانه و خلاف آن نامرضی او تعالی پس در نامرضی چه جائی ثواب بلکه متوقع عقاب است این معنی را در عالم مجاز شاهد واضح است باندک التفات بظهور می آید بیت هر چه گیرد علتی علت شود * کفر گیرد کاملی ملت شود * پس سرمایه جمیع سعادات متابعت سنت است و هیولای جمیع فسادات خلاف شریعت ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعة سید المرسلین علیه و علیهم و علی آله الصلوات والتسلیمات والسلام

مکتوب صد و پانزدهم (۱۱۵)

به ملا عبد الحق دهلوی صدور یافته در بیان آنکه این راه که ما در صدد قطع آنیم همگی هفت گام است مصرع از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است * این راه که ما در صدد قطع آنیم همگی هفت گام ست دو گام در عالم خلق است و پنج گام در عالم امر بگام اول که در عالم امر نهاد تجلی افعال رو میدهد و بگام دوم تجلی صفات و بگام سوم شروع در تجلیات ذاتیه می افتد ثم و ثم علی تفاوت درجات الکمال کما لا یخفی علی اربابها کل ذلک منوط بمتابعة سید الاولین والآخرین علیه من الصلوات اکملها و من التسلیمات افضلها و آنکه گفته اند که این راه دو خطوه است مراد از آن عالم خلق و عالم امر داشته اند علی سبیل الاجمال تسهیلا للامر علی نظر الطلاب و حقیقة الامر ما حققته بتوفیق الله سبحانه * هذا

مکتوب صد و شانزدهم (۱۱۶)

بسم الله تعالی

بملا عبد الواحد لاہوری صدور یافتہ در بیانِ آنکہ سلامتی قلب موقوف بر نسیانِ ماسوی است از قلب و در منع کردن از کثرت اشتغالِ دنیوی مبادا رغبتے در دنیا پیدا شود مکتوبِ مرغوب اخوی اعزی رسید و از سلامتی قلب کہ تحریر یافتہ بود بوضوح انجامید بلی سلامتی قلب موقوف بر نسیان ماسوی است از قلب بحدیکہ اگر بہ تکلف یاد ش دہند بیاد نیارد برین تقدیر خطورِ ماسوی را معنی نباشد اینحالت معبر بفنائے قلبی است و قدم اول است درین راہ و مبشر کمالات مراتبِ ولایت است علی تفاوتِ درجاتِ الاستعدادِ ہمت را بلند دارند و بجوزے و مویزی قناعت نکنند اِنَّ اللّٰہَ یُحِبُّ مَعَالِیَ الْہِمَمِ از کثرت اشتغال بامور دنیویہ خوفِ رغبت است درین امور دنیہ زنہار بآن سلامتی قلب غرہ نشوند کہ امکان رجوع ہست و در اشتغال دنیوی مہما امکن اقدام ننمایند کہ مبادا رغبتی پیدا شود و در خسارت انداز و عیاذاً باللّٰہِ سبحانہٗ گنا ہی در فقر بمراتب بہتر است از صدر نشینی در غنا ہمگی ہمت آن باشد کہ بہ فقر و نامرادی زندگانی چند روزہ بسر بردہ شود و فِرّ مِنَ الْاَغْنِیَاءِ وَ اَرْبَابِہٖ اَکْثَرَ مَا تَفِرُّ مِنَ الْاَسَدِ وَ السَّلَامُ

مکتوب صد و ہفدہم (۱۱۷)

بملا یار محمد قدیم بدخشی صدور یافتہ در بیان آنکہ در ابتدا قلب تابعِ حس است و در انتہا این تبعیت نمی ماند مولانا یار محمد فراموش نکردہ باشند چندگاہ قلب تابعِ حس است پس ناچار ہر چہ از حس دور است از قلب نیز دور است حدیثِ مَنْ لَمْ یَرَاکَ عَیْنُہٗ فَلَیْسَ الْقَلْبُ عِنْدَہٗ اشارہ باین مرتبہ است و در نہایتِ کار چونکہ قلب را تبعیتی بحس نماند دوری از حس در قربِ قلبی تاثیر نکند لہذا مشائخ طریقت مبتدی و متوسط را مفارقت از صحبتِ شیخ کاملِ مکمل تجویز نفرمودہ اند بالجملہ بحکم مَا لَا یُدْرَکُ کُلُّہٗ لَا یُتْرَکُ کُلُّہٗ بر ہمان طریق باشند

و از صحبتِ ناجنس بوجہِ اَبلغ اِجتناب نمایند قدوم میان شیخ مزمّل مقدمۂ سعادت دانستہ صحبتِ ایشان را غنیمت شمرند و اکثر اوقات با ایشان صحبت دارند کہ بسیار عزیز الوجود اند والسلام

مکتوب صد و ہیژدہم (۱۱۸)

بملا قاسم علی بدخشی صدور یافتہ در بیانِ خسارت جماعۂ کہ بر اہل اللہ اعتراض کنند کتابتی کہ محبت آثار سے مولانا قاسم علی فرستادہ بودند رسید مضمون بوضوح پیوست قال اللہ تعالیٰ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهٖ وَمَنْ اَسَاءَ فَعَلَيْهَا خواجہ عبد اللہ انصاری سفر ماید الٰہی ہر کرا خواہی کہ اندازی با ما در اندازی بیت ترسم انقوم کہ بر دُردکشان میخندند بر سرِ کارِ خرابات کنند ایمان را حق سبحانہ و تعالیٰ کافۂ اہل اسلام را از انکارِ فقرا و طعن در ایشان نگاہدارد بحرمۃ سیّد البشر علیہ و علی آلہ الصلوات و التسلیمات و السلام

مکتوب صد و نوزدہم (۱۱۹)

بمیر محمد نعمان بدخشی صدور یافتہ در ترغیب صحبتِ شیخ مقتدا و در بیانِ آنکہ گاہ است کہ کاملان بعضی از مریدانِ ناقص خود را ہم بتعلیم طریقت اجازت می نمایند بواسطہ بعضی نیات مکتوب شریف خدمت میر وصول یافت این راہ دیوانگی مے طلبد در خبر آمدہ است لن یؤمن احدکم حتی یقال انہ مجنون و چون جنون آمد از تدبیر زن و فرزند فارغ گشت و از اندیشۂ کذا و کذا جمعیت میسر شد این دیوانگی در نہادِ شما ہست اما بعوارضِ لاطائل آن را خس پوش ساختہ اید چہ توان کرد درین مفارقت کسب بے مناسبتی بسیار مفہوم میگردد

زود تدارکِ آن نماید ولی استطاعتی ندارم این استطاعت وابسته برفع بُعد صوری نماید جمعیتِ
این طائفه در ماورائی جمعیت خلق است اسباب جمعیتِ خلق باعث تفرقهٔ ایشان است
دست و رآسبابِ تفرقهٔ خلق باید زد تا جمعیت حاصل آید و اگر فرضًا در جمعیتِ خلائق ابتلا افتد را
جمعیت بخشد از ان جمعیت باید ترسید و بجناب حق سبحانهٔ التجا باید آورد تا آن جمعیت بلای
جان نه گردد و قیاس باحوالِ فلان و فلان نباید کرد که پیش از تمامی همه مراتب نقص است
علی تفاوتِ درجاتها ع فراقِ دوست اگراندکست اندک نیست ؛ مشایخ طریقت پیش
از تمامی بعضی مریدان را اجازتِ تعلیم طریقت داده اند حضرت خواجهٔ نقشبند قدس الله تعالی
سره مولانا یعقوب چرخی را بعد از تعلیم طریقت و تسلیکِ بعضی از منازل فرموده بودند که ای
یعقوب هرچه از ما بتو رسیده است بخلق برسان و حال آنکه فرموده بودند که بعد از من در خدمتِ
علاؤالدین خواهی بود اکثر کار در خدمت خواجه علاؤالدین کرده آند حتی که مخدومی مولانا عبدالرحمن
جامی در نفحات ایشان را اول از مریدانِ خواجهٔ علاؤالدین میشمارند و ثانیًا بحضرت خواجهٔ نقشبند
نسبت می دهند بالجمله علاجِ این تفرقهٔ صحبت اربابِ جمعیت است بکرات و مرات مؤکد انوشته
شده است و شنیده شد که مولانا محمد صدیق نوکری اختیار کرده و صنع تقرار اگذاشته است
افسوس هزار افسوس که کسے را از اعلی علیین باسفلِ سافلین برند آمد از دو حال بیرون نخواهد
بود یا در نوکری جمعیتش خواهند داد یا نخواهند داد اگر جمعیت خواهند داد اوبد و اگر نخواهند
داد بدتر رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَّدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ

والسلام

مکتوب صد و بستم (۱۲۰)

تنبیه محمد نعمان بدخشی صدور یافته در ترغیب بر صحبت ارباب جمعیت و ما یناسب ذلک
تا تاکه خدمت میر فراموشی گزیدند که بسلامی و پیامی هم یاد آوری نمی نمایند فرصت بسیار است
وصرف آن در اہم مهام ضروریست و آن صحبت ارباب جمعیت است لا تعدل بالصحبة
شیئا کائنا ما کان الا تری ان اصحاب رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلیهم
وسلم وبارک فضلوا بالصحبة علی من عداهم سوی الانبیاء علیهم السلام وان کان
ویسا قرنیا او عمر مروانیا مع بلوغهما نهایة الدرجات ووصولهما غایة الکمالات سوی
الصحبة فلاجرم صار خطاء معاویة خیرا من صوابهما ببرکة الصحبة وسهو عمرو بن
العاص افضل من صحوهما لما ان ایمان هؤلاء الکبراء صار بالصحبة شهودیا برؤیة
الرسول وحضور الملک وشهود الوحی ومعاینة المعجزات وما اتفق لمن عداهم هذه الکمالات
التی هی اصول سایر الکمالات کلها ولو علم ویس فضیلة الصحبة بهذه الخاصیة لم یمنعه
مانع من الصحبة وما آثر شیئا من الاشیاء علی هذه الفضیلة والله یختص برحمته من یشاء
والله ذو الفضل العظیم. بیت سکندر را نمی بخشند آبی ،، بزور و زر میسر نیست این کار
اللهم وان لم تخلقنا فی هذه النشأة فی قرن هؤلاء الاکابر فاجعلنا فی النشأة الاخرة
محشورین فی زمرتهم بحرمة سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوات والتحیات والتسلیمات والسلام

مکتوب صد و بیست و یکم (۱۲۱)

نیز بمیر محمد نعمان صدور یافته در بیان آنکه این راه همگی هفت گام قرار یافته است بعضی
از یاران به شش گام رسیده اند خدمت میر دعوات فراوان مطالعه فرمایند نیست که از
احوال خود اطلاع نداده اند و از فقرای اینجائی خبری نگرفته الحمد لله سبحانه والمنة که فقرا

مرقّعۀ الاحوال اند شمّۀ بطریق اجمال در معرض بیان مے آرد محبت آثارا این راه بیکی هفت گام قرار یافته است جمعی از یاران کار را تا شش گام رسانیده اند و جمعی تا پنج گام و طائفه تا چهار گام و فرقه تا سه گام علی تفاوت درجاتهم و صاحب سه گام هم بمردم افاده می نماید فکیف جماعه که بیش قدم باشند بلند همتی درکار است تا به حقیر و نقیر التفات نشود زیاده برین گنجایش وقت نبود والسلام

مکتوب صد و بست و دوم (۱۲۲)

بملا طاهر بدخشی صدور یافته در ترغیب بر بلند همتی و عدم التفات بهرچه در دست افتد، مولانا محمد طاهر معذور دارند مولانا یار محمد وجه انتقال را خواهند گفت چون ارادهٔ سفر بجانب هندوستان مصمم دارند بروند و از اهل و عیال خبری بگیرند الباقی عند التلاقی مثل مشهور است دوام احضار و اجتناب از اختلاط با اغیار لابد است همت را بلند باید داشت و بهرچه بدست افتد نباید پرداخت

بیت

ما ازپی نوری که بود مشرق انوار ٭ از مغربی و کوکب و مشکوة گذشتیم ٭

فقرا این زمانه اکثر در مقام رزق و اکتفا اقامت دارند صحبت ایشان سم قاتل است فرّ منهم کما تفر من الاسد بر همین طریق ملازم باشند و واقعات را چندان اعتبار نهند که مجال تاویل را میدان وسیع است زنهار بخواب و خیال گول نشوند

شعر

کیف الوصول الی سعاد و دونها ٭ قلل الجبال و دونهن حتوف ٭

والسلام

قد تم القسم الثانی من الدفتر الاول بعون الله تعالی و حسن توفیقه و یلیه القسم الثالث ان شاء الله تعالی و صلی الله تعالی علی خیر خلقه سیدنا محمد و علی آله و صحبه اجمعین و علینا معهم برحمته و هو ارحم الراحمین

کتبه غلام محمد

بماه رجب المرجب روز دوشنبه ۲۵ ۱۳ سنه

اعلام

الحمد لله وکفی وسلام علی عباده الذین اصطفی، اما بعد مخفی مباد که طالبان حق را قولاً و عملاً وقدیماً و حدیثاً علم تصوف بہترین متاعہا است بتاران معتزلان درگاه یزدانی وحیران ریگ[illegible] سبحانی وتحصیل فرائض ساختن جمیله الکاربرد امدو وسطه این فن شریف جان نثار نمود اند مخفی که برکت تصدیق اوقات عزیز خود را صرف نموده اند علی الخصوص مکتوبات قدسی آیات حضرت غوث محقق قطب عارفین عارف ربانی عالم دقائق سبحانی الشهیر عند الاناسی امام ربانی الشیخ احمد سرهندی نقشبندی الاویسی المجدد الالف الثانی قدس الله سره ونور ضریحه ودور مجیبیت لا یدرک اوصاف المطرین عصا بتصه، وان تک سابق، کل ماوصفا، کہ هر یکے از انها مکر هر جمله آنها در یتیم وجوهر ثمین واین از سبق میدان عبارت هست والا مصرع چه نسبت خاک را با عالم پاک، سیر سالکان هوتیت بحت را وسیله هست والی تشنگان رات حقه را باده کافی صدها اولیاء عظام رهم مصابیش بہره یاب گشتند و هزارها صلحائے عظام بطالعش سائر الرام شده دلیکن الی الله المشتکی از سازگری ساحیں که نسخ را بمهلسه مسخ رسانید و در فرق میان من والی مدانستند بسیارے از فقرات را محرف واکثرے از تحریات را معدان گشته بود واز دستبرد مطالع جدید ہماست که را ذا ختند واز عرض قلمها که ام تقصیر رها است که بر دل هیچ راحت مبا علیه دوا عیه تصحیح آن ست این مسکین هیچ در هیچ بلکه کم از هیچ از حق سبحانه وتعالی پیدا شده وآن را وسیله نجات اخروی خود تصور کرده به تفحص تسبیح وتصحیح طبع نسخهائے خطی کثیر النفع از اطراف وجوانب فراهم آورده بکمال سعی وجهد تمام جمله حرف حرف بارها مقابله نموده بفضل الله حسن توفیقه باهتمام خود حصه دوم را بزیر محلے طبع متحلی ومتزین گردانیده هدیه ناظرین بتمکین برعایت امور ذیل گذرانید، وانفضل حق سبحانه تعالی تقدس اسمه واثق است که دیگر حصهارا هم بزین ونیره انجام خواهد رسانید

اوّل آنکه متنش را به نسخهائے عدیده بکرات ومرات مقابله نمود وشد که یکے را از انها با نسخهائے خطی قدیم بعضے از فضلاء روزگار مقابله فرموده بودند ودیگرے بدست علما دظاهر وباطن دستمال مانده وعلی هذا القیاس **دوم** آنکه حتی الوسع درمواقع اختلاف هیچ نسخه فروگذاشته نشد **سوم** آنکه حتی الوسع تخریج احادیث منه رحه کتاب کرده شد **چهارم** آنکه حل الفاظ مشکله وربط عبارات مبهمه بالتزام تمام نوشته شد **پنجم** آنکه فهرست جدید که آنرا اجمال مکتوبات توان گفت ملحق کرده شد **ششم** آنکه بتمیکه عبارات عربی بوده اند تراجم آنها بفارسی بالمقابل نوشته شد تسهیلاً للطلاب تیسیر اللنظار **هفتم** آنکه در بعضی جاها دلوائل قلیل مرفوع حجاب باطل خیالات مدعیان الفهم تعرض نموده آمد **هشتم** آنکه غالب تراجم عبارات عربی وآیات قرآنی تعیین سوره وحروف واحادیث موهمی کاشیه نوشته شد **نهم** آنکه عبارات عربی را معترب گردانیده شد ورعایت حرکات اضافیه وتوصیفیه خصوصاً در مقامات مبهمه نموده شد **دهم** آنکه حال بعضی از اکابر که سمائے گرامی ایشان در کتاب جابجا مذکور است از کتب تواریخ ملتمس نموده بحاشیه درج کرده شد علاوه ازین دیگر خصوصیات که بملاحظه ناظرین متعلق است مرعی داشته شد والحمد لله علی ذلک حمداً کثیراً طیباً مبارکاً علیه مبارکاً فیه وصلی الله علی سیدنا محمد وآله وصحبه اجمعین وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین دتمن حضرات که اراده خریداری این گوهر آبدار دارند بعنوان ذیل طلب فرمایند

امرتسر چوک فرید مسجد حاجی شیخ بڈها مرحوم - خاکسار نور احمد عفی عنه قیمت حصه دوم مندرج ذیل است

			التماس
درجه	خاص کاغذ سفید ولایتی چکنا	عیکار	
درجه	اول " ٹوپی	۱۳	محصول ڈاک - فیس منی آرڈر وپیکنگ وغیره بذمه خریدار
درجه	دوم " "	عہ	تعمیل فرمایش بذریعه وی پی یا بصورت وصول قیمت
درجه	سوم " بادامی	عہ ۱۲	نقد خواهد شد

حصه دوم مکتوبات امام ربانی رحمه الله کاتب ملازم محمد کشمیری عفا الله عنه تمام شد